



[Ketabton.com](http://Ketabton.com)



# اختصاصی از وقایع مهم هفته

صدارت عظمی در قصر صدارت ملاقات نمود.

موافقت نامه همکاری اقتصادی و تغذیگی بین دولت جمهوری افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سو سیالستی مبنی به تادیبه ۲۰۸ ملیون روبل قرضه از جانب شوروی برای مصارف مطالعه پروژه سازی ساختمان یک سلسله پروژه های انکشافی کشور و همچنان پرو توکول تعویق تادیات ۱۰۰ ملیون روبل کریدت های سابقه در کابل به اعضاء رسید .

عیات افغانستان درسی ویکمین جلسه کمیون اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای آسیا و بحرا لکاهل که اخیرا در دهلی جدید آغاز گردید اشتراک نموده است .

این دوم فابریکه کود مزار شریف به تولید اساسی آغاز کرد .  
این اول این فابریکه در اواسط امسال بکار انداخته شده و تا کنون دوازده هزار تن کود یوریا تولید نموده است .

## درخارج

در ایران تمام احزاب سیاسی توسط با دشه ایران منحل و در عوض آنها سیستم یک حزبی با اعلام یک حزب جدید بنام (رستا خیز ملی) رویکار آمده است .

به دنبال تصمیم ایالات متحده مبنی بر تجدید ارسال اسلحه به پاکستان در دهلی جدید اعلام شد که جاوان وزیر خارجه هندوستان سفر قریب السو-قوع خود را به واشنگتن فرسخ کرده است .

اخباری که از گراچی رسیده حاکیست که نمایندگان احزاب مخالف در اسامبله ایاتی سند فیصله کرده اند که به عنوان اعتراض علیه انحلال حزب عوامی ملی و توفیق رهبران آن از اشتراک در جلسات بهاری اسامبله مذکور که بتاريخ ۱۹ حوت آغاز میگردد خود داری کنند .

اندرا گاندی صدراعظم هند ضمن افتتاح جلسات سالانه کمیسیون اقتصادی و اجتماعی ملل متحد برای آسیا و حوزة پاك سیفك از کشور های پیش رفته و با نفوذ جهان تقاضا کرد تا در غنائیم و دانش تغذیگی خود ممالک فقیر را شریک سازند .



بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم بنیاد علی سکاچکوف رئیس هیات اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی را در قصر ریاست جمهوری پذیرفتند .

ریاست دفتر جمهوری اطلاع داد که هنگام این ملاقات بنیاد علی احمد خرم وزیر پلان ، بنیاد علی وحید عبدا لله معین سیاسی وزارت امور خارجه ، سفیر کبیر اتحاد شوروی و اعضاء هیات اقتصادی آن کشور نیز حاضر بودند .

پیام تسلیت بنیاد علی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به باز ماندگان دو نفریکه در حادثه برف کوچ در علاقادی بهارک هلاک گردیده اند توسط والی بدخشان رسانیده شد .

همچنان کمک جمعیت افغانی سره میباشند برای باز ماندگان سلف الله و گدا محمد که راین حادثه هلاک شده اند توسط والی نجا سپرده شد .

مجلس عالی وزراء پنجاه روز رخصتی با عایش را برای کارگان و مستخدمین طبقه اذن حائله تصویب نموده است .

بنیاد علی محمد نعیم نماینده خاص بنیاد علی رئیس دولت و صدراعظم پس از اشتراک در مراسم تاجگذاری اعلیحضرت بیراند را بیر-بیکرام شاه دیوا پادشاه نیپال به کابل عودت نمودند .

دکتر محمد حسن شرق معاون صدرا ت عظمی وعده از اعضاء کابینه در میدان هوایی از نماینده خاص بنیاد علی رئیس دولت استقبال کردند .

هیات اقتصادی اتحاد جماهیر شوروی به ریاست بنیاد علی سکاچکوف رئیس کمیته دولتی آنکشور در امور اقتصادی کشور های خارجی بادکتر محمد حسن شرق معاون



از بالا به پایان  
بنیاد علی رئیس دولت و صدراعظم حینیکه بنیاد علی سکاچکوف را در قصر ریاست جمهوری پذیرفته اند .  
بنیاد علی محمد نعیم نماینده خاص بنیاد علی رئیس دولت و صدراعظم هنگام مسافحه بادکتر عبدالله وحید و زیر عدلیه در میدان هوایی بین المللی کابل .  
بنیاد علی احمد خرم و بنیاد علی سکاچکوف حین اعضاء موافقت نامه اقتصادی و تغذیگی .





هدف اساسی تعلیم و تربیه در افغانستان، رشد سالم شخصیت جوانان در اجتماع است



لطفاً به صفحه شش مراجعه شود

چاپان با مملکت آتش فشانها

آثار شیشه‌یی اتاق بگرام نمونه های پر ارزش باستانی است

برای عشق يك طفل گور يلا



سکی بر روی برف های سیید

شروط موفقیت هاورستگاری ها آشنا شده است و با نیروی این شناسایی میتواند راه خود را اکنون بیابد، دیگر دیر نشده است که نتواند پیروزی هارا مهار زند و کشتی توفانی خود را به سلامت به ساحل برساند .

ملتی که در طول تاریخ ستاره شهابت، غرور، بزرگ منشی، مناعت و علو حمت و آزادگی و نجابت بوده و در پیشاپیش آفتاب سر بلندش هاملوع کرده و جاویدان تابیده است ، قدرت دارد ناممکن را از قاموس زندگی خود به سهولت براندازد و تصامیم خود را به شایستگی عملی سازد

از تصامیم بزرگی که اهداف انقلاب از آن نیرومند میشود و ثمر بار میگردد یکی هم التفات به تحولات اقتصادی و تحکیم مبانی اقتصادی کشور است که تضمین کننده ثمر هر نوع حرکت و جهد و کوشش است . با این جهد و کوشش از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ بهار اجتماعی ما شکفته است، آغاز شده است و دینامیک پیش میرود .

همانطوریکه بهار طبیعت از گل و سبزه، خرم و شاداب میشود ، همانطور بهار اجتماعی ما از وطنپرستانیکه زیبا تر و بویاتر در دامان آن سعی میورزند رنگین شده است ، همانطوریکه در بهار طبیعت ناموس نشوونما اثر میکند ، نامه سرمی کشد و ساز زندگی سر میگیرد ، همانطور بهار اجتماعی ما بر سراسر کشور از اصل تحرک و جنبش مایه گرفته و آثار آن، رنگ و معنی زندگی را بهیم درسز زمین ما در حیات ملی ما عوض میسازد . با این بهار دیگر دور تسلسلی اهنگ یافته است که از تازه ها تازه نروازنوها، نوتر برسد .

با ارتباط باین اصل مشهود هفته گذشته خریدگری نشر شد یا بمعنی واقعی آن تلاش دیگری رونما گردید که با اساس آن در زمینه رشد اقتصادی کشور تحولات موثری عارض خواهد گردید باین ترتیب دولت توفیق یافت یکبار دیگر با افتتاح گریبت جدید به حجم سه صد و هشت ملیون روبل و با تعویق انداختن تادیات یکصد ملیون روبل گریبت های سابقه همکاری اقتصادی و تخنیکي کشور دوست و همسایه اتحاد شوروی را جلب نماید .

در حوکات این اقدام يك سلسله پروژه های زراعتی ، صنعتی ، علمی و تولیدی تازه احداث گردد و يك تعداد پروژه های موجود انکشاف و توسعه یابد که تفصیل آنرا خوانندگان عزیز در صفحات اختصاصی مجله ضمن راپور ها و اصاحبه هاییکه منحصراً بهر يك از پروژه های مربوط باین مو افتتنامه خواهد بود در شماره های بعدی مطالعه خواهند کرد، و مادر مقدمه بهارگاه طبیعت، از بهاران پیوسته شگوفان اجتماع خود که زیر لوای با عظمت و نظیر پیرای جمهوریبت جوان به اهداف بزرگ خویش رفته رفته نزدیک میشود صحبت هایی خواهیم داشت لذت بخش و امیدافزا .

## سپیک ژوندون

افغانستان از لحاظ اقتصادی کشور است در حال رشد و رفیع ایمن عقب ماندگی مستلزم آنست که گام های سریع و وسیعی در زمینه برداشته شود و تحولات بنیادی درین مورد اجرا گردد و یک اقتصاد ملی ، مستقل ، مترقی هم اهنگ و بر اساس پلان و بر پایه ای ساینس و تکنالوژی معاصر بایجاد شود. (از بیانات رئیس دولت)

## به پیشو از بهار آینده

بلندی نام نامی افغانستان و ملت کهن میایه آن، زندگی بخاطر زیست شرافتمندانه و ارتقای غرور ملی، زندگی بخاطر خدمت به بشریت و خدمت به حفظ و امان و تامین صلح و عدالت در جهان، سرانجام زندگی ایکه از اتحاد، اتفاق و میراث هرگونه تبعیض و تفریق، برادر وار در بر تو مساوات و برابری ها، شیرازه آن بسته میشود و فداکارانه درین راه کار هابه سامان برسد .

برای ملتی که با مفاهیم تصمیم و حرکت ، بیداری و جنبش ، خواستن و توانستن بحیث

قدم بقدم به بهار طبیعت و به تجدید سال تجزیدیک میشود سالی که از آرزو هایی نو ما رنگ بهتر خواهد گرفت و کافی نخواهد بود تنها شب هاوروز ها، هفته ها و ماه های آن شاهد تلاش ها، زحمات و ایثار و جانفشانی بجای ما باشد بلکه از لحظات، دقائق و ساعات آن باید بخاطر وطن و هموطن، بخاطر وطن و هموطن که اینک در شاهره ترقی مسیر خود را شخصی کرده و یافته اند و با یک چهره وطنپرست ، شناخته شده، در پناه زعامت نوین، نظم نوین، زندگی نوینی را آغاز کرده اند ، زندگی بخاطر رفاه و ترقی، زندگی بخاطر آبادی حب و حب خاک مقدس وطن، زندگی بخاطر



# رهز امید

نوشته: ع.ك. رها

تا فارغبال از اندیشه‌ها بر ساحل مراد  
برسد\*  
دور نه‌ای زندگی خیال انگیزتر از  
چشماتش میدرخشید، وقتی فهمید بر  
دل و خیالش راه یافته و از آرامش  
خاطرش لذت می‌برد، برق ذوق و  
نشاطی چهره‌اش را روشن تر ساخت  
گفت:  
آدمی بر امید استوار است و این نیرو،  
پیوسته غریزه آرزو را چون چراغی در  
وجود، روشن نگه میدارد. ... سالها  
بود که در کسریبان من ملال زندگی  
شگفته بوی ناخوش آیند آن دیوانه‌ام  
ساخته بود... این بلای ترسناک از سرم  
دست بر نمیداشت، بهر گجا و در هر  
حالی سایه شوم آن راه امان را بر من  
می بست ولی مردانه پیکار کردم و  
دلیرانه غمها و درد هارا با ایستادگی  
یکی بعد دیگر مغلوب ساختم، اکنون  
که از آن حریم نحس برون شده‌ام  
و بیخت بامن سر یاری گرفته، خود را  
مرعون قدرت نامرئی و مبهمی می‌بینم  
که پیوسته روح مرا از امید لبریزمی  
سازد تا گل آرزوهایم دنبال هم بشکند  
و فتنه رنجها و محنتها را یارای آزار  
من نباشد...  
گفتم بر راستی ارمان آرزو، وحسرت  
تمنا را کسی می‌برد که «امید» را فراموش  
کند و یا بمعنی آن نرسد...  
ناوخته‌ای که در دل موجهای پرتلاطم  
و در سینه لجه‌های الیائوس بیکران  
راه خود را با موفقیت باز میکند دلش  
بنود امید روشن است و این نور آبها  
را برای پیشروی وی پاره می‌سازد  
به طبیب مراجعه کردم تا به علاج

برسم، حکیم هر قدر جستجو کرد، دردی  
نیافت که از آن جسم و بدنم در  
آزار باشد، آنوقت مرا به روانشناسی  
رجعت داد که در فنش استاد بود...  
او بود که بعد از کنجکاری و غواصی  
در روح بیمار من که چون آبگیر تیره و  
گل‌آلود از شتاب و جیش بیگانه افتاده  
بود، دوی بیماری روانم را بسرون  
ساخت و گفت: تو مانند بیابانگر دلم  
گرفته راه، پیوسته در عرصه زندگی  
آرزو هایت را از کف داده ای و اکنون  
چون یکه و تنها یکه بر گور عزیزانش  
جزایه و گریستن بی ثمر کاری ندارد  
بر مدفن آرزو های مرده ات می‌گری  
و غمها و نیشهای زندگی را بجان می‌غری  
غافل از آنکه آرزو، بی امید کمتر بر  
آورده می‌شود و امید بی تلاش و مقاومت  
در برابر انفعالات و نامایمات حوادث،  
جز خریداری رنج و حرمان مفیومی ندارد...  
برو در هر گجایی درود یوار منزلت این  
موجزات را نقش کن تا این تلقین  
عادت ترا نگیرد و از سکون به حرکت  
گرای، حرکت است که تخم امید را با  
رود می‌سازد و میوه آرزو از آن جوانه  
می‌زند\*  
چنان کردم که اکنون رستگارم و از  
عزیزت اثر حوادث در امان...  
آری این امید همراه با تلاش و  
تحرک است که نمی‌گذارد در آنچه  
آرزو میکنیم موفقیت نصیب ما نشود...  
چراغ چنین امید در هر دلی که روشن  
و در هر خاطری که بتابد، تاریکی  
چیره عبوس زندگی را در آن راهی  
نخواهد بود...\*



# افغانستان

## یا نقطه تماس

## و تصادم افکار

افغانستان چهار راه آسیا، چهارراه  
مهاجرت و تمدن و فرهنگ، نقطه  
تماس و تصادم افکار، کانون آمیزش  
و اختلاط مفکوره ها و مظاهر ذهنی  
و با لایحه یکی از مراکز انتشار  
نظریات ادبی، هنری، فلسفی و مذهبی  
بشمار میرود.

در تاریخ آسیا ویا واضح تر بگویم  
در تاریخ شرق میانه و دنیای غرب  
یک نکته مهم وجود دارد که آنرا  
تماس (یونان و شرق) میخوانند  
و به معنی آنوقت می توان آنرا  
تماس (شرق و غرب) خواند، زیرا  
دنیای دوهزار و پنجاه سال قبل  
بسیار محدود تر از امروز بود و تقریباً  
تمام شرق و غرب از هندوکش  
تا جزیره های مدیترانه گسترده بود  
و خارج ازین دو منطقه سایر مناطق  
برای شرقی ها و غربی ها مجهول و  
نامعلوم بود.

این دو قطب شرق و غرب، این دو  
منتهای جهان آنوقت دریا حول  
کوه های هندوکش، همان هندوکش که  
سخره های آن در ذهن یونانی شکل  
داستانی بخود گرفته بود بهم تلافی  
شد. معمولاً به فتوحات اسکندر در  
در شرق از آن جهت اهمیت میدهند  
که در نتیجه آن بار اول بین شرقی  
ها و غربی ها تماس مستقیم حاصل  
گردید.

اگر زرف نگریسته شود تمام  
فتوحات اسکندر در شرق آمد و رفتی  
بیش نبود تنها سرزمینیکه یونانیت  
مدت ها و قرن ها در آنجا حضور  
مهمان ناخوانده بود خاکهای ماحول  
هندوکش یا افغانستان بود.

صرف نظر از حکومت دو صدساله  
یونانیان در باختر و از باختر به تمام  
قلمرو افغانستان و حصه از خاک هند،  
آنچه از روزهای اول عبور اسکندر

از کوه های افغانستان درین سر زمین  
باقی ماند، روح تمدن فرهنگ و هنر  
یونانی بود.

اسکندر مقدونی در خط عبور  
خود از (هری رود) تا (باسین)  
چندین (اسکندریه) تاسیس کرد، که  
درین اسکندریه ها عده ای از یونانیان  
مقیم شدند که بدین ترتیب رسم الخط  
زبان و هنر و شیوه آبادی و دیگر  
مميزات زندگانی آنان بسپر طرف  
بخش و پراکنده شد. چنانچه بعد از  
گذشت (۲۳۰۰) سال کتیبه اشوکا  
در قندهار و کتیبه کشیکا در بغلان پس  
از (۲۰۰۰) سال بدست آمده و گواه  
آنست که در شمال و جنوب رسم الخط  
والقبای یونانی در طی قرون قبل از  
میلاد همه جا در تمام نقاط افغانستان  
معمول و مروج بود.

کسانیکه موزه کابل را دیده اند  
یقیناً آثار نفیس بگرام مخصوصاً  
مدال های گچی و مسکوکات فلزی و  
مجسمه های سنگی و گچی که نماینده  
شیوه هنری یونانی است آشنایی  
دارند خوب میدانند که تاجه پیمان  
روح هنری و هنر دوستی و شیوه و  
روش هیکل سازی و مجسمه تراشی  
یونان در بین مردم عمیق بوده و در  
افغانستان رایج شده بود.

شکی نیست که یونان در اثر  
فتوحات اسکندر به شرق آسیا تماس  
حاصل کرد. وی بعد از فوتش و ری

اسکندر و تجزیه شدن امپراتوری او  
تشکیل سلطنت های غیر یونانی  
تماس یونان با خاک های آسیای میانه  
از میان رفت، ولی به عسوف آن در  
ماحول هندوکش با دوام دو صد ساله  
سلطنت (یونان و باختری) و مسکون  
شدن عده یونانی ها روح تمدن و  
فرهنگ قدیم یونان در آنجا مسکون  
گزین شده و بسیار بعدتر فرستی  
که نامی از سلطه سیاسی یونانی  
باقی نمانده بود در تمام دوره کوشانی  
های بزرگ افکار، ادبیات، فرهنگی و  
الفبا و رسم الخط و هنر هیکل تراشی  
و غیره به آن صیغه یونانی که داشت از  
سرزمین افغانستان به اطراف پراکنده  
و منتشر شد. وان تمدن و هنر یونانی  
که هند، سنگیانگ، چین و حتی در جاپان  
دیده میشود بیشتر آن از افغانستان  
بدان جاها منتقل گردیده است.

زیرا درینجا و درین سرزمین  
ذخیره ای از معارف، فرهنگ و هنر  
یونانی متمرکز شده بود والا واضح  
است که سرزمین های شرق اقصی و  
آسیای مرکزی و غیره با یونان و مدیترانه  
چگونه ارتباطی نداشتند.

تبع و نگارش از: ره اشعه

یکی دیگر از مميزات افغانستان در  
دوره های باستان همین داشتن (روح  
یونانیت) است که در بین مردم به حد  
کافی ریشه دوانیده بود و تا مدت  
های طولانی دوام کرد. و انعکاس  
آن تا امروز در عرف و عادات و آسانه  
های ماباقی مانده است.

شکی نیست که روح تمدن هخامنشی  
در افغانستان با روح یونانی مخلوط  
شده و از همین تماس و اختلاط چیزها  
مشترکی هم به میان آمده چنانچه در  
زمینه هنر مدرسه های ایران و یونان  
(یونانو باختری) کریکو و بکتریان  
(یونانو بودایی) و کریسکوپو دیک  
رامی توان بغا طر آورد. که بعدتر از آن  
شاخه های فرعی (ایرانو بودایی) یا  
(ساسانو بودایی) ظهور کرد.





مسروم تمنيات نيك خود را درين موقعي كه بنا بر تصويب موسسه جهاني ملل متحد تجليل از سال ۱۹۷۵ بعيت سال سپهگيري وسيع در تكريم از مقام زن وتامين حقوق آن بعيت يك عضو داراي حق مساوي در اجتماع افتتاح ميگردد ، ابراز دارم ...

... باخوشي بايد ياد كرد كه پانزده سال پيش از امروز نهفت نسوان بنا بر مسرورت عصر وزمان براي سپهگيري فعالانه خواهران افغاني در انكشاف كشور اساس گذاشته شد...

... خوشبختانه اکتون مي بينم اين نهفت به همكاري زنان مكور به موفقيت دنبال ميشود ...

... دولت جمهوري آرزو دارد با تويتر مزيد طبقه نسوان از نيروي آنها در ساختمان جامعه نسوين افغاني بيشتتر استفاده شود و خدمات آنها در انكشافات جامعه زيادتر جلب گردد ...

«از بيانات جنابلي رئيس دولت و بيان گذار نهفت زنان در افغانستان»

وقتي از در داخل ميشود نگاه سر گردانش ستابزده دنبال آشنايي ميگردد ، نوعي ممانت در حرکات تور فشارش و جود دارد واحساس غرور آميز ناشي از موفقيت و استوار بودن

- شنیده ام که شما تقریباً در تمام -

دوره تحصیل از صنف اول تا ختم دوره لیس و باز در تمام سالهای تحصیل طب توانسته اید تا سرآمد و محصل ممتازی باشید و اول نمره ، اگر این ادعا حقیقت داشته باشد ، می خواهم بدانم از نظر خود شما عوامل و انگیزه های واقعی چنین پیروزی بزرگی چیست ، و با تلقی خود شما کوشش و تلاش شما چه عواملی در پیش جستن از رقبای درسی تا نمره اول بوده است ؟

حالت جدی تری بخود میگیرد ، و تقریباً غرور آمیز خودش را با مجله بی که روی میز مقابلش قرار دارد مشغول میسازد و در همان لحظات از در هم رفتن خطوط روی پیشانی این معلوم میشود که در پی یافتن جوابی

## در شرایط فعلی اگر تساوی حقوق زن و مرد محال نباشد خیلی مشکل است

مناسب در تلاش است .  
میگوید:

وقتی شما مردی و یا محصلی بغوا شد موفق باشد و در این راه آگاهانه تلاش ورزد و جز به درس پناه نبرد فکر نمیکنم حفظ اول

روی اهدافش در حالت چهره اش باسانی قابل تشخیص است . سلام و تعارفی رد و بدل می گردد و بد عوت مدیر مجله روی چو کی می نشیند آرام خودش را معرفی میکند :

من دو کتور حمیده سریع هستم .  
میشناسمش و یکبار دیگر نیز به مناسبتی برای صحبتش نشسته ام ، اعضای مجله که قبلاً در باره پیروزی های چشمگیرش در دوره تحصیل چیز های شنیده اند دقیق تر از نظر میگردانند و او بی آنکه از این نگاه های موشگافانه و بی در پی خودش را بیازد شمرده شروع به حرف زدن میکنند و می گوید:

- شما خواسته اید من گفتگوی با ژوندون داشته باشم هر چند خودم را واجد شرایط خاصی نمیدانم که چنین ضرورتی احساس گردد برای اینکه دعوتتان را بی جواب نگذاشته باشم خدمت رسیدم .

میگویم: تعارف نکنید ، شما دختر و فقی هستید و همین انگیزه های است برای معرفی شما ، فقط اگر مایل باشید به چند پرسش کوتاه پاسخ گوید تا شما را خوبتر بشناسم .

خواهش میکنم بفرمایید :

نمره کی زیاد دشوار باشد من از همان اوان کودکی و سالهای نخست شمول به مکتب بجای علاقه بدروس و مکتب عشق داشتم و می گویید استفاده را که می گفتند در وجود مایه بی سنگین تر از دیگران دارد ، تبارزدهم البته تشویق ، رهنمایی و توجه جدی - خانواده ام نیز در تمر دادن علاقه و تبارز - نیکوی استخدام نقش داشته است خیلی برایتان تبریک میگویم . مثل اینکه موفق شده اید در امتحان گذر پوهنتون باز هم اول نمره باشید ؟

همین طور است ، خوشبختانه همان شد که .  
اکنون در چه رشته یی مصروف خدمت اید ؟

ساستانت پرو فیسور جراحی نادرشاه روغتون .

- تشکر حمیده سریع اگر یادتان باشد سال قبل شما با جمعی از محصلین طب مصاحبه ای داشتید بایکی از مجلات که در آن انتقاداتی را متوجه سیستم درسی پوهنتنی طسب نمودید و حتی به صراحت ادعا کردید که در

## عملی شدن طب میتواند مردم ما را از شر ایط خوبتر و صحیحی برخوردار نماید

شرایط موجود محصل میتواند از طسب سند فراغت بگیرد ولی نمیتواند دکتور - باشد حال با اجازه تان می خواهم بپرسم شما خود که در شرایطی چنین قابل انتقاد از نظر خود تان سند دکتوری گرفته اید اکنون خود را داکتر میدانید یا خیر ؟

واقعیت این است که محصل در چوگات شرایطی سخت نا هنجار درس می خواند ، اصول نوشتن خراب است و تمام وقت - محصل به نوشتن گرفتار میگردد بدون آنکه مجالتی برای پرسش و توضیح خواستن باقی بماند ، از همه اینها گذشته نوت ها غالباً کهنه است و بیش از دهه سال از تنظیم آن میگذرد در چنین چارچوبی و شرایطی طبیعی است که نمیتوان زیاد به دانستگی ها معتقد بود . و لی این کمبود در پراکتیک ،



وساحه کار ودر تجربه جبران میگردد و طبیعی است که معلومات و مطالعه آفاقی محصل ویا دکتور نیز سهمی ارزنده دارد دکتور نباید به آنچه در محیط فاکولته می خوانند قانع باشد ، باید مطالعه کند و خود را با سیر تکاملی طب در جهان و تازگی های این پدیده علمی

عمر و فورم اصلاحی مطالعاتی گسترده و همه جانبه صورت داد که انطباق کامل با عینیت اجتماعی و خصوصیت های محیطی داشته باشد در این صورت بدون شک با توجه

بجای طب معالجوی فراهم گردد.

به اجازه تان بحث پیرامون شرایط طب و صحت کافی است اکنون می خواهم به ارتباط سال بین المللی زن نظر شمارا

در این شکی نیست که دور ماندن زن از فعالیت های اجتماعی نیمی از انرژی و نیروی اجتماع را راکد میکند ، از همین نظر هر فعالیت واقعا می که در جهت راه یابی زن به فعالیت های گسترده تر اجتماعی صورت گیرد و هر تلاشی که برای از میان برداشتن

تفاوت های حقوقی و مدنی میان زن و مرد -

ورزیده شود هم مفید است و هم ارزنده اما

نباید از خا طرف برد که شرایط خاص

فرهنگی ، اجتماعی و اقتصادی در کشور ما

عمراه با مقداری عرف و عادات خرافی زن را

در کشور ما مخصوصا در روستا نشین های

مادرچنان چار چوبه پستی به فشار گذاشته

است که اگر عملی شدن تساوی حقوق

زن و مرد محال و غیر ممکن نباشد خیلی مشکل

است ، نمیتوان بدون گسترده شدن مراکز

فرهنگی در دهات و پسر های گو چاک

و تبلیغ وار شاد سالم اما گسترده از همه

وسایل ارتباط جمعی و تلاش و کوشش -

برای تغییر جهت اندیشه های خرافی

در این زمینه موفق گردید ، اگر صحبت پوی

چند فیصد از اجتماع باشد که نقش روشن ما

را تشکیل میدهد این هدف خوبتر و زودتر

میتواند عملی گردد ، ولی آنجا که نظر انداز ما

روی اکثریت بزرگ زنان کشور متوقف

گردد ، کار به این ساده نمی نیست و ایجاب

وضع مقرره های تازه را میکند و تحقیق در

چگونگی تطبیق آن که البته بول و پرسونل

کافی و تعلیم و ارشاد مداوم کار است و تلاش

و کوشش وسیع و همه جانبه با همه اینها

تنها فعالیت های موجود که در حقیقت گام

نخستین امید وار کننده است که قابل

ستایش نیز میباشد .

خوب دکتور س حمیده به عنوان یک

جوان از سر گر میهای خود صحبت کنید

بروگرام های تقریبی تان ، اوقات فراغت

تان را چگونه میگذرانید ، با ورزش و یا هنر

عزیزتیا چگونه میگذرانید ؟

در استنش را بخوانید یک محصل خلیس

کم وقت تفریح پیدا میکند ، اصلا محصلی که

بخواهد واقعا موفق باشد فراغت ندارد و من

هم به همین دلیل شاید تنها تفریحات من در

دیدن فیلم و یا خواندن کتابی خلاصا

گردد ، علت دوم هم کمبود کلب ها و مراکز

است که تفریحات و سرگرمیهای سالم

و آموزنده را به مقتضای سن جوانان برایشان

فراهم آورد و همین وضع است که تعدادی از

جوانان ما را از نظر عاطفی و روانی بادشوار

های مواجه میگرداند و یا اینکه کمبود ها و

عقده های گونه گونی که دارند اندیشه ساز

را به انحراف میکشاند.

# در تمام سالهای تحصیل اول نمره بوده است ، میگوید من در تمام ساعات درس باید نوت بگیرم ، فقط نوت

به شرایط اقتصادی مردم ما از چنین روشی خوبتر میتوان در جهت عام ساختن صحت نتیجه گرفت.

یادم است وزیر صحت در یک بیانیه که به مناسبتی ایراد میگردید ، گفت :

در انگلستان تا زمانی که نونی وضع شده است که به موجب آن هیچ دکتوری در آن کشور حق ندارد از مریض فیس اخذ نماید و البته اسامی تمام مراجعین دکتوران درپولی کلینک ثبت میگردد و میزان معاش دکتور ارتباط دارد به تعداد مریضانی که او در مدت یکماه دیده است. من دراصل طرفدار چنین شیوه ای هستم مشروط براینکه تداوی از طریق مراکز صحت بصورت گسترده و در تمام کشور تطبیق گردد و امکانات جانشین گشتن طب و قایمی

آشنا گرداند که البته تعداد بیشتر دکتوران همین کار را میکنند .

به عنوان یک دکتور برای بهبود امور طبابت در کشور چه نظری دارید ؟

همانطوریکه قبلا هم اشاره کردم باید در اصول درسی بو هنخی طب تجدید نظر کلی صورت گیرد اصطلاحات طبی بیگ زبان تدریس گردد و زمینه طوری آماده شود که محصل و استاد هر دو در ساعات درسی وقت بیشتر برای پرسش ، توضیح و تحلیل داشته باشند و تمام وقت به نوت دادن و نوت گرفتن نگردد در جریان کار و بعد از اخذ دکتورا نیز موسسات ترینگت در پهلوی موسسات طبی و صحتی برای بالا بردن سطح دانش دکتوران مفید است - نظر شما پیرامون طبابت ملی چیست؟

دکتورس حمیده سریع حیدری ۳۰ سال عمر دارد ، در تمام سالهای دوره مکتب و لیسه اول نمره میانی را حفظ نموده و در دوره تحصیل طب نیز کم اتفاق افتاده است که اول نمره نباشد . اوسال گذشته اول نمره از بو هنخی طب فارغ گردید و در امتحان گذر بو هنتون کابل نیز بر دیگر داوطلبان پیروز آمد. دکتورس حمیده ازدواج نکرده است و اکنون به سمت استانت جراحی نادرشاه روغنتون انجام وظیفه میکند .

به عنوان یک دختر تحصیل یافته و روشنفکر درباره چگونگی فعالیت های که در همین زمینه در کشور ما صورت میگیرد بدانم ، اصولا از نظر شما با چه نوع رفتار های میتوان زن افغان را از امتیاز آن و حقوق بیشتری برخوردار نمود ؟



# هدف اساسی تعلیم و تربیه

## در افغانستان؛

# رشد سالم

# شخصیت

## جوانان در اجتماع است



داکتر صدیق

استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، اصلاحات اجتماعی و رفع عقب ماندگی کشور مدنظر گرفته شده است همچنان احیای موراثت تاریخی و فرهنگی ملی با در نظر داشت ارزشهای مثبت و مترقی آن نیز، از جمله اهداف اساسی بوده است.

معین وزارت معارف می افزاید:

سرشد سالم شخصیت جوانان در اجتماع و احترام به اصل تساوی فرصت و اصل لیاقت در ارتقای شان گردان و از بین بردن هر نوع تبعیض و امتیازی، در پر تو معارف دولت جمهوری امکان پذیر گردیده است.

از داکتر میر عبدالحق صدیق می خواهم تا بر قسمت های مختلف اهداف فرهنگی و تربیوی معارف، روشنی اندازد.

وی میگوید:

اهداف فرهنگی معارف طی دهه ماده اساسی تنظیم شده است.

انکشاف سجایای اخلاقی از قبیل تقوی، صداقت، ایثار، وطن دوستی و بشر خواهی

به معیارها و ارزش های افغانی و اسلامی

و پرورش جسمی، ذهنی، روانی، عاطفی، بدیعی و اخلاقی شان گردان درین اهداف

سیاسی قرار داد که متضمن تغییرات بزرگ اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی - جامعه می باشد، به منظور انطباق دادن شئون موسسات تعلیمی و تربیتی با اهداف

باتصوریب ریفورم بنیادی معارف، در شئون مختلف تعلیم و تربیه در افغانستان، تحولات مثبت و بنیادی رونما گردید و معارف را، در مسیر تازه انکشافی قرار داد که برای نسل های جوان امروز و فردای این سر زمین نوید نیکی بشمار میرود.

در شماره قبلی طی گفتگو یی، با پوهاند عبدالقیوم و زیر معارف بر قسمت های مختلف ریفورم بنیادی معارف، روشنی انداختیم و درین شماره باز در پای صحبت داکتر میر عبدالحق صدیق معین اول آن وزارت، نشستیم و مطالب تازه یی پیرامون اهداف تربیتی معارف را در پر تو و پالیسی معارف تهیه کرده ام.

داکتر صدیق در باره اهداف عمومی تعلیم و تربیه در جمهوری افغانستان میگوید: - انقلاب ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲، در حقیقت صفحه تازه یی بر تاریخ کشورگشوده شد و افغانستان را در یک مرحله جدید تاریخی

جمهوریت مترقی افغانستان و بناسی از خط مشی دولت، که تحولات عظیمی را در کشور پیریزی میکند، اهداف اساسی تعلیم و تربیت، تنظیم و عیار گردید. در عیار ساختن اهداف تعلیمی، تحکیم

جنبه های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی نیز هنگام تنظیم ریفورم معارف مدنظر بوده است.

پلان های اقتصادی و اجتماعی کشور و

تربیه قوای بشری، هنگام عیار ساختن

مدارج موسسات تعلیمی، اساس قرار می -

گیرد، انکا به ثروت طبیعی و استعداد و

توانایی نسل افغان، آماده ساختن ذهنت

جوانان برای استقبال از تحولات مثبت و

مترقی، هماهنگ بارشد اقتصادی و اجتماعی

در هنگام اهداف تعلیم و تربیه معیار های

اساسی بوده است. در پر تو پروگرام های

تمام موسسات تعلیمی و آموزشی از طرف دولت تنظیم و رهتو نی میگردد.  
"سو رای عالی معارف تحت ریاست صدراعظم با معاون صدارت بحیث مرجع صلاحیت دار بر امور مختلف فرهنگی و تعلیمی غور میکند.  
دولت زمینه انکشاف و گسترش تعلیمات همگانی اجباری را مهیا می سازد.

تعلیم و تربیه نوین کشور، حسن عدالت اجتماعی تقویت شده در کسویت فردی و اجتماعی و رعایت حقوق دیگران پرورش می یابد.

داکتر صدیق می افزاید:

در جمله این اهداف، تاسیس ارتباط بین موسسات تعلیمی و ساحات کار صنعتی، زراعتی، اداری و مواصلاتی و غیره شامل می باشد.

البته سعی بر آن است تا جوانان باروجه دیموکراسی واقعی بار آمده شعور سیاسی و حسن وطنپرستی آنها، در پر تو نظام جمهوری تقویه و انکشاف نماید.

از معین اول وزارت معارف می خواهم، تا کمی هم درباره پالیسی معارف، روشنی اندازد.

وی در این باره می گوید:

چنین تجویز گرفته شده، صادر افغانستان تمام موسسات تعلیمی از طرف دولت تنظیم و رهتو نی شود. فعالیت های آموزشی عمده، متوجه تهیه پرسونل علمی

گنجانیده شده است. فراهم ساختن زمینه های مساعد برای انکشاف استعدادها و تقویه حسن ابتکار و نوآوری، آشنا ساختن جوانان به اساسات

ساینس و متودولوژی و طرز تفکر و استدلال منطقی، جهتن بینی درست و بالاخره ایجاد قوه تمیز و درک حقایق نیز از جمله اهداف تعلیمی معارف می باشد.

وی علاوه میکند:

آماده ساختن جوانان برای حیات عملی ایجاد علاقه و احترام بکار جسمی و فکری، تقویه و بهبود مسلک معلمی، گسترش مفهوم تعلیم و تربیه، از طریق پروگرام های ماورای درسی، نکات عمده دیگر اهداف تربیتی معارف را در پر تو - جمهوری در کشور، تشکیل میدهد.

می برسم:

در پهلوی اهداف تربیوی، موضوعات دیگری نیز مدنظر بوده است یا چطور؟ معین اول وزارت معارف میگوید: سالبته در پهلوی امور تعلیمی و تربیوی،



معین اول وزارت معارف عقب میز کارش





داکتر صدیق معین اول وزارت معارف

بود، پس از ملاحظه وزیر معارف، به ریاست هیئت علمی معارف را، معین اول شورای عالی راجع میشود. نصاب معارف پروگرام های تعلیمی، تسوید قوانین و مقررات، مطالعه و ارزیابی راپور کار های دوایر مسلکی معارف، از جمله وظایف هیئت علمی بشمار میشود. تشکیل میدهند.

وفنی برای انکشاف سکتور های عا مسه وخصوصی شود. البته دولت توجه بیشتری به پلانگذاری معارف می نماید.

وزارت معارف متکفل تطبیق خط مشی دولت در ساحت تعلیم و تربیت بوده و فعالیت های آموزشی را، با پلان عمومی دولت عیار میسازد. شورای عالی معارف تا سیس شده دو هیئت علمی یکی برای معارف و - دیگری برای پوهنتون پیش بینی شده است که هیئت علمی معارف همین حالا شروع به کار کرده است.

وی اضافه میکند: دوره ابتداییه که از صنف اول تا هشتم است مجانی و اجباری بوده و دولت در حیطه امکانات مالی و شرایط محیطی، مکلف به مساعد ساختن زمینه گسترش تعلیمات اجباری همگانی می باشد.

معارف افغانستان برای وصل مرکزیت اداره شده و بعد بریت های معارف و لایات نیز صلاحیت هایی برای تسریع فعالیت ها، داده میشود. معین اول وزارت معارف در برابر این سوال که امور عالی معارف از کجا و چگونه تنظیم میشود؟ میگوید: دولت متکفل تصویب معارف است. وزارت معارف برای بهبود وضع بودجوی خود، از تشکیلات متورم مواز شعب اضافی جلوگیری میکند کمپانی والدین مستعد، در حصه ندارد که بعضی از احتیاجات تعلیمی جلب میشود دادن بورس های تعلیمی به محصلان و متعلمان لایق و پذیرفتن کمک های بدون قید و شرط خارجی نیز، از روش های وزارت معارف، برای اصلاح و بهبود

معارف است. معین اول وزارت معارف و کلتور، معین اول معارف و رئیس پوهنتون، اعضای آنرا تشکیل میدهند. داکتر صدیق در باره هیئت علمی معارف میگوید: هیئت علمی در چوکات خود وزارت قرار داشته و از اشخاص مسلکی و علمی وزارت معارف و پوهنتون تشکیل گردید. فیصله های این

معارف است. معین اول وزارت معارف و کلتور، معین اول معارف و رئیس پوهنتون، اعضای آنرا تشکیل میدهند. داکتر صدیق در باره هیئت علمی معارف میگوید: هیئت علمی در چوکات خود وزارت قرار داشته و از اشخاص مسلکی و علمی وزارت معارف و پوهنتون تشکیل گردید. فیصله های این

مترجم خلیل عنایت

# قایق پرنده

در ارتفاعات پست پرواز می نمایند و قوه برداشت عظیم رادار را می باشد. خصوصیت آبرو دینامیکی این واسطه است (نسبت قوه برداشت در مقابل قوای عکس العمل) که فریب کار مفید آن به چیل میرسد. در حالیکه در دیگر طیارات این مناسبت از ۱۲ می باشد.

قایق پرنده دارای ساختمان مقاوم بوده و واحد قدرت آن خیلی بلند است. پرواز درین نوع قایق ها خیلی ساده می باشد اما ساختن چنین وسیله با خصوصیات فوق تحقیقات و آزمایش های عمیق علمی را به کار دارد. ایسک-۱ طوری ساخته شده که در بالای برف، یخ، آب و حتی با طاق هاورد ریاحه های کم عمق حرکت کرده میتواند سرعت آن ۱۲۰ کیلو متر فی ساعت بوده اندازه بالهای آن ۹ متر، طول آن ۷ متر بوده و قدرت ماشین آن برابر سی قوه اسب است فاصله اعظمی پرواز آن ۴۵۰ کیلومتر می باشد. وزن خود قایق که خالی باشد ۲۲۰ کیلو گرام می باشد. در زمانیکه قایق پرنده در روی آب سرعت آن

اخیرا در مراکز تحقیقاتی وسایل نجات در اتحاد شوروی آزمایش هایی زیادی برای استفاده از قایق های پرنده آغاز گردیده. تمام مسایل علمی و خصوصیات تخنیکی این وسیله نجات توسط دانشمندان حل گردیده و آنرا برای آزمایش عملی آماده ساخته اند که تا حال چندین آزمایش آن موفقانه اجرا گردیده. یکی از انواع این قایق پرنده (ایسک-۱) است که تا حال تکمیل گردیده.

چنین واسطه تا حال در هیچ نقطه جهان ساخته نشده اما در بسیاری از ممالک برای وجود آوردن آن فعالیت ها دوام دارد. انجیران چنین نظری داده اند که قایق های پرنده عنقریب بحیث وسیله نجات در آبها، با طاق ها و دیگر مناطق به بازار خواهد آمد.

تئوری که از قدیم برای علمای طیاره سازی موجود است اینکه با الهام در نوع وسیله پرنده قوه عظیم برداشت را تولید می کند درین قایق

در ارتفاعات پست پرواز می نمایند و قوه برداشت عظیم رادار را می باشد. خصوصیت آبرو دینامیکی این واسطه است (نسبت قوه برداشت در مقابل قوای عکس العمل) که فریب کار مفید آن به چیل میرسد. در حالیکه در دیگر طیارات این مناسبت از ۱۲ می باشد.

تئوری که از قدیم برای علمای طیاره سازی موجود است اینکه با الهام در نوع وسیله پرنده قوه عظیم برداشت را تولید می کند درین قایق



از گک ، سراب

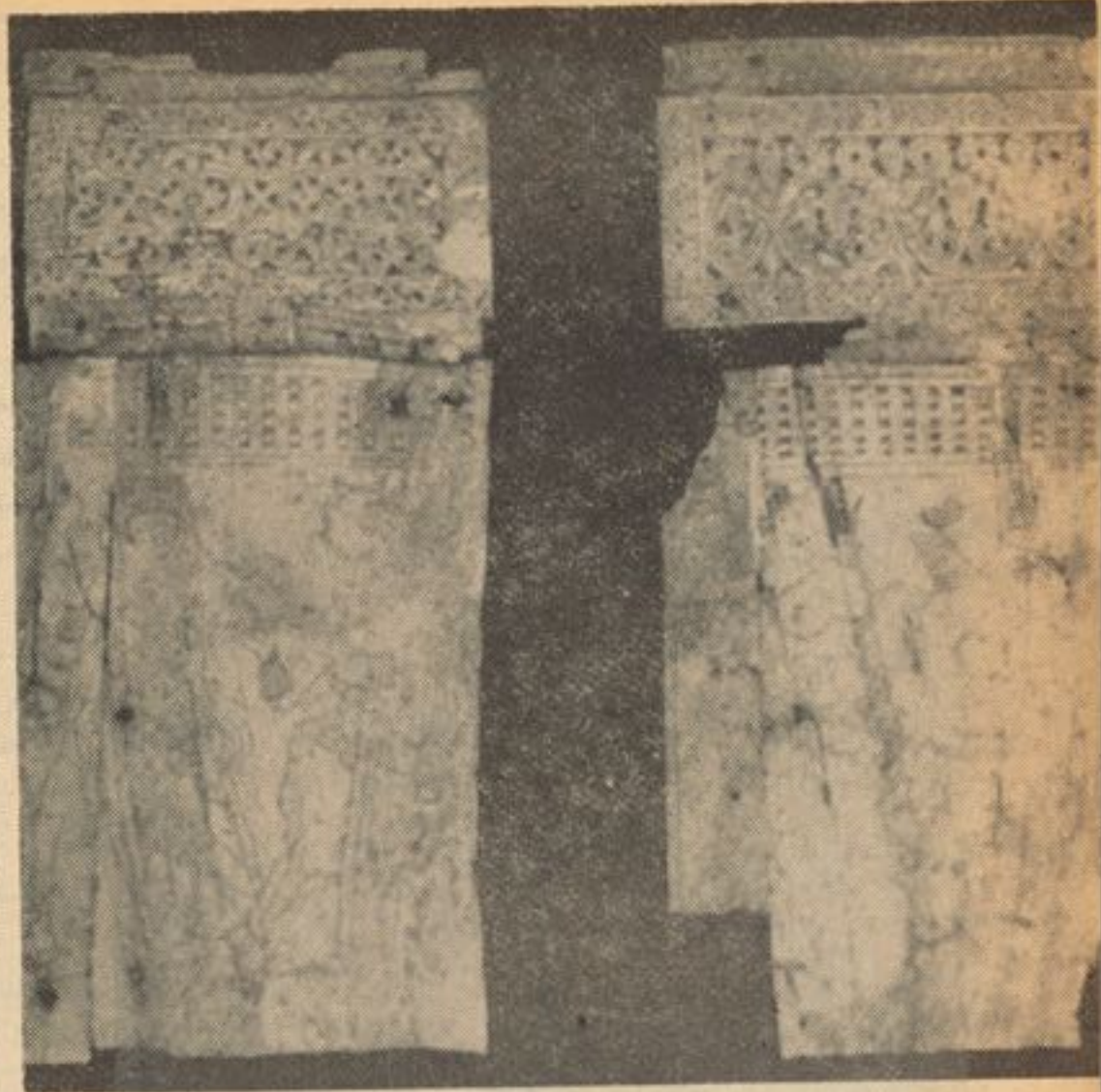
# آثار شیشه‌یی اتاق

## بگرام نمونه‌های

### پوارزش باستانی است

عاج های بگرام بسیار گران بهاست شیشه رونق تازه یی داشته است . در جمله سایر آثار زیبا یی ازین نوع بوتلی به شکل ماهی ، کاسه یی دو پارچه عاج کند نکاری شده دیگر ، عجیب از شیشه تیره رنگ ، و کاسه یاتزیینات بر جسته نیز دیده میشود . دیگری بشکل سر حیوان ، از نمونه تصاویر حیوانات عجیب الخلقه یی های شیشه سازی در قدیم است ، که بنام «دوما کاراس» و «انکید» در حال دراتاق بگرام موزیم کابل به نمایش بلعیدن صورت انسانی دیده میشدند گزارده شده است .

در بین این صحنه ها ، پرنده یی در یکی از الماری های دیگر ایمن بانول چنگ و بالهای کشاده ، جالب اتاق که شماره شش بر بالای آن خود



دوپارچه عاج کند نکاری شده دیگر یاتزیینات بر جسته

ظروف سفالین قرون سوم تا اول میلادی در اتاق بگرام دیده می شود .  
نمونه های ظروف شیشه یی ، از صنعت شیشه سازی در عهد باستان حکایت میکند .  
مدال های گچی و فلزی هلی نستیک در موزیم کابل ، سابقه باستانی دارد .

نمایی میکند لوحه های دیگری ، از آثار منحصر بفرد عاج دیده میشود و اکثر آنها ، دارای حاشیه های شبکه کاری شده با اشکال حیوانات دیوها و سایر نقوش تزئینی آنوقت ، مشاهده میشود .

اشیای سفالین و مجسمه های کوچک کوشانی ، آب دزدک ، کوزه ، یک مجسمه سوار کار ، گیلان کشا ده دهنی ، ظرف عجیب دیگری از آثار گلی است که درین جا نمایش داده می شود ، قسمت ازین ظروف از گل های سرخ ساخته شده و پخته گردیده است .

همچنان ظروف سفالین دیگری نیز از بقایای قرن اول الی سوم میلادی

در دیدنی است . در الماری دیگر اتاق بگرام آثار متعلق به هند قدیم و شیشه های هلی نستیک ، قرار داده شده است . عاج های حکاکی شده این الماری ، صفحه زنده یی از تاریخ کهن است ، که حیات قصر کوشانیان را به خوبی نشان میدهد . همچنان عاج های دیگری ، از نحوه شکار حیوانات در گذشته های باستان پرده بر میدارد .

در بین آثار این اتاق ، انواع شیشه های ابتدائی دیده میشود و این امر می رساند که در آن زمان صنعت

به تماشای اتاق بگرام ، در موزیم کابل رفته بودیم و بر قسمتی از آثار باستانی بگرام ، که در آن به نمایش گذارده شده بود ، روشنی انداختیم . اینک لحظه یی چند ، باز هم نگاهی به الماری های دیگر آن می اندازیم و یابه سوی دیگر رفته و آثار تاریخی دیگری بازدید میکنیم .

در یکی از الماری های اتاق بگرام مجسمه های کوچک «یاکسی» که بنام الهه دریا یاد میشود ، گذارده شده است . در الماری دیگر ، بشقاب مقعر از خمیر شیشه و ماسکی با خرطوم بلند دیده میشود ، این ماسک در زمانه های قدیم ، برای تزئین بر روی اشیانصب می شد .



نمونه از آثار قدیم «عاج» در موزیم کابل





آثار گچی هلی نستیک می باشد. قسمت دیگر آثار هلی نستیک، برنجی است. ابو الهول با لدار در حالت خوابیده از فلز برنج نمونسه هنر قدیم بگرام است که در الماری دیگری به نمایش گذارده اند سه پایه مدور، سوار کار جوان، مجسمه که کمانی بدست دارد و انواع سنگ های ترازو، هلی نستیک نیز در اتاق بگرام دیده میشود. مطالعه این آثار، بر تاریخ هنر و تمدن قرون اول و سوم میلادی، ساحه بگرام روشنی می اندازد.

نیز در آن جا وجود دارد، که هریک زیبا و دیدنی است. مدال های گچی هلی نستیک، از نمونه های هنری دیگری است، که در یکی از الماری های اتاق بگرام دیده میشود. یکی ازین مدال ها سر پهلوانی را نشان میدهد. که کلاه آهنی پوشیده است دیگری تصویر افروخت برهنه را در حال توزیع میوه نمایش می دهد و مدال های گچی دیگری که تصاویر مختلفی را تمثیل میکند، نیز در جمله

بقیه صفحه ۴۵

# وارث

من انتظار داشتم پیشنهادی از جانبوی دریافت نمایم ولی او با کمال اعتنائی شانه هایش را بالا انداخته گفت :  
- کدام وقت اگر توانستم بشما کمک میکنم تا صاحب موتر شوید .

شب بعد من نسبتا پیشرفت کرده بودم، او اسناد دالری خود را بمن نشان داد. من اذدل و جان خود را مشتاق معامله ای نشان دادم و با تأثر فراوان گفتم که فعلا پولی با خود نیاورده ام آدرس خانه ام را بوی دادم تا مرا ملاقات کند .  
او چهار روز بعد بملاقاتم آمد. پول هایم را برایش شمردم او هم شروع به نوشتن سندی نمود از همان سند هایش که برای دیگران نوشته بود و در همین جا بود که او بمن دقیق شدو خاموش بود گفتم :  
برایش گفتم : (رفیق کمیدی دیگر پایان یافت) - همشهری عزیز ایوانف ... بیگانه از سر شروع کنیم ایوانف لبخند تلخی زده گفت :  
بقیه در صفحه ۲۲

وقتی که مزه بول مفت رازیر دندان خود احساس نمایند آنوقت مشکل است ازین لذت برای همیشه چشم ببوشند. اتفاقا دهر روز بعد در کوی وتیوشا در (هوتل خوشبختی) با آقای ایوانف مصادف شدم، برای اولین مرتبه در (بار) هتل عمدیگر را دیدیم، خیلی عادی و بسیار تصادفی هنگام نوشیدن مشروب صحبت ما آغاز شد. او چون خیلی محتاط بود من بیشتر حرف میزدم بعد از نوشیدن گیلان سوم او فهمید که من از آرایشگران معروف صوفیه و استاد کلاه گیس سازی هستم و پول خوبی دارم و در اینجا هم برای تفریح آمده ام آرزو مندی خود را برای داشتن یک موتر تیز رفتار لوکس به این (دوست ناشناس) اظهار نمودم .

بقیه صفحه ۳۰

# نقش هنر در

مزیتی نخواهد داشت .  
باهمه احوال و شرایط تغییرات و تبدلات باید بگویم که هنر تیار نسبت به همه انواع هنر تأثیر خود را در هر زمان از دست نداده و نخواهد داد زیرا تماشاچی هنر مندرا مستقیما روی صحنه دیده و بین هنر مند و تماشاچی یک رشته مستقیم استوار می گردد که حسی میتواند تنفس یکدیگر را احساس نمایند البته تأثیر هنر درین شرایط بسیار زنده و ارزنده میباشد .  
به این ترتیب میتوان گفت که هنر روی ستری که مبداء و منشا هنر است هرگز خاموش نخواهد شد و پیشرفت تخنیک امید آن خواهد بود تا مردم از آن به نحوی محسوس بهره مند گردند .  
انسان هادر دنیای آینده خیلی ها خود مانی و واقعین خواهد بود و این وظیفه هنر مندان خواهد بود تا در تحقق چنین امری هنرنمایی نمایند .  
در دنیای آینده وظیفه هنر مندان خواهد بود که رنگ و خون آنها نمایشگر زندگی

و ماحول آن باشد و با ارتقای سویه حیاتی و رفع احتیاجات انسان هاهنر برای هنر خواهد بود و هنر بولسازای رخت سفر خواهد بست و هنر مندان روی علایق باطنی و ذاتی هنر آفرینی خواهند نمود نه جعل سازی .  
در دنیای آینده تضاد های هنری از بین خواهد رفت و بشریت زندگی را به معنی زندگی به پیش خواهد برد که هنر منعکس کننده زیبایی زندگی آنها بوده و مقام شامخ و ارجمند خواهد داشت مردم دنیای آینده مقام و ارزش هنری آناری چون رومو و ژولیت، او تسلوو آثار زیبایی هنر آفرین هائی را چون آثار شکسپیر، تولستوی، بالزاک، صد ها نفر دیگر را هرگز فراموش نکرده و از آنها به احترام یاد خواهند نمود .  
بشریت در آینده بارفع هرگونه خصومت هادر دنیای زیبا و ایده آل زیست خواهد نمود. انسان های آینده قادر به آن خواهد بود که هیولای جنگ و مصیبت را از بین برده و از موهبت زیبایی های طبیعت بهره مند گردیده و در دنیای سعادت زیست خواهند نمود .  
پوشکین درینباره مینویسد که زندگی الهام دهنده شادی و عشق، زیبایی و زیستن است .

به این اثر نوشته شده است که تخنیک ساختمانی این ظرف جالب سفالی هلی نستیک بوده و سبک آن به اساس بعضی خطوط و طرز آرایش هندی می نماید .  
گیلاس دراز و بشقاب مقمر از سنگ پور فیر مصری، کوزه بزرگ شیشه یی، کاسه رسته دار از سنگ رخام، آثار سنگی دیگری نمونسه های ظروف باستانی یک منطقسه افغانستان است که درین اتاق موزیم گرد آوری شده است .  
در الماری دهم اتاق بگرام گیلان ها و ظروف شیشه یی گذاشته شده است، که درین آن عطر دانی به شکل ماهی مرکب از یکنوع شیشه بی رنگ جالب و دیدنی است .  
در آخرین الماری اتاق بگرام، باز هم پارچه های عاجی است، که تکیه گاه تخت بزرگی را نشان میدهد و قسمت های اصلی آن به شکل اصلی نصب گردیده است .  
بقیه در صفحه ۶۳

گفتم :  
- در حالیکه یک وکیل مدافع و باخبر از قانون هستید سند را به ثبت نرسانیده اید .  
- البته اینرا میدانستم ولی آخر ...  
موضوع دالر و پول وطنی و بازار سیاه در میان بودو ... من چاره ای نداشتم جز اینکه باز هم در مورد مشخصات قیافه ایوانف از آنها سوالی کنم. بعد این مشخصات را بوسایل مختلف به مراکز پولیس تمام شهر های کشور مغایره کردم تا در جستجوی چنین شخصی باشند بعد از چند روز فهمیدیم که ساحه فعالیت یعنی کلاهبرداری ایوانف محدود به خود صوفیه است و در دیگر شهر هانه چنین شخصی سراغ گردیده و نه چنین واقعاتی اتفاق افتاده است لذا حلقه محاصره را تنگ ساخته در مرکز به جستجوی جدی تری آغاز نمودیم عجیب این بود که تلاش های مانعیه نمیداد و یافتن او برای ما حتی در همین ساحه محدود میسر نشد، فهمیدیم که با آدم محتاط و دقیقی طرف هستیم که بعد از دقت تمام دست به کلاهبرداری میزند و همیشه تیرش به هدف اصابت مینماید .  
مانعام قهوه خانه ها رستورانها و هتلها را زیر نظر گرفته بودیم و بیشتر دقت خود را متوجه محلات شیک تر ساخته بودیم زیرا پول زیادی را که ایوانف بدست آورده بود می بایست به سخاو تمندی خرج نماید .  
حلقه محاصره را ما وقتی بیشتر تنگ و خود را به موفقیت نزدیکتر ساختیم که درک نمودیم ایوانف در چهار قهوه خانه معروف و سه میخانه معتبر بیشتر دیده شده است. اما ایوانف درین اواخر درین محلات دیده نشده بود. یک هفته تلاش بی ثمر ما ادامه یافت و از وارث دالرها خبری بدست آورده نتوانستیم فکر کردیم مبدا هوشیاری کرده از اینکار دست کشیده باشد و به همان چند کلاهبرداری اکتفا نموده باشد ولی باز هم امیدوار بودم واقعه جدیدی اتفاق بیفتد و شاکی دیگری در برابرم قرار گیرد، زیرا فکر میکردم چنین اشخاص شماره ۵۰



شبهه بودم... او می خواست تا باز هم ازین موضوع روز، گزرا رشی برای خوا نندگان مجله تهیه کنم..

و حالا بر بیست کیلو متری بیرون شهر هستم. همه جا سپید می زند، بلندی کوه ها، پهنای دشتها، عمق دره ها همه پوشیده از برف است. آنجا، دور تر ازما، بر دامنه تپه یی در (چو کی ارغنده) نقطه های سیاه و متحرک دیده می شوند، آنها جوانانی اند، که از شهر، برای سکی به آنجا رفته اند...

در پایین کوه هوا سرد است باد خفیفی می وزد و بر سر ما شدت می بخشد، عکاس مجله را می بینم که سرش را می خواهد در بین یخ با لایوش پنهان کند.. آهسته آهسته بالا میرویم، در بلندی یکنه و در وسط دره پهنی اتالی اعشارشده در حقیقت رستوران کوچکی به شمار می رود.. در برابر این اتاق گروه کثیری از شهریان گابل نشسته اند و جمعی از خارجیان نیز، اینجا و آنجا دیده میشوند. کمی بالا تر ده ها دختر و پسر، زن و مرد، بر روی برفها و در شیب و فراز دره، به سکی بازی پرداخته اند، یکی پایین می آید و دیگری با لامسی رود.

سکی، از سیورت های مفید زمستانی است که از مدتی به اینسو، در کابل رواج یافته است، نخست تپه مرغان، محل سکی بازی تعیین گردیده بود و بعد دامنه کوهی، در چوکی ارغندی به این سیورت، اختصاص داده شد.

در اینجا همه ساله زمستان دو دو دسته به سکی می پردازند، یکی گروهی از شاگردان معارف، که تحت راهنمایی استادان سیورت و با وسایل ریاست تربیت بدنی معارف، به آنجا می روند و هفته ای سه روز سکی می زنند و دسته دیگر اما تو ران و خارجیان که از خود وسایل سکی دارند.

محللی که برای سکی تعیین گردیده، شیب مناسبی برای این سیورت داشته و ضخامت طبقه برف، نسبت به تپه های اطراف، نیز در اینجا بیشتر است.

رستوران کوچک این محل متعلق به سرخندوی است و لغتی که سکی بازان را در هر دور بازی شان از پایین به بلند تپه کش می کنند، نیز از طرف سرخندوی به اجاره داده شده است.

سکی بازان، بوت های مخصوصی ساخته کرده و سکی هارا که از چوب (بانیس) ساخته شده، بیاهای شان محکم می کنند و بعد به کمک دوآله دیگر فلزی که شکل عصاهای دستی دارد، بر روی برف ها و در خم و پیچ دره ها به سرعت زیادی به حرکت می



سکی از بازیهای های مفید زمستانی که از مدتی بدین سوء در کابل رواج یافته است.

از گل احمد زها ب نوری

# سکی

## بر روی برف های سپید کوه

مانند همیشه، سری به دفتر مجله زدم، مدیر مجله در حالیکه نگاهش را به بیرون بیرون شهر میروند و به سکی بر روی برفها در بیرون قند یله های سپید برف، آهسته و برقیتر نازک برف، که بر نوک دیوارها، می پردازند.. این موضوع سوژه دائمی برای آهسته بسوی زمین می آمد و همه جا را با خود نشسته بود، میدوخت گفت: مجله ماست..

سید ونگ میساخت. سدرین روزها، گروهی از جوانان، به او، سخش را برید و من منظور شرا..



سکی سیورت مورد علاقه جوانان کشور





جوانان بایرش ها از روی موانع این ورزش را هیجانی تر ساخته اند.

می رسد. از سیورت های ثقیل و خطرناک بدن فلج شده و بسیار دلچسپ و پرهیجان نیز به شمار می آید. در جریان سکی، گاهی است... اتفاق افتاده که سکی بازان از ناحیه پسی مسابقات سکی در کابل، تا یکی دو هفته نیز صدمه ببینند و یا مجروح شوند... دیگر، که طبقه برف، بر تپه های این منطقه سیورت سکی برای تقویه عضلات پای و باشد، دوام میکند.



عدهای از سکی بازان در چوک ارغنده.

\* سکی، از سیورت های مفید زمستانی است.

\* ده ها دختر و پسر در دامنه تپه بی در چوکی ارغنده به سکی می پردازند.

\* وزارت معارف برای شاگردان وسایل سکی را مجاناً تهیه کرده است.

\* گزارش از سکی و نکات خواندنی از سیورت در کابل

پردازند.

جسمی جوانان می شود. وزارت معارف، -

برای انکشاف و رونق دادن این سیورت همه

ساله، دسته بی از شاگردان علاقه مند

مکاتب ذکور و اناترا، بوسیله معلمان ورزشیده

سیورت، برای سکی تحت تربیه میگیرد.

الات سکی و وسایط نقلیه توسط این وزارت

فراهم میشود.

وی علاوه میکند:

- فعلا در حدود هفتاد دختر و پسر معارف

به پروگرام های معینه درینجا سکی میکنند که

به گروه های نو آموزان، تمرین کرده و

گروه ماهر تقسیم میگردند...

در آینده مد نظر است، تا در فصل های

دیگر سال، از بعضی قسمت های سالنگ تپه

این منظور استفاده شود.

معاون ریاست تربیت بدنی در مورد

پروگرام های سکی بازی در آینده می

گوید:

- قرار است تا برای جلب بیشتر علاقه مندان

سکی، از طرف مخرجی رستوران و اتاقهای

کوچک دیگری، در چوکی ارغنده اعمار شود

که در پهلوی آن برای شاگردان معارف نیز

تسهیلات بیشتری فراهم میگردد.

سکی که ظاهراً ساده و آسان به نظر

الات سکی برای متعلمین وزارت معارف

طوریگان تهیه شده و همچنان دختران و

پسران، روز های یکشنبه سه شنبه و پنج

شنبه، توسط وسایط نقلیه ریاست تربیت

بدنی به محل سکی بازی انتقال داده میشوند

تکت استفاده از لکت که سکی بازان رایسه

تهیه با خود می کشاند برای شاگردان معارف

چهل افغانی تعیین گردیده و برای سایرین،

قیمت بیشتری دارد.

قیمت خرید و فروش یک جوجه سکی

معمولی در بازار بین پنج تا ده هزار افغانی

است و تنها زمستان، موقعیکه مسافت

طبقه برف، سطح تپه ها را طوری بپوشاند،

که سنگ های پنهان شود سکی کردن، امکان

پذیر میشود.

در بین شاگردان معارف، چند تن دختران

نیز دیده می شدند همچنان اطفالی بین سن

۱۲ تا ۱۶ ساله هم، شامل گسروید

سکی بازان معارف بودند...

در بلندی کوه، اتاق کوچکی ساخته شده

و در آنجا یک ماشین دیزلی برقی، در روزهای

معینه بکار انداخته میشود. توسط قوه برقی

ماشین دیگری فعال میگردد که در یسمان

نیلونی طویلی را، بصورت دورانی از

پایین تا بلندی کوه، متواتر می چرخاند،

سکی بازاها با محکم گسرفتن این ریسمان

به بالای تپه می رسند و از آنجا با سکی به

پایین می آیند...

در بین شاگردان معارف چند تن مهارت

زیادی به این سیورت داشتند آنها باخیز های

بلند و با سرعت زیاد حرکت میکردند همچنان

گروهی نو آموز نیز این طرف و آن طرف، بر

روی برف ها، حرکت میکردند...

بعضی از فامیلیهای شهر کابل نیز به

چوکی ارغنده رفته و با کراچی های کوچک،

باباتیوب های موتر، به یخمالک بروی

برف می پردازند...

شیخانی احمد قیوم صمد، معاون ریاست

تربیت بدنی وزارت معارف در برابر سوالی

راجع به سکی بازان معارف گفت:

- چون افغانستان یک مملکت کوهستانی

است، بازی سکی، یکی از سیورت های

لازمی درین کشور بشمار میرود، از طرف

دیگر سکی کردن در هوای آزاد، سبب تقویت



جاپان به عنوان جامعه سرعاً در حال تغییر در جهان نامیده شده است و در عین حال به سنت های که از گذشته های بسیار دور مایه میگیرد وفادار است ؛ با وجود این تاریخ و سنن کهن، جاپان آنچنان دستخوش تحول و دگرگونی گشته که در کشور های دیگر جهان سابقه ندارد .

آنها در طی قرنهای عرب و عبادات و رسوم خصوصیتی را گسترش داده اند که حسن تشکل ملی و همفکری نیرومندی به آنها بخشیده است خصوصیات زندگی ملی به جاپان امکان آزر بخشیده که بدون گسستن روابط خود با گذشته یا تجزیه بنای اجتماعی خود دو انقلاب عمده را در صد سال گذشته ، یکبار در اواخر قرن ۱۹ و بار دیگر در اواسط قرن ۲۰ یعنی پس از پایان جنگ دوم جهانی که راه يك زندگی صلح آمیزی را پشت سر گذاشت . در اثر همین دگرگونی ها بود که جاپان یکی از بزرگترین کشور های صنعتی پیشرفته جهان گردید .

این کشور در اثر موفقیت جغرافیایی خاص مدتی از جهان خارج بی اطلاع ماند و اما به نسبت گرفتاری هادر جنگ دوم جهانی در صدد آن شد تا نقش عمده را به عنوان عضوی از خانواده بشری برای کمک به صلح و تقاضای متقابل در چارچوب همکاری های بین المللی ایفا نماید. جاپان از چار جزیره اصلی : هونشو، شیکوکو، کیوشو و هوکایدو و هزاران جزایر کوچک و بزرگ دیگر متشکل میباشد. این مجموع الجزایر قوسی بطول ۳۸۰۰ کیلومتر را از شمال به جنوب، اندکی دورتر از قاره اصلی آسیا تشکیل میدهد که ۳۷۷۳۸۴ کیلومتر مربع وسعت دارد .

مساحت فعلی جاپان به ۱۴۲۷۲۶۶ میل مربع تخمین شده .

جزایر جاپان در منطقه معتدله واقع شده و آب و هوای آن از یک محل تا محل دیگر متفاوت است دارای چار فصل منظم بوده تابستان گرم و مرطوب، زمستان آن سرد و ملایم و روز های آفتابی خوبی دارد، بهار و پائیز آن باروز های دلپذیر و آفتاب درخشان از بهترین فصول سال در جاپان بشمار میرود .

معمولاً در ماه سپتامبر ریزش برف و باران درین جا خیلی زیاد و با زمستان سختی نسواً است .

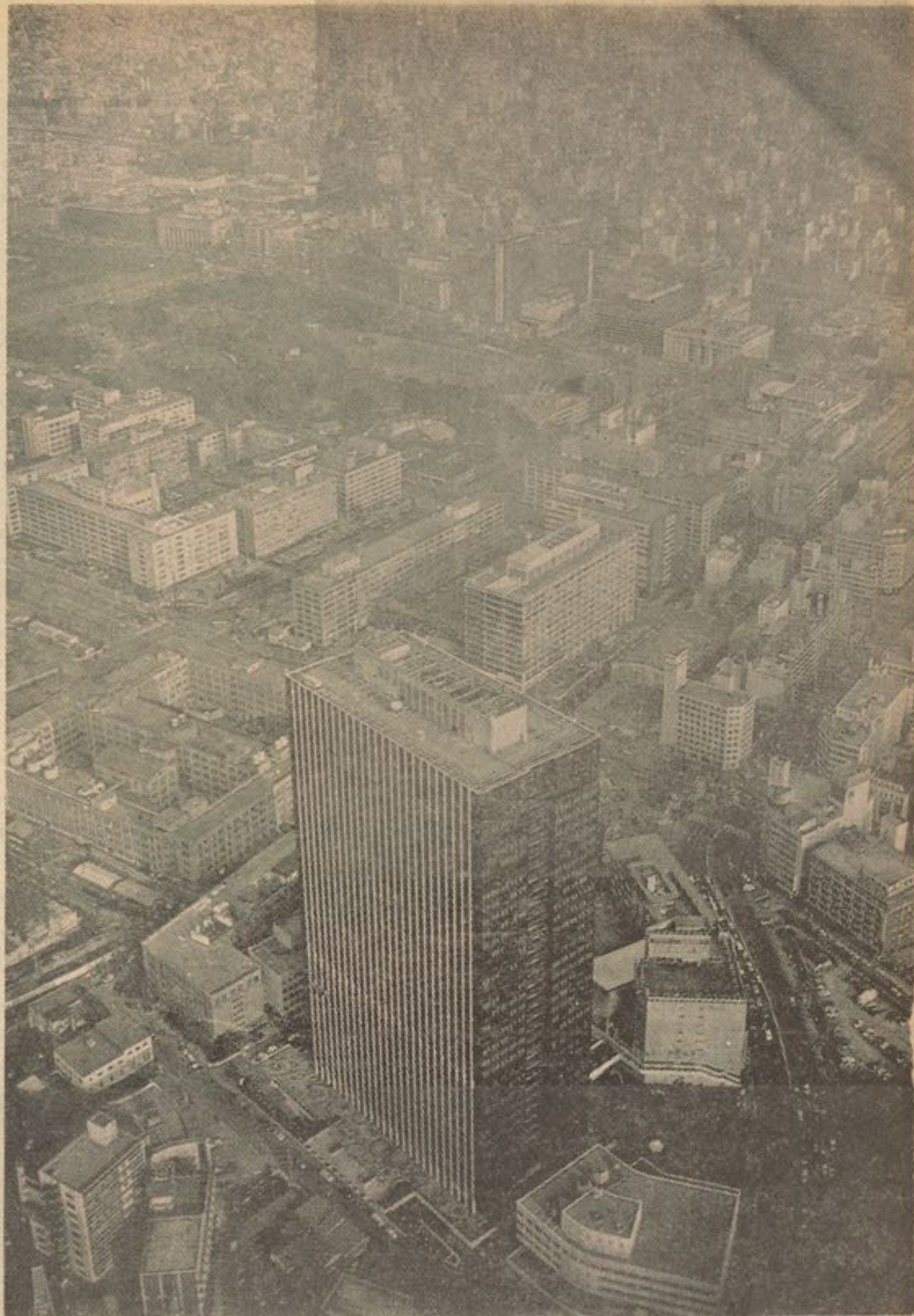
توکیو یکی از شهرهای بزرگ جاپان است که بیشتر از ده میلیون نفوس دارد .

میدان هوایی بین المللی توکیو از معروفترین میدانهای هوایی آسیاست .

برج توکیو که ۱۰۸۹ فوت طول دارد جهت نشرات رادیو و تلویزیون از برج فولاد ساخته شده است .

از جاهای مشهور دیگر جاپان مقبره مذهبی توشوگوسا که در (نیکو) قرار داشته و یک پارک ملی بزرگی به مساحت تقریباً يك لک جریب زمین در اطراف آن قرار دارد .

توکیو که از مدت هزار سال پایتخت جاپان



توکیو یکی از شهرهای مقبول جاپان

تهیه و ترتیب از راحله راسخ

# جاپان یا

# مملکت آتش فشانیها



میباشد معابد و مقابر بسیار متلون داشته که مراکز کلتوری جاپان است تونل ۲،۳۴ میلی نحت البحری شاهراهی رامیسازد. که سهشهر عمده جاپان رابه هم وصل می‌کند. ناگفته‌نماند که در ۱۹۶۴ زلزله مدهشی شهر تجارتي و صنعتی نیگاماراز بین برد .

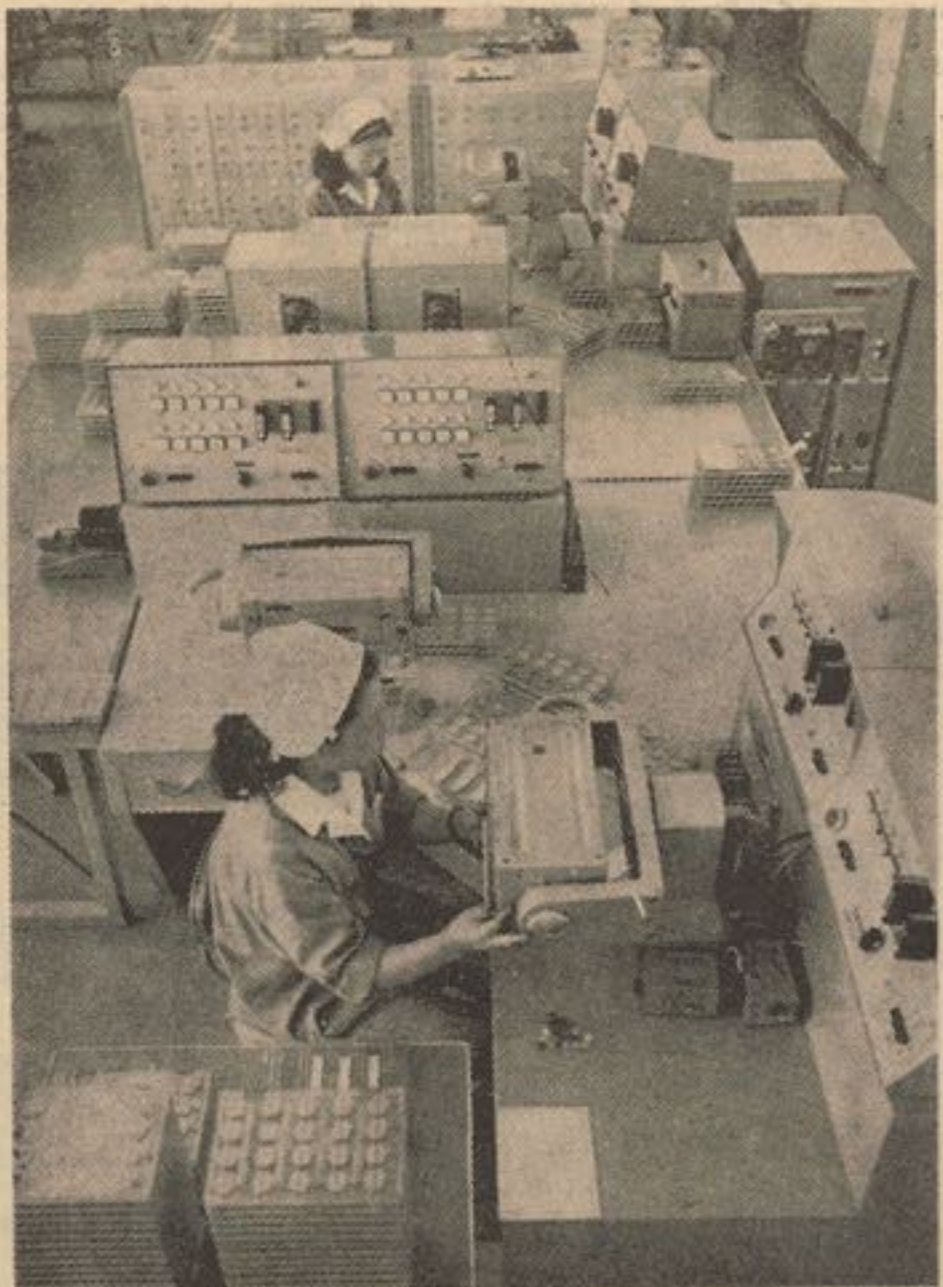
بنادر مهم جاپان عبارت ازشیکوگو، کیوشو، ناگویاواوساکا ست . بیشتر از نصف زمین های زراعتی، به قصد زرع برنج که غذای عمده جاپانی هارا تشکیل میدهد بکار برده میشود، گندم، جو، کچالو ، تنباکو، چای، لوبیا، شفتالو ، ناله، سیب ، انگور وغيره درجاپان به وفرت یافت میشود . درواقع ۸۰ درصد خاک جاپان را کوهسا تشکیل میدهدکه ارتفاع بعضی ازآنها تا ۲۰۰۰ متر میرسد مرتفع ترین آنهاکوه فوجی است که ارتفاع قله آن به ۳۷۷۶ متر میرسد ودر غرب توکیو واقع گردیده است

فوجی آتش فشان خاموش است و آخرین فواران ، آن درسال ۱۷۰۷ صورت گرفت . جاپان ۱۹۶ کوه آتش فشان دارد که ۳۰ عدد آن فعالند این کوهها منبع وسایل آسایش دلپذیر یعنی چشمه های آب گرم معدنی است که برای مقاصد طبی از آن استفاده میشود این چشمه سارهاکه فرادگاههای خوب و آرامی برای تعطیلات و تفریح هابه شمار میرود، میلونها جاپانی برای گذشتاندن تعطیلات واستراحت

فوجی آتش فشان خاموش است و آخرین فواران ، آن درسال ۱۷۰۷ صورت گرفت . جاپان ۱۹۶ کوه آتش فشان دارد که ۳۰ عدد آن فعالند این کوهها منبع وسایل آسایش دلپذیر یعنی چشمه های آب گرم معدنی است که برای مقاصد طبی از آن استفاده میشود این چشمه سارهاکه فرادگاههای خوب و آرامی برای تعطیلات و تفریح هابه شمار میرود، میلونها جاپانی برای گذشتاندن تعطیلات واستراحت

فعالند این کوهها منبع وسایل آسایش دلپذیر یعنی چشمه های آب گرم معدنی است که برای مقاصد طبی از آن استفاده میشود این چشمه سارهاکه فرادگاههای خوب و آرامی برای تعطیلات و تفریح هابه شمار میرود، میلونها جاپانی برای گذشتاندن تعطیلات واستراحت

فعالند این کوهها منبع وسایل آسایش دلپذیر یعنی چشمه های آب گرم معدنی است که برای مقاصد طبی از آن استفاده میشود این چشمه سارهاکه فرادگاههای خوب و آرامی برای تعطیلات و تفریح هابه شمار میرود، میلونها جاپانی برای گذشتاندن تعطیلات واستراحت

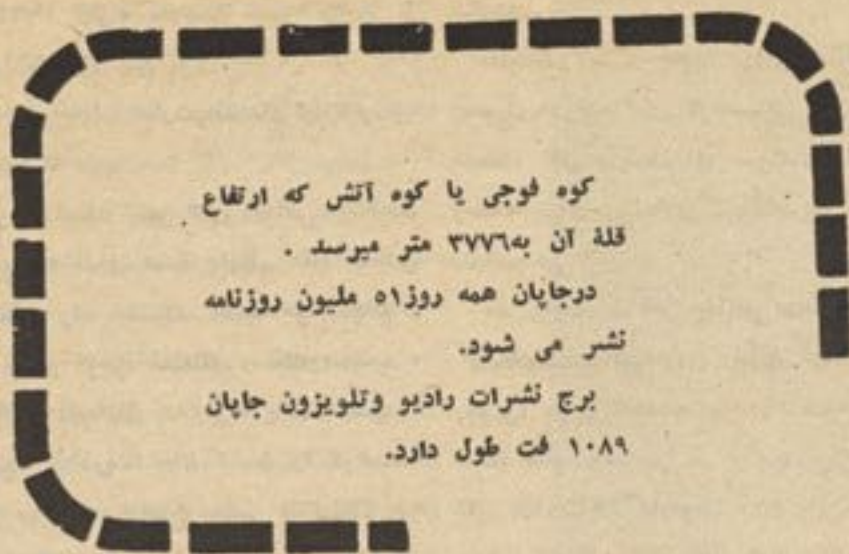


زنان جاپان دوش بدوش مردان درهمه ساعات مصروف فعالیت اند

جاپان دارای ۱۹۶ کوه آتش فشان میباشد







کوه فوجی یا کوه آتش که ارتفاع  
 قلّه آن به ۳۷۷۶ متر میرسد .  
 درجایان همه روزانه میلیون روزنامه  
 نشر می شود.  
 برج نشرات رادیو و تلویزون جاپان  
 ۱۰۸۹ فوت طول دارد.



دور نمای از عمارات پارلمان جاپان

مذهب برطبق قانون اساسی ۱۹۴۷ آزادی  
 مذهب راهمه مردمانیکه درجایان زندگی دارند  
 متضمن شده است .

قدرت دفاعی جاپان مبتنی بر دو عنصر ذیل  
 است : نیروهای دفاع ملی و سیستم امنیتی  
 مشترک با امریکا. سیستم امنیتی مذکور طبق  
 شرایط پیمان امنیت متقابل است که هنگام  
 امضای پیمان صلح سانفرانسیسکو در سال  
 ۱۹۵۱ تنظیم و در ۱۹۶۰ اصلاح شد . این  
 پیمان ضمن شرایط خویش به نیروهای امریکایی  
 اجازه میدهد که به منظور کمک به حفظ امنیت  
 جاپان و صلح و امنیت جهانی درخاور دور و  
 درجایان مستقر گردد .

پس از سال ۱۹۵۰ جاپان بکلی فاقد نیروی  
 نظامی بود و حفظ و امنیت داخلی و خارجی آن  
 به عهده نیروهای اشغالی متحدین که اکثرشان  
 امریکایی بودند سپرده شده بود .

«بالی دارد»

نمایندگان و مجلس شورای ملی میباشد که مجلس  
 شورا دارای ۲۵۰ کرسی و مجلس نمایندگان  
 ۴۸۶ کرسی دارد و اعضای آن برای مدت چار  
 سال انتخاب میشوند .

درجایان قوه اجرائیه بکابینه تفویض شده  
 که شامل صدراعظم و وزرایی میباشد که تعداد  
 شان به ۱۸ نفر میرسد. همه ایشان در برابر  
 پارلمان مسئولیت دارند. نخست وزیر از طرف  
 پارلمان نامزد میشود و باید یکی از نمایندگان  
 باشد اومی تواند وزراء را منصوب و یا بر کنار  
 سازد و باید این اعضای غیر نظامی باشند .

قوه قضائیه از قوه اجرائیه و مقننه جدا بوده  
 و مستقل است که مرکب از دیوان عالی کشور،  
 هشت محکمه عالی یک محکمه منطقه ای در هر  
 یک از شهرهای جاپان به استثنای (هوکایدو)  
 که دارای چار محکمه منطقه ای است . بر علاوه  
 دادگاه های خانوادگی زیادی نیز وجود دارد که  
 به مشکلات خانوادگی رسیدگی می کند .



## جاپان یا..

با حفظ ایده الهای عالی صلح و نظم دموکراسی  
 را تعهد می کند، در مقدمه این قانون چنین نوشته  
 شده : (ما مردم جاپان صلح را برای همیشه  
 خواهیم مآرزو مندیم که مقام قابل احترامی  
 را در یک اجتماع بین المللی که برای حفظ صلح، طرد  
 بیدادگری و بردگی، ظلم و ناگوارای از صحنه  
 گیتی مجاهدت می کند احراز نماییم .) قانون  
 اساسی جدید از بسیاری جهات با قانون اساسی  
 (سچی) در سال ۱۸۸۹ فرق دارد .

درین کشور عرصه قوای مقننه، اجرائیه  
 و قضائیه فعالیت دارد .

قوه مقننه عالیترین قدرت مملکتی و یگانه  
 منبع قانون گذاری است که شامل مجلس



# زبان شعر

## کر شده

حافظ

من ترك عشق شاهد و ساغر نمی کنم  
 باغ بهشت و سایه طوبی و قصر حور  
 تلقین و درس اهل نظر يك اشارتست  
 هرگز نمیشود ز سر خود خیر مرا  
 ناصح بطفن گفت که روترا عشق کن  
 این تقویم تمام که چون زاهدان شهر  
 حافظ جناب یرمغان جای دو لتست  
 من تر ك خا کبوسی این در نمی کنم

از جامی

## بیاد داری

بیادداری ! هنگامیکه فلق بادستهای ارغوانی  
 خود درهای قصر سحر انگیز مشرق را بروی  
 آفتاب منبع الشان باز مینماید .

بیاد داری! آن لعمه راکه شب ظلمت آگین  
 جالی نقره فام نازکباف را بروی خود کشیده  
 و دریک آن دوره خود را به اتمام میرسانید .  
 بیادداری ، آن لہجه های لطیف و آواز های  
 پرمسرت راکه درائر آن ضربان قلبت مضاعف  
 شده محظوظ میگرددید .

بیادداری آن ایامی راکه در زیر سایه های  
 دراز درختان باهم نشستہ مکالمه های شیرین  
 و صحبت های دلپذیر مینمودیم و در آنساعت  
 آواز های زمزمه روح افزائی از میان جنگلزار  
 هابلند گردیده سامعه را نوازش مینمود .

بیادداری، آن زمانی راکه قسمت برای همیشه  
 مرا با تو وام نموده و هرگز جدایی میان من و تو  
 حایل نمیکردید . و گاه گاهی که در فکر ما یک  
 شمه از فراق و جدائی خطور میکرد در حال  
 قلبهای مملو از محبت ما بزمزمرده شده نا امید  
 میگرددید .

ای فرشته نیک سیرت آیا لعمه با آن عشق  
 و محبت صادق و دلنواز و با آن خداحافظی های  
 محزون فکر کرده عشاقان پاک طینت و صاف دل  
 در وقت شروع محبت نه محنت را ملاحظه میکنند  
 و نه موقعیت زمان را مشاهده مینمایند، هر چند  
 که قلب از تکرار این یادگاری ها آهسته میزند  
 و بیصبری دامان را حتم میدرد، با اینهم ترا  
 مخاطب نموده میگوید : بیادداری ؟

یادکن ! آن زمانی راکه با قلب شکسته و رنگ  
 پریده، جاویدان درته توده های خاک سیاه تیره  
 خوابیده و پنهان شود .

یادکن ! آن ایامی راکه گلپای کوهی ، بایک  
 لطافت و طراوت فوق العاده در روی مقبره ام  
 روئیده و غنچه های آن آهسته ، آهسته به  
 شکفتن آغاز نماید درینوقت ترا میخ نخواهم  
 دید، ولی با اینهم روح مغموم و پریشانم به  
 مثابه یک راهبه و فادارنزد تو آمده و ترا حمایت  
 خواهد کرد، پس در آن لعمه به آوازی که در  
 هنگام شب طنین فرسانی نماید گوش بده که  
 ترا مخاطب نموده میگوید :

بیادداری ؟

## گفتهش گفت

قاصد آمد گفتهش آن ماه سیمینبر چه گفت  
 گفت باید باز حد خویش نگذاری برون  
 گفت سر را بایدش از خاک راه کمتر شمرد  
 گفت جسم لاغرش را از غضب خواهم بسوخت  
 گفت خاکستر چو گردد خواهش بر باد داد  
 گفت در محشر بیدم زنده اش خواهم نمود  
 گفت خیر و شر نباشد در میان عاشقان  
 گفت با مادر لب کولر نشیند عاقبت  
 گفتهش با عجزم بسوزد گفتهش دیگر چه گفت  
 گفتهش با جمع کردم قاصدم از سر چه گفت  
 گفتهش کمتر شمردم از تن لاغر چه گفت  
 گفتهش چون سوختم در باب خاکستر چه گفت  
 گفتهش بر باد گشتم در حق محشر چه گفت  
 گفتهش گرزنده کرد، در باب خیر و شر چه گفت  
 گفتهش این هم حسابی از لب کولر چه گفت  
 گفتهش چون عاقبت این است زین خوشتر چه گفت  
 گفت دیگر نگذرد بر خاطر جامی سخن  
 گفتهش دیگر بگو گفتا مگر دیگر چه گفت

## چشمان گناه آلود

م . کریم شیون

چشمان کشتنگ ترا دوست دارم . دیشب از رنج خمار سرخ شده بود .  
 مژگان برگشته ات بارگ جانم بازی میکرد رخسار ماهتابی رنگ ترا دیشب پر فروغ تر  
 یافتم .  
 از فرط نشه از ته دل می خندیدی و همه چیز را چون خود زیبا و دوست داشتی میدیدی .  
 برای اولین بار چشمان خمار آلود تو که مژگانها بر او گرانی میکرد و به مشکل نیمه باز  
 می شد بر من خیره شد .  
 میدانی در آن وقت چه حال داشتم؟ دل در سینه می تپید ، تنم می لرزید و سراپایم از برق  
 چشمان تومی سوخت .  
 خوب بیاد دارم و قتی که مژگانان را بلند میکردی لبان می پرستت چون گلبرگهایی که  
 از نسیم سحری بلرزد از شوق می لرزید ، با آواز موسیقی مست شدی و با بال امواج ساز  
 چون فرشتگان سبک پرواز اوج گرفتی و به آسمان آرزوهایت پرواز کردی .  
 یک جفت چشمان گناه آلود به تو خیره بود و در دل تاریک خود آرزوی وصل ترا میبردید  
 تو با وی سرگرم صحبت بودی د یدم دست ناپاکی دست کشتنگ ترا محکم گرفت و لبان  
 هوسران خود را به آن نزدیک ساخت پیاله از دستم افتید پیاله و دلم هر دو یکجا شکست  
 با صدای شکستن آن همه آرزوهایم بیاس مبدل شد دلم سخت ناله کشید و دیوانه وار از آن  
 حلقه بیرون شدم .





### «ماهگیران پیرو» اثر زا ماریس

پدر و مادرانند و یا بوسیله‌ای با اطفال سروکار دارند باید آنچنان کتابی بخزند، آنگونه نمایش نامه ویافلم را ببینند که برای رشد سطح آگاهی هنری اطفال آموزنده باشد زیرا آموزش زیبا شناسی وسیله درک هنری است و در مجموع وسایل اخلاق هنری اند.

در اینجا همانند کارهای ادبی، ضرورت شدید احساس میشود تا به صورت واضح آگاه باشیم که برای کی یک نمایش معین و یا فیلم معین ترتیب شده است.

این معینیت بیشتر در مورد نمایش نامه‌های خاص اطفال بیشتر محسوس می‌گردد. و نه اطفال به صورت عموم بلکه کودکان که در یک سن معین قرار دارند.

نباید ترکیب سنی را نادیده گرفت و فقط برکل یک نمایش نامه نوشت (برای اطفال) به صورت مثال تیا تر گندی ها نمایش (پس در بورت) را که برای اطفال بین سن ۷ و ده ترتیب شده بود بنمایش گذارد و حتی در لحظه‌ای که غول بی شاخ و دم نمایش داده شد کمترین عکس‌العملی را در بین اطفال بوجود نیاورد. مگر روزی مادری دختر سه ساله اش را برای دیدن نمایش آورد و حتی تکت هم خرید برایشان ارزش یک پول را ندارد. زیرا آنها در هنگام برخورد اطفال به هنر چون ادبیات و اثرات روانی و بیولوژیکی آن خطرات گوناگونی نهفته است.

معلم ادبیات باید آنرا بحیث عالی‌ترین وسیله آموزشی بکاربرد. او باید درس بدهد، مقایسه کنند و تشریح بدهد. بدون آن هیچگاه عشق و دوستی به ادبیات پرورش نمی‌یابد زیرا آگاهی از آن بعمل نمی‌آید.

طفل بایست همیشه با مراکز هنری چون موزیم ها و گالری های هنری راه داشته باشند و در غیر آن آثار استادان معلم هنری چون: رنوار یا وروبل، ولیونارد و آنجی یا شار این با قدرت تخمیل محض نمی‌توانند از لابلای ابرهای ضخیم هنری بدرون مفاهیم آن راه یابند.

بدون آگاهی قبلی و شناخت هنری هیچکس خواه کودک باشد یا بزرگ نمی‌تواند از هنر لذت ببرد. آگاهی هنری نقطه آغاز آموزش زیباشناختی است.

یکی از امراض علاج ناپذیر هنری خود بینی و خودخواهی است.

نه تنها بخاطر آموزش زیبایی برای تماشاگران بوجود آیند بلکه هدف آن است تا اثری روی ذهنیت های آنها یا شعور آنها به اینسو و یا آن سو وارد گردد. این اهداف را ما مساویانه در آثار شکسپیر، برشت یا کاکادیده میتوانیم.

معیار های اخلاقی و روانی این آثار ممکن ازین باهم تفاوت داشته باشند ولی آنها یک هدف یگانه را دنبال می‌کنند و آن: ایجاد و

زرزق احساس های معین که این به نوبه خود روی ریخت تفکر عاطفی شخص اثر وارد می‌کند. مگر لحظه ای که از برابر پوستر تیاتر میگذشت، دختر بادیدن تصویر غول به شدت ترسید و سرش را به آغوش مادر فرو برده گفت: (مادر این را پس کن) در آنجاییکه مادر قدرت پس کردن تصویر را نداشت مجبور شد بنمایش نرود.

برای هر کسیکه دست اندرکار رشد سطح زیباشناسی خوی اطفال است، او خواه کارگردان تیاتر باشد، یا رئیس گروه نمایشی، نویسنده باشد یا معلم ادبیات، نقاش تصاویر کتب اطفال باشد و یا استاد هنری و حتی اگر

# هنر و انسانیت

ترجمه: رهپو

شنا سی تاجای مبهم و ناروشن است و یا اینکه یکی در دیگری درهم آمیخته است بسیاری مردم که سطح آگاهی کمتری از هنر دارند به این نتیجه ساده و ظاهرا منطقی می‌رسند که: زیبایی آنست که سرور آور باشد.

ولی در درون، هنر شکل های دیگری بخود خواهد گرفت در حالیکه ظاهرا اهداف هنرمند و اندیشه هایش ممکن باشکوه و درخشان باشند.

هر دو بخش منفی هنر و مثبت، بواسطه هنر خلق میشود که در آن وسایل احساسی و زیبا شنای برای تشویق آموزش اخلاقی بکار میرود. نمایش نامه ها و فیلم ها، مانند کارهای ادبی،

اکنون این یک باور عمومی و همگانی نیست که (هنر خصایل انسانی را پرورش میدهد). این درست نیست و یا اگر بهتر حرف بزنیم بخشی از حقیقت در درون آن نهفته است.

بیراهنر بنوبه خود می‌تواند نفرت، انزجار، برتری جویی و جنون را پرورش دهد.

هر قدریکه یک اثر هنری عمیق و ژرفا داشته باشد بهمان اندازه بر تابناکی اثرش افزوده میگردد و این نیرو به مشابه شمشیر دودم است که هم نفرت هم دوستی، شر و خیر، زیبایی و برائی را به همراه دارد.

از طرف دیگر، چون دسته بندی های زیبا



«تصویر یک هنرمند» اثر زویربل



# ناتالی وود



ناتالی با شوهرش واگنر و طفل کوچکش سنگینی خواهد کرد .

ناتالی با وجودیکه همان زیبایی و لطافت گذشته را دارد ولی آن فضای شیرینی که در سن ۱۹ به اطرافش بوجود آمده بود، امروز وجود ندارد. و هم چنان چهره واگنر با گذشت زمان متالت بیشتر یافته است .

بمقایسه گذشته، آنها آرامش بهترا در زندگی یافته و از لحاظ مالی در وضع مطمئن قرار دارند . وقتیکه واگنر شنید که ناتالی طلاقش را گرفته است با او به مذاکره نشست . او میگوید: « فکر می کنم ما هر دو برای یکدیگر ساخته شده بودیم . و به همین دلیل تصمیم گرفتیم تا با یکدیگر ازدواج کنیم . »

فقط پس از گذشت سه ماه از طلاق آنها تصمیم گرفتند با یکدیگر ازدواج کنند . ناتالی میگوید:

« اکنون نقاط نظر بیشتری نسبت به ازدواج اولمان داریم . زیرا در این مدت گرم و سرد زندگی را چشیدیم . در آن وقت ما بسیار جوان بودیم . تجارب و رشد سن ما یک عالم تغییرات را در شناخت ما بمیان آورد . »

واگنر می گوید:

بقیه در صفحه ۴۶

بازی نمود و بعد فلم «نیزه شکسته» او را بشهرت رساند .  
در این وقت هر دو جوان، زیبا و کم تجربه بودند . بزودی عاشق همدیگر شده و یکسال بعد ازدواج کردند .  
ناتالی میگوید :

«مانند گروه دیگر جوانان، فکر می کردم که ازدواج بسیاری مشکلها و در دسر های ما را بامعجزه ای حل می نماید . این کار صورت نگرفت و من به این نتیجه رسیدم که پیش از ازدواج باید همدیگر را خوب شناخت . »

با توفان برابلم ها و درد سرهای رشته ازدواج بروم . و بالاخره عصیان نمودم . در سن ۱۵ سالگی اول این زوج سینمایی روی مساله داشتن طفل بحثها کردند ولی از آنجائیکه ناتالی

وقتیکه پابسن چهارده سالگی گذاشتم مرا نمی گذاشتند تا با خواهر خوانده ام به تئاتر بروم . و بالاخره عصیان نمودم . در سن ۱۵ سالگی با پسری وعده ملاقات گذاشتم . او برای بار اول روبرو و واگنر در سال ۱۹۵۶ طفل بحثها کردند ولی از آنجائیکه ناتالی

واگنر در حالیکه با دخترش کورتنی در اتاق آفتاب رخ سالون شان بازی می کند، راجع به اینکه اکنون چقدر سعادتمند اند و تاجه اندازه مزه خوشی را چشیده اند، سخن می زنند . از برای ناتالی حالا خانواده اش در اول و کسارد عالم سینما در درجه دوم قرار دارد . خودش میگوید :

« برایم زمانیکه یکجا هستیم از همه مهمتر است . اکنون دریافتم که خوشی در خانواده دوام دارتر از سعادت های زودگذر سینمایی است . »

بر علاوه کورتنی ناتالی طفل دیگری بنام ناتاشا دارد که ازدواج او با ریچارد کریگسون تهیه کننده فلم باقی مانده است . هم چنان واگنر از سن گذشته اش مار یان دو طفل بنام کت دارد .

هنگام جدایی نیز ایندو نفر دوستی خود را حفظ کردند . و زمانیکه ناتاشا سه هفته بی بود واگنر به دیدنش آمده بود .

بعد از اینکه ناتالی در سال ۱۹۷۲ از کریگسون طلاق گرفت . او تصمیم گرفت که دیگر هرگز دست به ازدواج نزند . ولی در همین هنگام دوران ازدواج واگنر با زن دومش پایان رسید .

ملاقات کرد و در این سال هزده ساله شده بود واگنر که تازه پابه سن ۲۶ گذاشته بود در برابر خود الق و وسیع فعالیت را در عالم سینما داشت اولین نقش مهم را واگنر در فلم «تیه های مونتروما» زیرا مسئولیت اداره خانواده بر شانه های شان



ناتالی با داشتن فرزند خود را خوشبختترین زن عالم میداند

اگر نگاهی به سال ۱۹۰۷ بیند از یم دو آن سال ناتالی وود نژده ساله باروبرت واگنر بیست و هفت ساله ازدواج نمود . هر دو ستاره های نوبی بودند که در اقل آسمان هنری هالیوود به صورت روشن درخشیده بر اوج شهرت قرار داشته، پول و خوشی در زندگی شان موج میزد . این سعادت و خوشی دیر پانیده پس از پنج سال به جدایی منجر شد . زیرا دیدهای بلند پرواز و روحانیکی در این دوره بسیاری پیوند های ازدواج را از هم گسست .

عده ای کمی چانس یافتند تا با دوباره پیوند دادن رشته از دواج گرمای عشق و محبت را که در گذشته احساس نکرده بودند، بجشنند . و ناتالی وود و واگنر بار دیگر حلقه طلاسی ازدواج را به انگشتان همدیگر نمودند . اکنون آنان بار دیگر یکجا شدند تا زندگی نوبی را از سر بگیرند .

مدت ده سال را در بر گرفت تا این دو زوج را سینما بی بسیاری چیزها را در مورد خود و یکدیگر درک نموده و حلقه های روابی گذشته را که در از دواج شان وجود داشت شناختند . همین شناخت بود که ایندو را بار دیگر بهم پیوند داد .

ناتالی می گوید:

ما بعد از تجارب تلخ دریافتم که در این مدت با هیچ کسی چنان خوشی و سعادت کی اکنون داشته ایم، نداشته بودیم . ناتالی بار اول در سن شش سالگی به عالم سینما وارد شد او اولین بار با گلودت کسولبرت و او شن ویلنر در فلم « فردا برای همیشه » در اوایل دهه پنجاه ، شرکت نمود . و بعد ها در فلم های « معجزه در خیابان ۳۴ » و « نه سرود غمین برای من » شرکت نموده او پس از شرکت در فلم « عصیان بی دلیل » در برابر جیمس دین، دیگر یک هنرمند مسلم در عالم سینمای امریکا گردید . بعدها ناتالی وود در بیش از ۲۰ فلم با عظمت به شمول « شکوه علفزار » داستان بخش « غرب و لولوی گویاکولی » حصه گرفته و بر موفقیت و شهرتش افزود :

مصروفیت ها و سرگرمی های بیش از حدش همراه با هاله شهرت که اطراف ناتالی را گرفته بود، مجال آنرا نمی داد تا بر رشد شخصیتش و شیوه ارتباط با دیگران را بیفزاید .

او می گوید :

پدر و مادرم خیلی سختگیر بودند و حتی



ناتالی بعد از ازدواج مجدد خود را خوشبخت احساس میکند .



از مجله معروف اشترون

مترجم: سید فقیر علوی

# عروسی در زندان

## دختری وارد زندان شد و با جوانی که محکوم به حبس ابد است ازدواج کرد



گیردا بونر در لباس عروسی او تصمیم خود را برای چنین ازدواج عجیب گرفته است.

مامور عقد نکاح در برابر پرداخت بیست و هشت و نیم مارك مالیه عقد نکاح دختر و پسری را اعلام و در پای نکاح خط شان مهر دفتر ثبت نکاح را آشنا و ابلاغ داشت. مالیه عقد نکاح پرداخته شد و به این ترتیب دختری در عقد نکاح جوانی در آمد. نور خورشید در روز های ماه جنوری از خلال پنجره آهنین بداخل سلول نفوذ میکرد. دروازه ای که فقط چند ساعت قبل دوستان داماد بنام تبریک چند گلدهان گل برای وی هدیه

داده بودند هر روز شام قفل میگردد. میخائیل ایردمن هنوز بیست و دو ساله بود که مقیم زندان شد و حالا چار سال از آنوقت میگذرد. نیمه از مهمانان که در محفل عروسی اشتراک کرده اند لباس سموکینگ پوشیده اند، از جمله زندانیان میباشند. مجموع مهمانانیکه در مجلس عروسی این دو جوان در داخل زندان اشتراک کرده اند به سی تن میرسند. میخائیل ایردمن که فعلا بیست و شش سال دارد چار سال قبل در اثر يك قتل عمد به حبس دوام محکوم گردید. هفته گذشته در یکی از محاسبات هامبورگ با پیغله گیردا بونر که سی و شش سال عمر دارد و بحیث خبر نگار تلویزیون کار میکند ازدواج کرد.

ازدواج با محکومین حبس دوام یکی از آرزوهای دیرین پیغله گیردا بشمار میرفت خودش بخبرنگار شتون گفته که برای من میخائیل ازین لحاظ جالب است که زندگی پر ماجرای دارد. من در حیات خود باشخصیکه پشت موتر مرسیدس سوار باشد هرگز ازدواج نخواهم کرد. پیغله گیردا اشو هر آینده اش را برای نخستین مرتبه روی پرده سینما دید. وی در فیلم (بنام ملت) بازی میکرد و فعلا نیز در سینما های المان غربی در معرض تماشای مردم قرار دارد.

این فلم در محبس فوهلز بوتیل که فعلا داماد ایام حبس خود را سپری میکند تهیه گردید و در آن زندان نیان در کسوت قاضی وکیل دعوی و متهم میکوشیدند در یابند که چه انگیزه ایردمن و دوتن از رفقاییش را واداشت که چار سال قبل ملاح نشه ایرا به قتل برسانند و یکم هزار و یکصد مارك او را بدزدند.

پیغله گیردا که پرودیو سر فلم (بنام ملت) بود سه بار تمام فلم را از سر تا پامور کرد فقط برای اینکه میخائیل ایردمن بحیث متهم چه مستو لیتهای درین قتل دارد.

وکلای دعوی که در جمله محبو سین بودند، در پایان تماشای فلم جملگی به این عقیده رسیدند که اگر صلاحیت کافی حقوقی میباشند او را به حبس ابد محکوم نمیگردند بلکه از نظر روانی او را مورد مطالعه قرار میدادند.

وقتی پیغله گیردا اشوهر آینده اش را قبل از ریلی فلم ملاقات کرد. تصمیم گرفت بکمک این جوان بشتابد. میخائیل ایردمن بیست و یکسال تمام چون حیوان تیر خورده در گوشه دهکده سیکس

هایمن زندگی میکرد و دو سال بعدتر مرتکب جنایتی شد که او را برای ابد مقیم زندان ساخت، دختر ژور- نالیست شروع به نامه نویسی به ادرس او کرد. در نامه نخستین خود که بیشتر جنبه تعارفی و تشریفاتی داشت نوشته بود که لااقل از يك هفته باینطرف من مشکل شمار احساس میکنم اگر امکان داشته باشد لطفا بعد ازین اگر با کسی در زینه رو برو شدید او را پرت نکنید و چوکی رامحض برای نشستن استفاده کنید.

زندانی محکوم بحبس ابد، این رشته باریک را وسیله نجات خود پنداشت و از آن روز به بعد هر روز بعنوان گیردای خبر نگار نامه مینوشت. دختر زیبای نویسنده اشتباهاً نام او را میگردفت تا بالاخره بران شد که روز های یکشنبه به دیدار او زندان برود و در ضمن لسان انگلیسی او را بهتر بسازد به این ترتیب برخی اوقات بحیث معلم و برخی اوقات بحیث پرستار از دیدن

بقیه در صفحه ۴۶



بعد از پنج ساعت دیدار عروس و داماد از هم دیگر جدا میشوند.



گیردا بورنر دختری که خبر نگار تلویزیون است علی الرغم احتجاجات و مخالفت خانواده خویش با جوانی که نسبت به قتل عمد به حبس ابد محکوم شده است و فعلا در زندان هامبورگ دوران حبس خود را طی میکند ازدواج کرد.

میکرد. میخائیل ایرمن که در طرف هشت سال تعلیمی پنج صنف را طی کرده بود حالا عقب افتادگی خود را آهسته آهسته جبران میکرد. ومدتی نگذشت که مقداری فزیک اموخستو ضمنا به لسان انگلیسی نیز مهارت پیدا کرد و لسان المانی اش بهتر شد.

میخائیل پیشرفتی که در دروس خود حاصل کرد برای گیردا غیر قابل تصور مینمود. خود گیردا به خبرنگار شتون گفت:

واقعا چقدر لذت بخش است که چنین يك انسان محروم مایوس بار دیگر بزندگی امید پیدا کند و نشاط گذشته را باز یابد.

پنج هفته بعد از نخستین ملاقات با محبوس شمار يك هزار و شش صد و شصت و پنج سیری نشده بود که تلفون دفتر خبر نگاری تلو یزیون دنورد دوبتتش، به صدا درآمد. پیغله گیرهارد وقتی گوشی را بر داشت متوجه شد که میخائیل گیردا از زندان با او صحبت میکند. میخائیل بلافاصله هفت که آیا میتوانیم ازدواج کنیم.

پیغله گیردادار جواب گفتا درین مورد پیش من نیز فکری پیدا شده است و درنامه دیگری به پیغله گیردا نوشت که برای نخستین مر تبه احساس میکنم که زنده هستم.

و بعد برای اینکه شوخی کرده باشند درنامه خود افزود: تو باید خیلی خوشبخت باشی که شوهری خواهی داشت که برخلاف سایر شوهران که تا وقتهای شب بخانه بر میگردند اوتمام روز، خانه اش را ترك نمیدهد. به میخانه هانمیروود و با زنان و دختران دیگر سرو کار ندارد.

وقتی خویشا وندان و دوستان گیردا از تصمیم نامبرده خبر شدند همه بیکزبان براو اعتراض کردند و عمل او را جنون آمیز خواندند. مثلا ازومیپر سیدند که آیا مسؤلیت خویش

را با این تصمیم میتواند ارزیابی کند. و او در پاسخ میگفت که البته مسؤلیت این عمل را نیک آگاه است و نمیتواند مردی را بزندگی امیدوار بسازد و بعد از جلو او فرار کند.

برخی اعتراض میکردند که مبادا این تصمیم انگیزه شہوی داشته باشد گیردا در جواب گفت اگر چنین انگیزه ای وجود میداشت رو بزندان نمیگرد تازه اینکه زندگی مادر خطر نیست. عدهای دیگر تفاوت سن بین گیردا و میخائیل را طرح کردند گیردا در جواب گفت که میخائیل به احساسات من خوبتر ملتفت است و وقتی پرسیدند راجع به تفاوت تریه چه چاره شود گیردا در جواب میگفت که میخائیل متوجه است که باید بیشتر بیا موزر و او از عهده این کار به خوبی میتواند بدر شود.

باز هم او را آرام نگذاشتند و از اومی پرسیدند که آیا این يك عمل سو سیالستی است؟ پیغله گیردا جواب میداد من بدین جهت با او تن به ازدواج دادم که دوستش داشتم. و عشق بیکدیگر کار مشکل ما را آسان ساخت.

یگتن از دوستان بسیار صمیمی گیرد ایک سلسله مثالهای از چنین از دوا جهای نافرجام بر شمرد مثلا به او گفت که سویی لیون هنر پیشه فلم لولیتا باگاری ارکسن محبوب س ازدواج کرد ولی این ازدواج دیسری نپائید و از هم جدا شدند و یا پیغله ازینا اهل شهر دوسلد روف باسام شپیورد که محکوم بحبس ابد شده ازدواج کرد طوریکه همه خبر دارند بلافاصله پیغله ازینا طلاق خود را گرفت. سیزیل نرس شفاخانه بایو-رگن، بارش که نسبت به قتل اطفال بهره سال حبس محکوم شده بود ازدواج کرد ولی این ازدواج تادیر-

بقیه در صفحه ۴۶

میخائیل ایرمن و گیردا بعد از مراسم عقد نکاح



صورت مثال، دختری مشغول نقاشی نیم رخ از زندگی آرام است اولیو زرد رنگی را بر روی میزی آبی تیره می کشد. اکتسون اومی خواهد تا لیورنگه روشن تری در برابر زمینه آبی تیره داشته باشد. اومی توانست با زدن رنگ زرد روشن به لیو ویا آبی تیره تری روی میزی این کار را انجام بدهد. ولی اگر ایوانه وارنلاش می کند تا از اثرش جایزه ای

بگردد آثار دیگران را به نظر حقارت ببیند پس او تا صدسال هم هنر مند نمیشود. و بالاخره اگر هنر مندی یک نقش را بدرستی بازی می کند، بسیاری مواقع صفت مشخصه یا خط روشن شخصیت که جایز می کند بازی بر او اثرورده می کند. و در همین جا قدرت باروی و نیرو مندی هنر را می بینم. هرگاه اطفال یا کلان سالان نقش عشاق را بازی می کنند بسیاری

مواقع آنها احساس عشق و دوستی را با طرف می نمایند حتی اگر مانند ریشو و ژولیت نباشند. به همین دلیل هنگام انتخاب یک اثر برای نمایش در حلقه های تئاتری اطفال دقت لازم باید صورت بگیرد. در اول باید این مطلب را که اثر هنری فقط برای ربودن جایزه ساخته میشود از مغز

هنرمند دور کرد. برای اثرگذاری یک ساخته هنری همیشه باید تماشاگر در نظر داشت در غیر آن حس اساسی یک اثر که همان وارد کردن اثر بروح تماشاگر است و اگر مبالغه نشود هدف اساسی است ازین می رود. زیرا در اینکار نیروی پیوند با تماشاچی نهفته است.



زندگی آرام اثر اولیس



شامگاه اثر فریدر سنز

بقیه صفحه ۱۱

## وارث

یعنی که دیگر بازی تمام شد ... ؟ اقلای پنج سال زندان ... در برابر دوام عیاشی که آنهم چندان دلچسپ نبود و باترس و خوف سپری شد.

گفتم :

حالا دیگر حساب تصفیه شده است ... حالا بگو بیشتر ازین هم دست به این کارها زده ای ؟

ایوانف دست هایش را بهم مالید بچشماتم نگاه دقیقی انداخته گفت :

انسان به امید زندگی میکند .

به امید اینکه مردم را فریب بدهد و ایشا هم نشود ؟

او بسیار صادقانه اعتراف کرد :

بلی ... زیرا هنوز هم در دنیا اشخاصی پیدا میشوند که بغاظر پول وجدان خود را به شیطان می فروشند بدست آوردن پول به اصول دوم، اما خود شان نمیدانند که بغاظر این کسب منفعت چگونه بچاه می افتند اشخاصی اند که با شنیدن نام دالر و کسب

منفعت دست و پاچه میشوند و همین عیجان احمقانه شان آنها را بچاه می اندازد حال یک آدم چالاک چرا ازین حماقت خالینانه استفاده نکند ؟

پرسیدم :

این استادداری را چگونه بدست آوردید؟ او در جواب گفت :

من در (روبرت کالج) درس میخواندم، بعد و تا چند سال قبل بعیث فروشنده اجناس از در کشور های مختلف اروپا سیاحت نمودم مورد افتاده که به قیمت ارزان عرضه میگردد کار می نمودم و بعد مرا بعلت مریدی تقاعد دادند پول تقاعد زندگی مرا آنطور که میخواستم تامین نمیکرد نمی خواهم گذر فرم گویی کنم من نسل جوان را که خود نیز شامل آن خیلی خوب میشناسم میدانستم

که بلاخره گیر می افتم ولی میخواستم با آن کلاهبرداری ها تبارز کنم و اقلا خودم را قانع بسازم که کار مهمی را انجام داده ام من نامه ای به بانک تجارت خارجی نوشتم و تذکر دادم که از کاکایم که در امریکا بسر می برد سی هزار دالر ارضیه من بایست از طریق این بانک بمن برسد، آیا در مورد انتقال آن چه نظری دارید .

بقیه صفحه ۱۰

## رسالت تاریخی

نامطلوب گذشته ها بوده و درین راه برای علاج بسمانی و آنچه درد آوراست فقط نیروی متعدد و سرشار و جوانان علاجگر خواهد بود که باید صمیمانه به کار افتد .

باز درک مطالب فوق و خواسته های عصر و

خلاف انتظار من شعبه اسعار بانک جواب نامه ام را نوشت و همین جوابیه قسمی بود که من در کلاهبرداری میتوانستم بغویسی از آن استفاده کنم .

پرسیدم :

آیا حقیقتا شما کاکائی در امریکا دارید؟ با خنده جواب داد :

بلی یک کاکا دارم اما فقیر تر از موش های کلیسا (پایان)

زمان در تحت رژیم جمهورییت و فشرده به آن، برجوانان است تا خطایه تاریخی اول سنبله دولت جمهوری را جهت خدمت به هموطنان و وطنداران عزیز در قدم اول چندین بار مطالعه و با اطلاع از آن در فعالیت های آتی زندگانی رسالت و وظیفه اولیه خود را آگاهانه انجام داده باشم و آگاهی از آن مشعل دار و پیشقدم فعالیت های اساسی باشم که منطقا طالب وظایف سنگین از جانب ماست. زیرا «بیانیه خطاب بمردم» آنچنان سند علمی و آنچنان وثیقه ملی افغانان بشمار میرود که آینده روشن و پیروزمند فداکاران و خدمتگزاران صادق وطن را علمای پیشینی می نماید .

اگر مختصرا نتیجه گیری شود مهتر و اولتر از همه در شرایط و اوضاع و احوال کنونی رسالت اولیه جوانان ما را تقسیم و افاده بیانیه خطاب هرچه بیشتر و طرز مطالعه دقیق علمی فرا گرفته شود و با سلاح و روحیه واقعا انسانی که از آن فراهم میشود با دقت، وفاداری، خودگردی و وحدت و اتحاد در کارها به سوی سعادت و شادگامی هموطنان کوشا باشند و رسالت خویش را در بر تو نظام جمهوری ادا نمایند .



طفلی درختم روز دوم از فعالیت معده خود چیزی نشان نداد یعنی چیزی خارج نشد به داکتر مراجعه نمود .  
**فعالیت معده طفل که از سینه مادر شیر می خورد:**

در هفته های اول ولادت يك طفل که از سینه یا پستان مادر شیر می خورد معمولا روزانه چند دفعه مواد غائطه از معده اش خارج می گردد . بعضی اطفال این عمل را بعد از هر خوردن شیر انجام می دهند که رنگ آن دارای رنگ زرد روشن می باشد و یا ممکن است به غلظت خمیر و یا کریم بوده اما هرگز بسیار سخت نمی باشد .

بسیاری اطفال که از شیر مادر تغذیه می شوند در سن ۲ یا ۳ ماهگی از فعالیت معده مکرره گامه تغییر پیدا می کنند مثلا بعضی اطفال روزانه يك مرتبه در حالیکه عدد دیگر صرف يك روز در میان وحتى بیشتر معده خود را تخلیه می نمایند ، این حالت آخر يك نوع اختلال برای مادر شمرده می شود که باین عقیده باشد تا هر طفل باید روزانه يك دفعه معده خود را تخلیه نماید اما تا وقتی که طفل مستريح بوده احساس نارامی نکند قابل تشویب نیست . مواد غایطه طفل شیر خوار از سینه مادر نرم می باشد ولو که بعد از هر ۲ یا ۳ روز بعد نیز خارج گردد .

بعضی اطفالی که از شیر مادر تغذیه می شوند برای ۲ یا ۳ روز معده شان تخلیه نمی گردد تکلیف بیج احساس می نمایند ، البته درین مورد با داکتر مراجعه و مشوره نماید آنچه قابل تذکر است اینست که هرگاه داکتر لازم نداند خود سرانه از شاف و اماله کردن طفل خود داری کنید زیرا طفل با آن عادی می گردد .



میرسد ، بزرگترین چیزی که از آن لذت و حظ بیشتر می برد بدست آوردن اشیا و بدهن بردن آنست . بنا بران اشیا و یا لوازم خانه که در خارج منزل رنگ شده و مواد آن محتوی سرب باشد ، سامان بازی نازک و لطیف که طفل بتواند آنرا پارچه پارچه سازد (خواه بوسیله دست ها و یا توسط جویدن) ، اشیا نولکتیز مبره های شیشه ای کوچک و دانه های تسبیح و غیره سامان و بازیچه اطفال که امکان بدن بردن و فرو بردن آن به گلو و خفه شدن موجود باشد بدسترس طفل قرار ندهد . هرگاه بازیچه های رابری که اشپلاق فلزی داشته باشد آنرا کشیده در اختیار طفل نگذارید چه بسیم آن می رود که آنرا کشیده و بدهن خود انداخته فرو برد .

#### فعالیت روده ها و معده طفل

برای روز اول یا کمی بیشتر بعد از تولد از معده طفل يك ماده خارج می شود که (می گوئیم) نامیده شده دارای رنگ سیاه سبز و سیاه بوده غلیظ و چسبناک می باشد سپس رنگ آن به نسواری و بعدا به زرد تبدیل می شود اگر



## صدیمیت شما با طفل تان

مترجم : ناهض

بین هم بازی ها انجام دهنده هر گاه يك خانمی که جدیداً مادر شده باشد از بازی کردن با طفل خویش و در آغوش گرفتن وی در وقت زیاد بیداری لذت برد و وقت زیاد خود را صرف نماید طفل کاملا ب مادر متکی شده تقاضا و آرزوی طفل بیشتر می گردد تا مادرش همه وقت خود را وقف وی سازد و درین باره در آینده نیز صحبت خواهیم کرد .

#### اشیای که طفل با آن بازی کند:

اطفالی که شروع می کنند وقت تراز خواب بیدار شوند مخصوصاً در اواخر ساعات بعد از ظهر درین اوقات می خواهند تا چیزی انجام دهند و آرزوی رفیقی را میدانسته باشند در سن ۲، ۳ و ۴ ماهگی از دیدن اشیا که رنگ های روشن و درخشان داشته باشد و اشیا که ترکت نماید لذت زیاد می برند سدر خارج منزل حتی از دیدن برگ ها سایه های اشیا خویشی برایشان دست می دهد و در داخل منزل به دیدن دست های خویش و تصاویر ، تابلو های که در دیوار آویخته باشد خود را سر گرم می سازند - پس می توانید برای طفل خویش اشیا مختلف شکل پلاستیکی رنگه را تهیه کرده آنرا در بین يك رشمه در آورده بالای گهواره ، ریکشا ، تخت خواب و اگر هیچ موجود نباشد و طفل شما روی دوشکچه بالای سطح اطاق باشد طوری آنرا بیاویزید که فقط دست طفل برسد و طوری آنرا آویزان نمایند که بالای بینی طفل قرار نگیرد همچنین می توانید از کاغذ مقوای نازک چیز های مختلف ساخته و با کاغذ های رنگه پوش کنید و آنرا در سقف و یا جاهای دیگر که بلند باشد آویزان و یا آنچه از اشیا مناسب خانه که در دسترس شما باشد مثلا قانسق ها و بیاله های پلاستیک و امثال آنرا با تارها بسته کرده در جاهای بلند معلق سازید تا بعضا بدور خود شور هم بخورد سدر عین حال بغاظر داشته باشید که در نتیجه و عاقبت هر چیز بدهن طفل می رود .

طوری که يك طفل در وسط سن یکسا لگی





# لاریس



الر: م. ت. آی بیک  
ترجمه ج. ش.

## علیشیر نوایی

خبر باز گشت عیشیر نوایی بهرات و انتصاب او بهیث مهر دار دولت، چون حادثه مهمی انعکاس میکند. اهالی خراسان این تقرر را بغال نیک میگردند و چشم امید بسوی او میدویند.

چندی بعد میرزا یادگار یکی از شهزادگان تیموری علم بغاوت بلند میکند و با وجود شکست فاحشی که از حسین بایقرا میخورد، موفق میشود در اثر خیانت برخی از سرکردگان (بیکها) شهر هرات را اشغال نماید.

حسین بایقرا پس از مدتی آوارگی در بادغیس و میمنه سر انجام شامگاهی بر هرات هجوم میبرد و بیاری نوایی قدرت از کف و برهات را دوباره بدست می آورد و میرزایادگار را بقتل میرساند.

**دولتستان همان سال بر اساس یک فرمان**  
عیشیر نوایی به وظیفه خطیر امارت انتصاب میگردد این اقدام در عین حالیکه حس خصوصیت و کین تیزی مخالفان را برمی انگیزد، مورد تایید اهالی عدالت پسند هرات و کافه مردم خراسان قرار میگیرد.

روزی بعد از آنکه پیشنها د های نوایی در مورد بپیود امور و رفع نواقص موجود در دستگاه دولت طرف تایید جدی سلطان قرار نمیگیرد، وی ناراضی از کاخ سرای خارج میگردد و نزد شاعر بزرگ عبدالرحمن جامی میرود.

توغان بیک بایک دست از کمر پیر مرد گرفته، چون کودکی او را از زمین برداشت: «میخواستم چون پیر گاهی بر زمین بزنم، اما حرمت این چارو ب نمیگذارد! پیر مرد را آهسته بر زمین گذاشت. رنگ نور با بسا بشدت برید. اندوهی دردناک بر چشمانش سایه افکند. دستهای استخوانی را بردوش توغان بیک گذاشته با وضعی درد آلود حرف زد:

بیک جوان، این همه از جا در رفتن چه سودی در بردارد؟ فقط آدم نادان گرویده عیش و نوش این جهان می گردد. باری زیر بایت رانگاه کن، هزاران چشم خیره بسویت مینگرد! تو نمیتوانی آنها را دید، اما چشم دلت بوضاحت میتواند آنها را ببیند...

میدانم، منصف و مقام بر عقل و هوشت چیره شده است... خاکساران عاجز و ناتوانی نظیر ما را در نظر نداری. اما باید بدانی که سر انجام هر دوی ما بیک جایگاه خواهیم رفت، قسمت هر دوی ما یک مشت خاک سرداست! اکنون که زنده ایم، از هم فرق داریم من بیک برده ام و تو جوان آزاد و پیر خود دار از جایگاهی بلند. اما در آغوش خاک هر دو یکسان خواهیم خفت. هو، چه سلاطینی که ندیدیم، شاهرخ میرزا، ابو القاسم بایر میرزا، ابوسعید میرزا همه اینها رهسپار دیار نیستی شدند. منم خیلی زود خواهم رفت. هم سلطان و هم برده، سرانجام همه از یک راه خواهند رفت!

نور بابا نظرات اشکی را که بر رخساره های لاغر و پرچین حاکی از رنج و کارش لغزیده بود، بادامن چین کهنه خویش سترده به گار خود تصفیه بیخ در خندان متمر نورس مشغول گردید.

توغان بیک باناز و تبختر گفت:

پیر مرد، سخنان معنی دار است... در صورتیکه عمر کوتاه و ناپایدار است، تا زندهای گرد از زندگی بر انگیزا پیر مرد بدون آنکه نگاه کند، آهسته گفت:

ممکن است این گرد خودت را نیز خفه کند!

توغان بیک بطرف مجدالدین که از میان صفوف درختان جلو می آمد، بسرعت گام برداشت.

مجدالدین بایک دست بردوخت سبب تکیه کرد و خود را بیچ و تا بداده پرسید:

خوب، باز چه خبر است؟

توغان بیک نجواگنان گفت:

خدیجه بیگم میل دارند شام امس روز باشما صحبت کنند.

مجدالدین چشمان خود را نیم باز نموده، افکند. حواس خویش را جمع کرد.

خود شان شیخ... شیخ... شخصا فرمودند؟ و با جدیت ادامه داد و نیز در کجا باید ایشان را ببینم؟

سر کرده کنیز کان شان گفت. دسرهای جدید مظفر میرزا، ناگهان چهره مجدالدین از موج خنده به نحو بی معنایی شگفت. توغان بیک از زمین نگاهی به خواجه سا بق خود افکند:

سالمته ماراهم به حضور ملکه مان معرفی خواهید کرد...

برادرم به وضع صحبت نگاه میکنیم.

۳

بعد از خفتن، پروانه چی به سرای جدید سبزه آمد. برای رفع هرگونه شبیهی به ملازمانی که او را استقبال نموده بودند حالی ساخت که آمده است تا دیداری از سبزه بعمل آورد و در حق وی دعا نماید. ملا زمان با دست خویش به فاصله دورتر اشاره کردند. مجدالدین مثل اینکه آتشی در خرم زغال تیره سب افتاده باشد، شراره صد شامشعل را درخوا مشاهده کرد. اوسر خود را سنگین تکان داده چنین وانمود ساخت که از مشاهده این صحنه دچار هجان گردیده است! آخ سبزه مابا چه سرگرمی هایی اشتغال دارند! چه منظره زیبا و دل انگیزی!

یکی از ملا زمان که بسوی مشعلها چشم دوخته بود گفت:

سبزه ما هر روز گرمی های نو و وسایل تفریح نواخترا مینماید!

مجدالدین بعد از آنکه مدتی در اطراف سرای قدم زد، بیافتن سر کرده کنیزان موفق شد. کنیزک پس از دقایقی چند بر مشته او را از راهی تاریک و خالی از آدم رهنمونی کرد. مجدالدین به بنای دو منزله ای که از تمام دریچه عایش نور میتافت وارد گردید.

از زین به منزل دوم قدم گذاشت و از دهلیزی که دوزن سیاه رنگ فیروگون در آن نشسته بودند گذشته به خانه نسبتا کوچک زیبا، آراسته و پرتجملی وارد گردید. بادیدن بانویی که در صدر خانه روی دوشک ابریشمین در پای دریچه نشسته و بر بالین تکیه داده بود، قامت خود را دو تا ساخته تعظیم کرد و بعد از استیذان باز هم تعظیم کتان پایا تر رفت و دوزانو نشست. کنیزک بعد از آنکه نوسک شمعا را برید، همانطور عقب گام برداشته از اطاق بیرون رفت.

زیورات و آرایش خدیجه بیگم چشمان پروانه چی را بی اختیار سوی خود میکشاند، اما خوشتر را نگه داشته سر بر سر

آیا صحت مبد علیا (۱) بیگم خوب و خاطر مبارک شان از شادمانی بر سر خور دار است؟

خدایا شکر - خدیجه بیگم با انگشتان درازش موهای بنا گوش خود را جمع و چو کرد - شمارا بیهو قع سر گردان ساختم.

آخ، اگر دیگران بحضور مبد علیا بیا بستانند، این چاکر شان دویسدن بر درین آستان را برای خود بختیاری بزرگو مایه مسرت و افتخار میداند:

خدیجه بیگم دوست داشت تا خود را بحیث غمخوار کشور نشان بدهد، بنا بر آن بر طبق عادت جویای احوال مملکت گردید. مجدالدین بیرامون اینکه (در روزگار دادگر بی همتایی چون خاقان بزرگ و ملکه خردمند چون خدیجه بیگم) فراوانی و آرایش در سراسر کشور حکم فرماست، با مطهرات سخن گفت و در موارد لازم خدماتی را نیز که خود انجام داده بود، تذکر داد. خدیجه بیگم که لحظه ای بسا زیورات و موهای خویش مشغول میبود و گاهی از دریچه به صحن تاریک باغچه مینگریست سخنان او را با تکرانی استماع کرد.

خدیجه بیگم با لطف و ملامت اظهار داشت: ساز آنجا که نسبت بشما خیلی اعتماد داشتیم، خواستیم در باره برخی امور با شما مشوره نمایم. - این چاکر از یافتن کلماتی که بتواند در برابر این لطف بزرگ شما مرا تپامتان و سپاس خویش را ابراز دارد، خوشترن را ناتوان می بیند!

... از فضل خداوندی پسر ما مظفر میرزا بسترگت راه رشد می بیناید و روز تا روز خویشتر را باز میشناسد، چیزی در خاطر ملکه گذشت و سکوت اختیار کرد.

سأه، خداوند متعال به گوهر بی همتای تاج خراسان - سبزه جوان ما، عمر خضر و شوکت سلیمان نصیب کناد!

بر رخساره های آغشته با سفید خدیجه بیگم دفعتا موی از تبسم دوید با ملامتی ساختگی گفت:

ساین واضح است که در قلب مادر هیچ مسرتی برتر از اندیشه شادگامی و سعادت پسر نمیتواند راه یابد. اگر خدا عمر دهد، مظفر میرزا خیلی زود بزرگ خواهد شد. قلب او را آرزو های بزرگ مالا مال خواهد ساخت و برای لشکر کشی آماده خواهد گردید مگر چنین نیست؟

(۱) لقب خدیجه بیگم.



آسمان کشور دور برانیم . هر که در برابر مردم بیداد و ستم روا دارد، بدون تردید در صف دشمنان مافزار خواهد گرفت .

ممنونم از اینکه تصمیم گرفته ام تا بقدر توان خویش شمشیر بیداد را خرد بسازم . اکنون بر ماست تا برای انجام این امر مقدس همه یکدل و یک تن باشیم، و منافع مردم را نسبت بمنفعت شخصی خویش ترجیح بدهیم . بعقیده کمینه این جوهر حقایق است.

نوایی چه در دیوان و چه در سایر دوایسر دولتی، روز تاروز شاهد اعمال تازه به تازه دشمنان گردید . روز تاروز دامهای فتنه و فساد ی که بر ضد وی جیده میشد، آشکار تر میگردد . ازورای سخنان شیرین چون عسل تلخی زهر میتراوید پروانه چی از کبر و غرور روز تاروز بخود میباید . نظام الملك نقشه

های دسیسه آمیز را بادر نظر داشت آینده ای نسبتا دور طرح و تنظیم میکرد . آنها کوشیدند تا کار های مهم دولت را دور از نظر نوایی و بدون اشتراك وی انجام دهند عناصری که روزگاری نوایی آنها را به نسبت اعمال کثیف شان از دستگاه رانده بود، باز هم در سدد چاره جویی و تقرب برآمدند .

بقیه در صفحه ۴۹

وی نیز وجود دارند . عناصری هم وجود دارند که صد هزار تنگه معاش را ناچیز پنداشته، بهر گونه و کنار لجن پراکنی میکنند . ما خائنانی را هم که در صدد تجزیه وطن اند، میشناسیم . طعا باید آنها را نابود ساخت . اما برای انجام این امر باید مردانه و استوار گام برداشت . اگر دیگران کجروند ، ما نباید از شیوه آنان بیروی کنیم . ببینید : آزرخش از چه جایگاهی بلند میدرخشید، اما به نسبت به کجروی در قمر زمین فرو میروید، اما شمع که راست و استوار است، با اینکه سراپا آب میشود، در نور میسوزد و بماحول خود فروغ میبخشد .

درویشعلی که گونه اش بسرخ گراییده بود گفت :

من فقط میخواستم بگویم که نباید میدان را برای دشمن گذاشت .

نوایی که این گفته او را با حرکت دست تصدیق میکرد پاسخ داد :

گاملا درست است . اما نباید این چیزها رابه عداوت شخصی بکشانیم . باید هر مسئله ای را بادر نظر داشت شرایط آن از راه درست و صحیح حل نمود .

چندتن از حاضرین یکصد گفتند :

طعا باید چنین باشد !

نوایی دوام داد :

ما باید ابرهای تیره بیداد و فساد را از

نظر خاقان ستاره های تابناک رانیره و نیات پاک راناباک جلوه دهند .

عامل پری که چشمانش به ضعف گراییده بوده صحبت پیوست :

دوهر جاتخم فتنه و فساد میباشد !

نوایی تبسم کنان گفت :

مردم ماسخن حکمت آمیزی دارند : سک پارس میزند و کاروان میگردد !

درویشعلی دفعتا سر خود را برداشته تارهای بروت خود را زیر دندان گرفت . وی از برادر خود اینگونه روش ملایم را انتظار نداشت .

وی توقع داشت تا برادرش نطقی همچان انگیز ایراد کند و برای تصمیم قاطع اظهار آمادگی نماید . او بدون آنکه بتواند احساسات خویش را مستور دارد بانور و اضطراب سخن گفت :

انها نسبت بشما حسد میورزند . چشم آنرا ندارند تا شما را درین جایگاه ببینند .

پروانه چی در هر قدم بسوی شما سنگ اندازی میکند .

خواجه افضل با حرکت سر خود که دستار ابرشمن بزرگی بر آن بسته بود، این گفته را تصدیق کرد . نوایی نگاه تنمعی داری بسوی

درویشعلی افکند و با جدیت و برافروختگی او را مخاطب ساخت :

مگر ما از نیات این گروه بیخبریم ؟

جدالدین کیست ؟ عناصری به مراتب بدتر از

باختم محفل مهمانان پراکنده شدند . پس از رفتن آنان خواجه افضل ، درویشعلی و برخی از صاحبان مناصب نزدیک بشاعر وارد گردیدند .

نوایی آنها را به منزل دوم گوشک خوش هوا که دو ستمش باز بود و نگاه های همرنگ افش در بر تو خورشید چون آتش مشتعل بنظر میرسید، رهنمایی کرد . بعد از پرس و پال از احوال دوستان با ذکر لطائفی که در محفل چند لحظه قبل روی داده بود، آنها را خندانید .

سپس برینچره تکیه نموده بسوی بانها و سیدار های دور دستی که باوزش نسیم ملایم، آهسته میچسبیدند و در امواج سرخام غروب فرو میرفتند ، چشم دوخت . ابرهای نازک پنبه مانند که در پهنای آسمان زنگارگون بشکل نعل اسپ گسترده شده بود، آرام شنا مینمود... شاعر ناگهان بسرعت سر خویش را دور داده به خواجه افضل نگاه کرد :

پریشان بنظر میرسد ... مثل اینکه میخواهید چیزی بگوئید ... ؟

خواجه افضل بسوی نوایی خم شده گفت :

میخواستم جناب شانرا از برخی امور مطلع گردانیم . هر چند مطمئنیم که از تمام امور نسبت بما بیشتر اطلاع دارید .

نوایی خواس خود را متمرکز ساخته اظهار داشت :

البته این وظیفه دوستان است تا ما را در جریان امور بگذارند .

خواجه افضل در اطراف اینکه پروانه چی مجدالدین تلاتی دارد دوست قمار باز خود امیر مغول را بسمت حاکم استرآباد مقرر نماید و همچنان درباره کار های نامطلوب نظام الملك و اعمال کثیف ... شهاب الدین و داروغه شهر

به تفصیل صحبت کرد و در پایان خاطر نشان ساخت که پیرامون خاقان را عناصر نامطلوب جاه طلب احاطه کرده اند .

نوایی باناثر گفت :

بهر بود اگر میگفتید پیرامون ایشانرا مشتی و حوش درنده محاصره کرده اند . از آنها شبانگاه جز فسق و فجور و انواع تبکاریها

سر نمیزند و چون روز فرارسد از شهری به شهری و از قریه ای به قریه ای میروند و به چوروچیاول دست دراز میکنند . خاقان در میان این انبوه و حوش خویشتن را (بیر) می پندارد و با تبکاریهای آنان انباز میگردد !

همگان مثل اینکه از ین سخنان هراسیده باشند، سر بزیر افکنده خاموش ماندند .

لحظه ای بعد درویشعلی سکوت را بر هم زد و در حالیکه پیشانی هموار خود را میمالید گفت :

حضرت خاقان از آنچه میگردد بیخبرند .

نوایی باطمینان اظهار داشت :

باز هم با تمام قوا میگوئیم تا این پرده غفلت را بدریم و راه حقیقت و عدالت را بکشانیم !

یکی از ملازمان جوان گفت :

جناب علیشیر ! خیر شما بسان خورشید با کز تابناک هستید، اما دشمنان تلاش دارند در





# مسوول خانه اده

## کیست؟



زانا دیمترو فئا بریزنوا

- ساشا ازلب کتاره دور شو !  
 پسرک اعتراض کنان گفت :  
 - مادرم رانی بینم ، گفته نمی شود که  
 قطار معلوم شوه ؟  
 دخترکی که مودبانه درکنار بیرون ایستاده  
 بود ودر دستش دسته گلی دیده میشد گفت:  
 - ازینجا همه چیز بخوبی معلوم می شود.  
 همینکه قطار رسید او اولین کسی را که  
 میخواست ملاقات کند دید و فریاد زد .  
 - پدرجان ! خودرا به گردش اویغشت  
 وانقدر پدر و پدرجان گفت ورویش را بوسد  
 که دسته گل بکلی فراموشش شده بود. و  
 بدنیال آن پرسید: پدرجان امتحانات چگو نه  
 گذشت ؟ دیپلوم درجه اعلی گرفتی ؟  
 ساشا در حالیکه لبخندی کنج لبش معلوم  
 میشد گفت :  
 - تبریک .  
 و به رسم انسانهای بزرگ با پدر شان دست  
 دادند و دست او را فشردند .  
 دخترک به پدر خود گفت :  
 - وگلهارا به مادر جانم میدهم .  
 از گلویش آواز ملایمی متصاعد شد و پدرش  
 گفت :  
 - اگر مادر جان نمی بود اصلا ما جشن امروز

## «مردیازن؟»

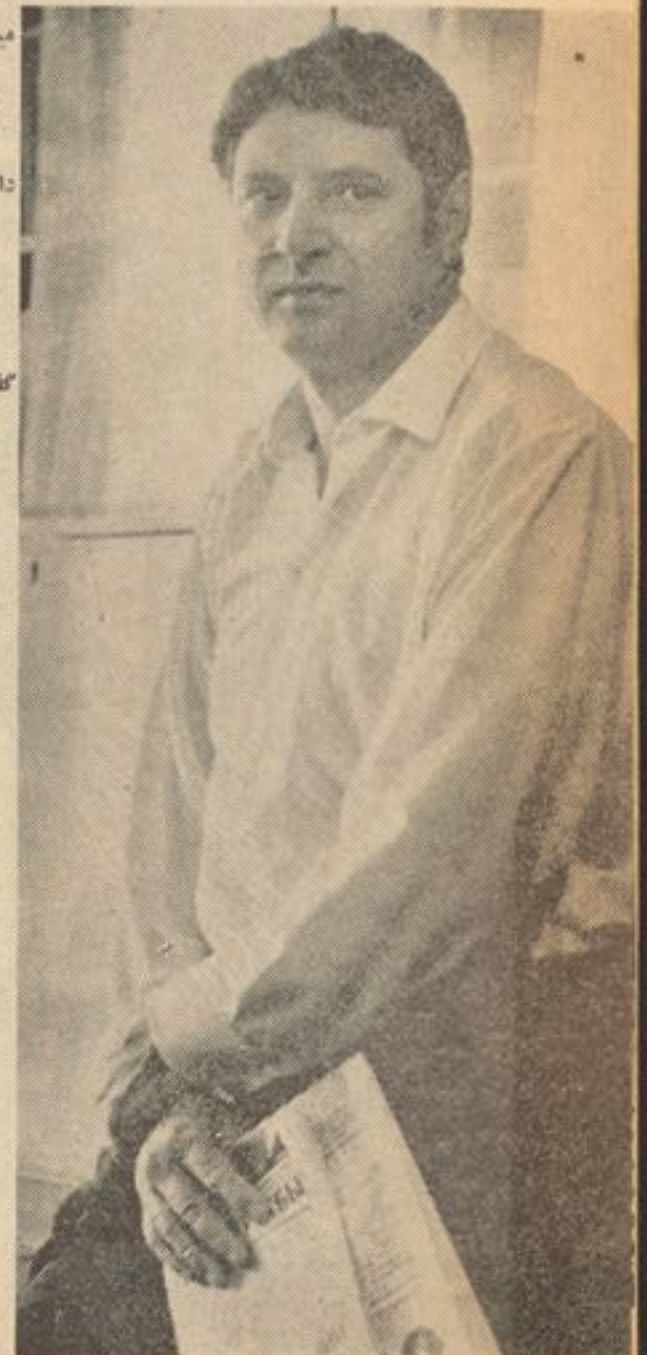
رادر خانواده خود به هیچ وجهی برنامیکردیم.  
 وپسرک برای اینکه این درامه رسمی را  
 خانمه بدهد دسته گل لاله رابه خانم لاغر اندامی  
 که کنارشان ایستاده بود دراز کرد ودر عین  
 زمان این کلمات را ادا نمود :  
 - اجازه بدهید خانم افگینا سیتیانونا که اخذ  
 دیپلوم شوهر نانرا برای شما تبریک گویم !  
 آن خانم را خنده گرفت آنگاه چشمانش را به  
 طرف پسرک جدی دوخت و خواهرش کرد :  
 - لازم نیست به این بلندی گپ بزنی، آوازت  
 تمام استیشن ریل را پر کرد فکر میکنی خوش  
 مزگی ات راهمه کس می پسندد ؟  
 نهادیم که این خوشمزگی خوش کس  
 دیگری آمد و یانه ولی برای من دلچسب بود.  
 این خانواده در نظر من جالب صمیمی ، سعادتمند  
 و مقبول جلوه کرد. آیا همیشه چنین اند ؟  
 قصد کردم با آنها آشنا شوم و راجع به اینکه  
 درین شهر چرا آمده ام با ایشان صحبت نمایم  
 و در مورد مسئولیت های مشترک زن و مرد در  
 خانواده مطالبی را با آنها در میان گذارم .  
 میخواستم راجع به سال بین المللی زن با  
 مردم مصاحبه عالی انجام دهم و از کسانی که  
 در رشته های مختلف زندگی مصروفیت دارند  
 مطالبی گردآورم . دریای این مطالب خواننده

را با نقاط مختلف نظرهای آنها که روی این  
 برابرلم هامیچرخد آشنا خواهم کرد. قبل از  
 همه فکر میکنم بهتر باشد که سخنان آنانرا  
 بشنویم که مستقیما هدف تعقیبات و تفکرات  
 مانیستند و بسیار ساده ...

چگونه این موضوع را توضیح بدهم ...  
 بدنیست رشته سخن را بدست خودایوان فید  
 ورویج کارونوف که رئیس فابریکه نساجی  
 شهر میشک است و خالمش افگیناستیانونا امر  
 یکی از شعبات ریستدگی همان فابریکه میباشد  
 بدعیم .

... از نگاه شوهر  
 ایوان کادونوف :

- چرا داستیشن ریل گفتم که: (اگر مادر  
 نمی بود ... ) زیرا اساسا این مفکوره از خانم  
 بود .  
 و او بود که پیشنهاد کرد تا فاکولته رابه  
 شکل سماع تعقیب کنم منظورم اینست که با  
 این پیشنهاد شوق تحصیلات بیشتر درمن  
 اضافه تر قوت گرفت ولی ... ماحالا تمام  
 منظره رایک بار دیگر در برابر دیدگان شما  
 قرار میدهم برای اینکه صحت کامل گفته ام را  
 ثابت کنم از اسنادو مدارک نفقه خانوادگی  
 استفاده می کنم و بدسترس شما قرار میدهم  
 این شما و این هم آنچه من میخواهم عرض  
 کنم :  
 وقتیکه ما با هم اولین بار برخوردیم هر دوی  
 مادر فابریکه ریستدگی کار میکردیم سافگینا  
 سیتیانونا «خانم» کارگر ریستدگی و من خودم  
 معاون یک استاد بافنده بودم هر دوی ما بطور  
 سماع در تخنیکوم درس می خواندیم . بتاریخ  
 ۲۶ اپریل ۱۹۵۹ عروسی کردیم که در ۲۵  
 جولای همان سال خانم دیپلومش را دفاع کرد  
 و جناب شان بعینت یک تکنا لوگ قدم در  
 جامعه گذاشت . من هم به صنف دوم تخنیکوم  
 ارتقا نمودم یک چشم بهم زدن ، متوجه شدیم  
 که تعداد ماسه نفر شده است ساشا بدنیال آمد.  
 دیپلوم اولم را در سال ۱۹۶۲ دفاع کردم



ایوان فیدو برویج کادو نوو



نیکلای گریگور یور کیوویچ



ویرا گریگور فئا سنکو



میخائیل سمو نویج کلف جینا





الکینا استپانونا کادونوا

ومن پاریتا مصروف می‌شوم فکر میکنم مادر این خود تخصص خویش را خودتعمین کرده‌ایم شریکیم به مسائل ریاضی و ساینس تمایل نشان میدهد و سوالات اجتماعی و لسان را من بچروم به گردن خود بگیرم .

واگر روز های اول زندگی مشترک خود را در نظر بگیریم چندان ساده نبود وقتی سانسها تولد شد در ابتدا من و شوهرم هر دو مشترکاً از و پرستاری می کردیم من و شوهرم در نوبت های مختلف به وظیفه میرفتیم اواز طرف صبح ومن بعداز ظهر به کار خود ادامه میدادیم روز های شده که در خانه همه چیز را برای من می گوید کوچک تهیه کرده ام و خودم باعجله به طرف وظیفه روان شده ام اواز پشت شیشه کله‌گشک کرده ام که نشووه شوهرم به کاری فر دانه باشد و ناوقت تر برسد . راست میگویم همینکه انتظار تولد نوزاد دیگری را می کشیدم سخت وحشت داشتم : بدو طفل چه خواهیم کرد ؟

ولی درینجا ایوان فدورویچ بسا کلمات دفع راحتی ساخت :

سلف یک دخترک میخواهم و بس !  
و چندان مشکلاتی دانمگیر مانند سانسها به شرف خوار گاه می رفت و بعدا به کود کستان شمال شد ریتاهم آهسته آهسته بزرگ میشد و این عقیده به ما راسخ تر شد که میتوانیم یک نفر از به ادامه تحصیلات عالی بپردازد فکر کردم که این شخص باید شوهرم باشد . اواز من پنج سال بزرگتر است من اینکار را بعد ها هم میتوانم بکنم .

در پهلوی این وظیفه جدید شوهرم آمریگی از شعبات فابریکه نیز بود داشتن تحصیلات عالی برای او حکم حتمی محسوب میشد . این پیشنهاد را ایوان به خوشحالی پذیرفت بعد از چندسالی هر دوی ما به فکر من افتیدیم و راجع به خودم توانستم تصمیمی بگیریم . بهترین راهی برای من این بود که کورس های دوساله (بعد از وقت رسمی) اقتصاد را تعقیب کنم . و بدین ترتیب اولین گام من در تغییر مسلک گذاشته شد . شغل اکانومیست هارا بسیار دوست دارم . بلی از نقطه نظر مادی هم مفادی برای مامی آورد .

بعدا چه باید بکنم ؟ رفتم تا معلوماتی در مورد استیوت اقتصاد ملی پیدا کنم . وظیفه ای که در فابریکه به عهده من است مستلزم داشتن تحصیلات عالی است .

همه چیز ماعادی و معمولی است . مانند تمام مردم دیگر زندگی می‌کنیم و هیچگاهی این فکر به سرم نماند که آیا مسئولیت های زن و مرد در تشکیل خانواده مساویست یا خیر ولی آنچه در خانواده ما بین من و شوهرم میگردد فکر میکنم مساویست .

... از نگاه حقوقدان :  
زانا بریزنوا - قاضی ، عضو محکمه شهر مینسک - چقدر خوشحالم که روی همچو موضوعی سر صحبت باز میکنم . قوانین نکاح و قوانین

شعبه ای بنام (فرمایشات) وجود دارد که این خود ، از ضیاع وقت مشتری می گاهد . مشککه شونای فقط ده دقیقه پیاده روی است علاوه بر آن ماشین رختشونای مدل خوبترین آن در خانه است و تمام اعضای خانواده ما میتواننند چگونه آنرا بکار اندازند با ما شینن در هر سه مانند بازیچه اطفال هر کسی ساعتی از می کند نیم ساعت صدای شو - و بس آن بالا می شود و تمام ابارتمان مامل آئینه پاک می گردد .

ریتا داخل صحبت شده گفت :

بسیار کف اتاق راهم تومی شو نی ؟  
ایوان فید درویچ کارونوف لاحول ولله گفت و ادامه داد :

بعضی اوقات بلی .

و بعد از آن خودش را ملامت کرد و گفت :

سختن کف اتاق را خوش ندارم !

ریتا کنایه آمیز گفت :

سوافصح است که خوش تونمی آید و خوش

سلسله هم نمی آید تمام آن به گردن من است . .

سانتا دلفتا به صحبت داخل شد و گفت :

سازنین هارا کی می تکاند ؟

ریتا به نوبه خود به تعرض سریع خویش آغاز نمود :

سازرف هارا کی می شوید ؟

درین وقت سانتا سوال غیر منتظره ای را ارائه کرد :

پدر چن چرا کار هائی را که دلت نباشد انجام بدهیم میگوئی بروید از مادر تان بپرسید ؟

ریتا اعتراض کنان گفت :

بناو جود این سخن ها مادر جانم هم از خود عادتای دارد خدا یار چنش .

... از نگاه خانم

الکینا استپانونا کادونوا

کادو نزا در حالیکه لیخند به لب دارد بگریسد :

سائل اینکه شما برای من انسا نهیای خوبی

عستید هر کسی مستلانه به وظایف مشغول

ای شود و تقریباً برای من هیچ کاری را باقی

نمی گذارند . بچه کم ، خوشبختانه همه چیز

به منظور است هم سانتا و هم ریتا واقعبسی

مشکلات را خود شان رفع میکنند و تصمیمی

گیرند . راستی تربیه خوبی گرفته اندو همیشه

در اجتماع زندگی کرده اند از آوان پیدایش

به شیر خوار گاهرفته اندو بعداً به کودکستان

حالا در مکتب همیشه بار دوش خویش بوده

انسد .

دختر و پسر در مکتب درس می‌خوانند

در مجلسی که باید والدین اطفال در مکتب

گرد آیند من با شوهرم هر دو میرویم و بعدا به

صنوف علیحدیه از هم جدا میشویم شوهرم به

صنوف ریتا میروود و من در صنوف سانسامیروم .

خواستیم که بدون تامل به فاکولته داخل شویم بسال ۱۹۶۲ پادر جهان گذاشت و این سال دیگری بدست شما میدهم و آن اینکه ریتا و اماادگی گرفتم بفرمائید اینهم سند موثق خودش شاهد حال خانوادگی ما ست .

باین وضع به کدام فاکولته ای باید میرفتم علاوه بر آن کارم نیز مشکل تر شد من نگاه یک استاد متاهل بودم .

زنم درین وقت هوای تبدیلی مسلک به سرش زد معلوم میشد که شغل اقتصادی بیشتر مورد علاقه او قرار گرفته است هر شغلی که باشد در ابتدا مستلزم بکار انداختن انرژی بیشتری بوده انسان مجبور میشود با آن خود را مصروف سازد راستی جای تعجب است که باین همه شرایط روزی الگینا بمن پیشنهاد کرد تا تحصیلات عالی تری کمانی کنم و درین باره اصرار بیشتر نمود .

او انسان جدی و قاطع است اگر چیزی را گفت دنبالش راه زودی رها نمی کند من برای گذشتانیدن امتحان شمولیت در فاکولته آمادگی گرفتم چاره ای نداشتم و تا اندازه ای خودم هم میخواستم .

مسائل دیگر خانوادگی را بخیالم هر دوی ما در ویانه جوابگو هستیم و از حل آن ها تسولیت احساس می کنیم حالا هیچ چیزی نمانده که در ایفای آن دچار مغالطه شویم همه چیز رو بر راه و منظم است اطفال درس میخوانند : سانسها به صنف هشتم و ریتا به صنف پنجم ارتقا کرده اند . من و خانم هر دو کار میکنیم و عایدی ازین ناحیه بدست می آوریم چندان بد نیست .

عاش گدما ما بیشتر است ؟ من - بیشتر

عاید دارم عاش مادر اختیار کی قرار دارد ؟

خانم ساین وظیفه را انجام می دهد اودر کشور

خانوادگی ما (وزیر مالیه) است اختیارات خرید

ضروریات هم در دست ختم است ولی نظر

قاطع در مورد آن دو جانبه میباشد و همین

حالا هر دوی ما به این فیصله رسیده ایم که

تلویزیون گهته خود را به یک تلویزیون جدید

مدل (افق - ۱۰۴) تبدیل کنیم از اینکه کدام

پرو گرام را تماشا کنیم و به کدام موج

تلویزیون را سوچ نماییم سدرین ما توافق

وجود ندارد بعضی کسان ما به سیورت علاقمند

اند و برخی به هنر سالبته این سخن بیشتر

به جنس لطیف صدق میکند این موضوع تنها

درباره تلویزیون صادق نیست ریتا دخترک

ما حالا یک سال است که در ستودیوی رقص

(عمارت کلتور) شائل شده است . یک روز

مادرش او را در آن موسسه برد و از همان روز

تا بحال موفقیت هایکی دنبال دیگر نصیب

ریتا می شود همچنان رفتن به تیاتر و دیدن

در راه هارا خانم صاحب تعین می نماید و درین

معامله وظیفه این مرد خانه فقط خریدن تکت

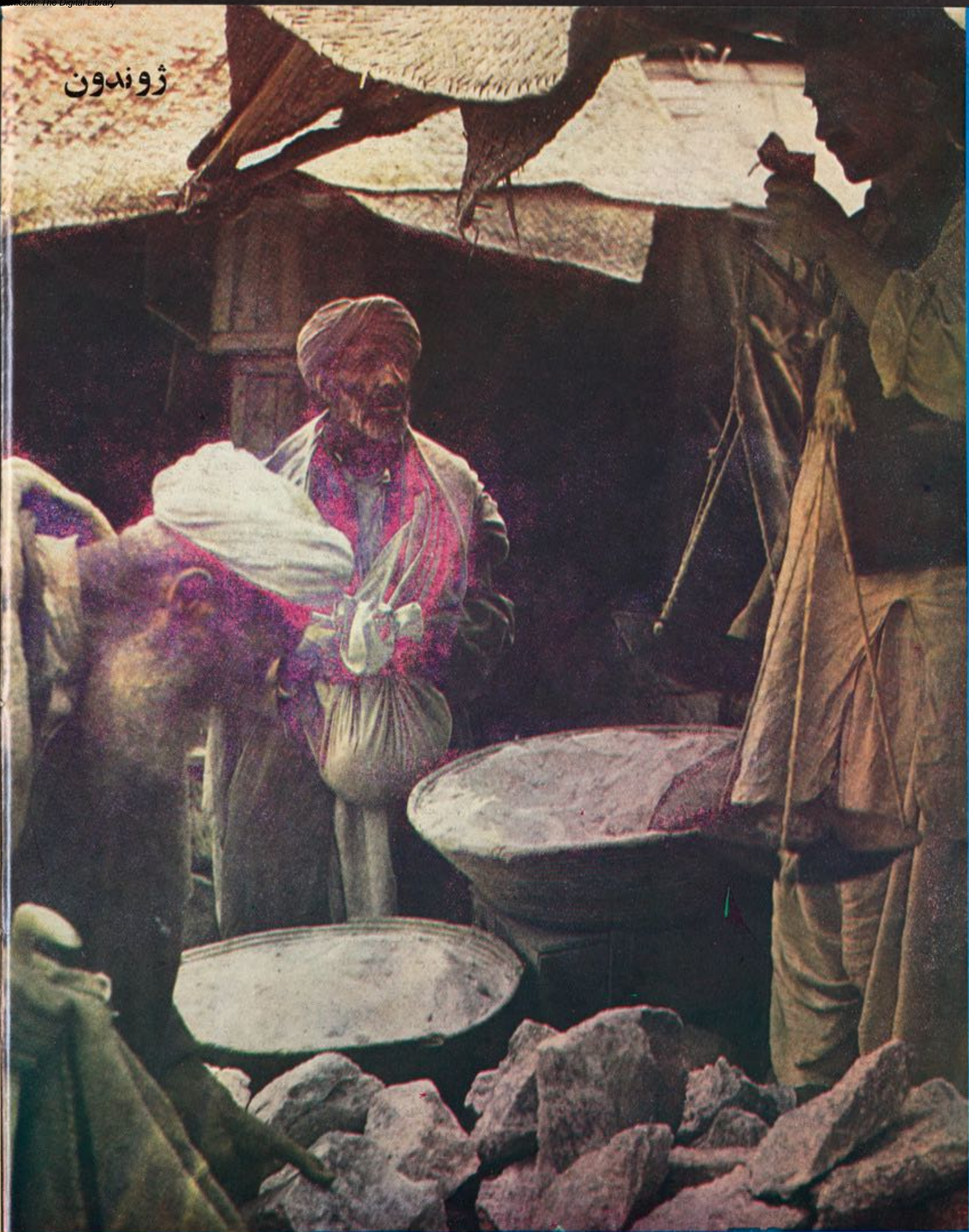
و بدست آوردن آن است .

راجع به کار های خانه اگر برسید چه کارهای را در خانه انجام میدهم ؟ در مغازه ها

خانواده در کشور ما به همه کس هویدا ست . تمام مسائل در آن به وضاحت نوشته شده است . وقتی که بسال ۱۹۶۹ کودکس جدید قانون نکاح و خانواده ها آماده شد و به مرحله اجرا قرار گرفت اکثراً در مورد آن لکچر هائی دایر کردند . اکثر مقالات کودکس بصورت قانونی مساوات در خانواده را تائید می نماید . اما قبل از همه میخواهم توجه خوانندگان این مجله را به نکته نظری سازم که خیلی مهم می دانم . در کودکس ها کمتر جایی دیده میشود که بصورت علیحدیه راجع به (شوهر) یا (زن) پدر و مادر سخن رفته باشد در هر جایی راجع به حقوق آنها سخن بهمان آمده گفته شده که : والدین یا (زن و شوهر) معنی آن این است که مسئولیت هادربین شان مشترک است و ازین ناحیه بیچوچی جدا محسوب نمی گردند . فقط در بعضی از مقالات راجع به حقوق و پرنسب های اساسی خانواده ها اسم آنها بطور علیحدیه یاد شده است . مثلاً در ماده سوم نوشته شده : (در مناسبات خانوادگی زنها و مردها از حقوق مساوی برخوردارند) پادر ماده شصت و چهارم : (پدر و مادر دارای حقوق مساوی و در قسمت اطفال خویش مسئولیت های مشترک دارند) ادامه دارد



# ژوندون



این تابلورا فرو شنده و خریدار ،بازهك نگاهي كه به شاهين قرازو مي پا شنده ،جالب وخواستني نسا خته است ؟

تا  
تم  
ود  
تا  
دا  
تا  
مک  
وج  
ای  
وج  
اط  
س

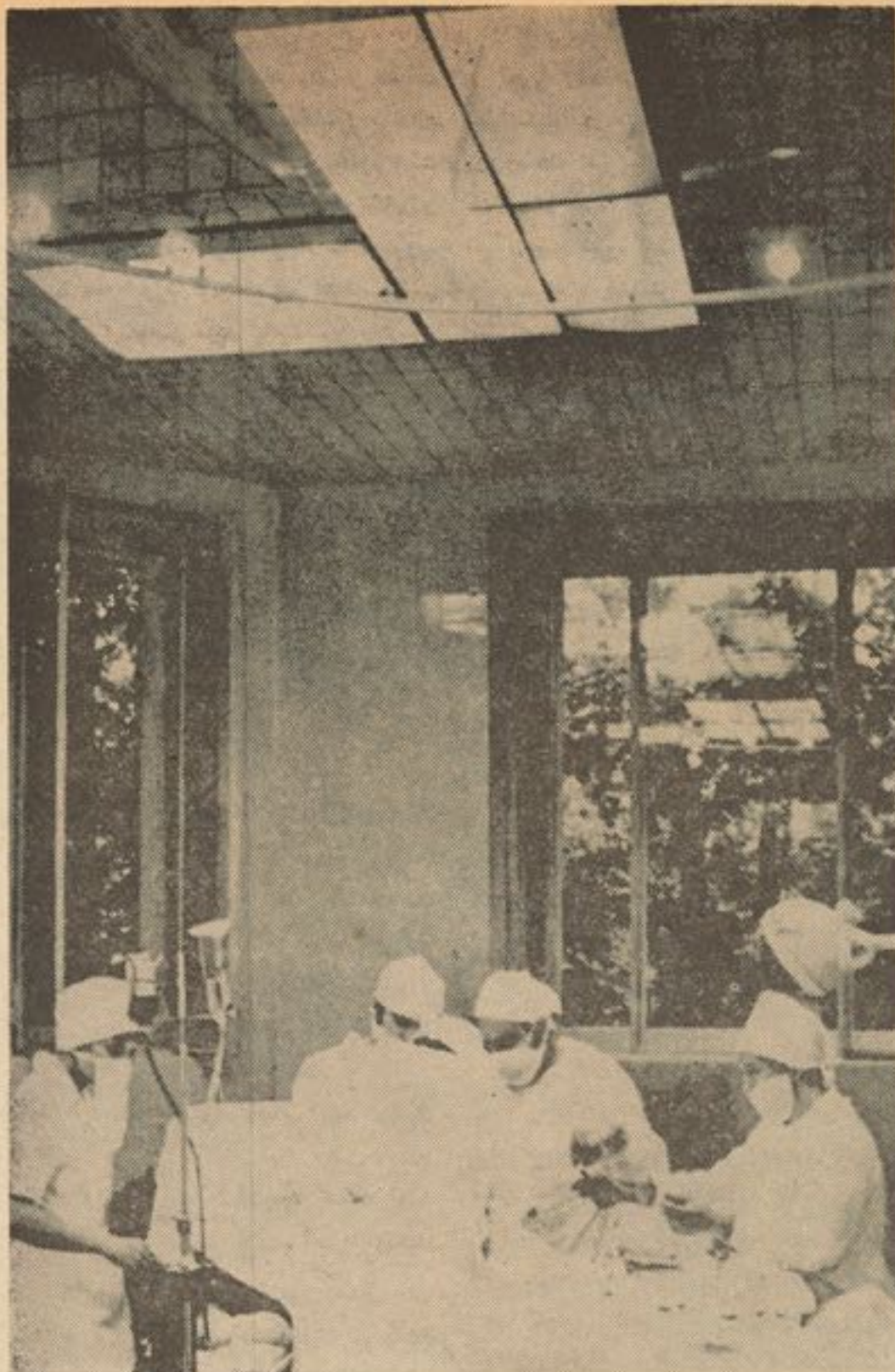


نجات بدهد .  
 اما زمانیکه سلولهای سرطان به اکثریت به  
 ملیون هاومیلیارد هامیرسید درآنصورت مرض  
 علاج ناپذیر خوانده میشود سرطان هیچگاه  
 درکدام خالیگاه نشوونما نمیکند. پوتنسیال  
 خطر این مرض عبارت از تورم بی خطر آن است  
 که پنجاه سال پیش طب آنرا سطحی مینداشت  
 اما حالا اگر چنین مریض پیدا شود فوراً به  
 کلینیک های معالجه سرطان فرستاده  
 میشوند .

علمای طب امروزی چنین ابراز نظر می کنند  
 که مرض سرطان اکثراً در زمینه امراض مزمن  
 دیگر پیدا میشود در آمریکا از طرف انستیتوت  
 علمی مرض سرطان در اتحاد شوروی انتشار  
 یافته در ۸۴ درصد واقعه مرض سرطان تعداد  
 سلولهای خطرناک از راه دهان، ۹۷ درصد آن از  
 راه امراض جلد دست و پا و ۷۳ درصد آن در  
 امراض امعاء وروده میباشند .  
 در اتحاد شوروی مردم مصاب به سرطان  
 هر سال چندین بار تحت معاینات دقیق گرفته میشوند  
 مضاف هنگامی را متقبل میشوند .  
 پنجاه سال پیش معالجه سرطان ناممکن  
 تلقی میشد اما امروز تنها در اتحاد شوروی در  
 حدود یکنیم ملیون نفر از خطر این مرض و مرگ  
 نجات داده شده اند . برای معالجه سرطان  
 تشاطب و فایوی هم کافی نیست بلکه در سلولهای  
 سرطان بوجود آمده و موفقیت تداوی آن هم  
 در آن است که معالجه از کدام زمان آغاز میشود.  
 قرار محاسبه که بدست آمده تکرار این مرض



مریضان تحت معاینات دقیق قرار داده میشوند .



متخصصین در جستجوی سرطان .

در مراحل اول شخص مصاب به سرطان قطعاً  
 احساس تکلیف نمیکند و چنین فکر می کند که  
 صحت و سلامت است و ثابت است که چنین  
 شخص به دکتر مراجعه نمی کند اما هیت  
 عای تحقیقاتی سرطان شناس چنین اشخاص را  
 حتماً تشخیص میدهند . در اتحاد شوروی  
 در حدود سه صد نفر متخصصین و رزیدنه و  
 آزموده سرطان شناس مجهز با وسایل خیلی فنی  
 و عصری برای تحقیق و تشخیص مرض سرطان  
 موظف بوده و این متخصصین در هر سال  
 تقریباً ۹۰ ملیون نفر را معاینه مینمایند .  
 آنها بدور ترین نقاط ، قریه جات، و شهرها  
 با مقایسه سال ۱۹۶۳ تا حال کاهش قابل ملاحظه  
 یافته است .  
 سوال درینجاست که آیا میتوان سرطان را  
 از آغاز بوجود آمدن آن جلوگیری کرد .  
 در اثر تحقیقاتیکه بعمل آمده چنین معلوم  
 شده که سلولهای سرطان عموماً از مواد نفتی  
 روغنیات طبیعی و مواد معدنی بوجود می آید  
 که در فابریکات اکثریت کارگران با آن سروکار  
 دارند . کارگران فابریکات و کار خانجات را  
 میتوان از خطر سرطان نجات داد .  
 اما انسان ها با خطرات عناصر دیگر که  
 بقیه در صفحه ۴۹

## میتوان از مرض سرطان جلوگیری کرد

سرطان و عوامل بوجود آمدن آن از دیر زمان  
 تا حال برای طب بعینت معما باقیمانده و امروز  
 تمام ممالک پیشرفته جهان فعالیت های وسیع  
 و دامنه داری را برای شناخت این مرض آغاز  
 نموده اند . معلوماتیکه تا حال در اثر سعی  
 دانشمندان راجع به این مرض جمع آوری شده  
 نیست به هر مرض دیگر زیاده تر است .  
 سرطان میتواند بشکل یک عنصر کیمیایی،  
 میکروبی، و تشعشعی و ده هاشکل دیگر عرض  
 وجود نماید . راجع به خصوصیت سلولهای  
 این مرض ، تکثیر و تاثیر آن بالای ارگانیزم  
 وجود مطالعات زیاد بعمل آمده است .  
 ولی تا حال با وجود همه زحمت کشی های  
 اطباء جهان معلوم نگردیده که سلول اولی  
 سرطان از کجا و تحت کدام عوامل و شرایط به  
 وجود می آید. همچنین طب قادر نشده که  
 بوجود آمدن سرطان را پیش بینی کند اگر در  
 وجود شخص مصاب به سرطان یک یا یک  
 دسته سلولهای سرطان باشد تداوی آن امکان  
 پذیر است . و برای این منظور باید تمام  
 باستاندگان یک شهر و حتی مملکت باید در هر  
 سال تحت معاینات دقیق طبی قرار داده شوند  
 تا مریض سرطان تشخیص گردد که علاج آن در  
 روزهای اول بسیار امکان دارد .  
 از نتیجه گیری مهم که در اثر تحقیقات تا حال  
 بدست آمده چنین معلوم شده که مرض سرطان  
 به یکبارگی و دفعتاً بوجود نمی آید، سلولهای  
 ابتدایی آن با گذشت سالها و ده ها سال تکرار  
 مینماید ازینجاست که طب میتواند راه علاج  
 آنرا در آغاز مرض اتخاذ و شخص مریض را



برای رادیو گرافی از اشعه ایکس نیز استفاده بعمل می آید .



# نقش هنر در زندگی

## آینده بشر

درین اواخر در حلقه های هنری و فلسفی بسیاری از ممالک چنین شایع شده که هنر در آینده جانی نخواهد داشت از چند سال به اینطرف این مفکوره تقریباً قوت یافته که جهان هنر و هنر مندان را مشوش ساخته است. شاهد آثار هماسه سرایان بزرگ چون تولستوی پابلو پیکاسو، ادوارد گریک، چایکو فسکی و تعداد زیاد دیگر بود. مشکل خواهد بود که جهان بدون هنر زندگی کند و هر اجتماع با خصوصیات عصر



هنر آینده منعکس کننده تمام پیشرفت اجتماعی زمان خواهد بود.

در یونان قدیم فلسوفی بنام پلاتون درباره نقش هنر و تکامل انسان چنین نظریه داده است که بشریت با تکامل خود و ساختن جهان ایده آل به هنر ضرورتی نخواهد داشت زیرا هنر برای تکامل و ارتقای بشریت در ساختن زندگی بهتر و خوبتر است.

هگل فیلسوف آلمانی نیز چنین عقیده را تأیید نموده بود و گفته است که هنر ارتقای خود را طی نموده که بعد از آن پیشرفت فلسفه حقیقی آغاز خواهد یافت و هنر بازاری نخواهد داشت.

بعد از آنکه هگل دروازه هنر را بست جهان



دور نمای هنر آینده بشر

خود و هم اجتماعی و ایده آل های اجتماعی زیست خواهد نمود که هنر نمایانگر زیبایی های همان عصر و اجتماع خواهد بود.

هنر دنیای آینده البته مسایل عمده عصر خود را در بر خواهد داشت و هنر بیانگر بر خورده های درونی و تضادهای هر محیط خواهد بود باید گفت که موضوع هنر سوال خیلی عمده و ارزش برای باشدگان آینده زمین خواهد بود که فعلاً هنر مندان عصر حاضر را بخود معطوف ساخته است.

بشر از بلو پیدایش خود در زمین مطابق قانون زیبایی زیست نموده و خواهد نمود که به وجود آوردن زیبایی خود هنر است. درست است که ما انسانها ولوازم مورد ضرورت حیاتی خود را میسازیم اما در پهلوی آن کوشش زیاد می کنیم تا شی مورد ضرورت ما زیبا و قشنگ و دلخواه باشد. اگر هر شخصی این فهم را پیدا کند که زحمت کشیده و فعالیت خود را به قانون زیبایی وفق بدهد معلوم است که او هنر مند است.

اگر هنر در هر اجتماعی که باشد تقویت نگردد مبرهن است مردمش از هنر محروم خواهند شد و ضرورت مندان زیبایی نخواهد توانست زیبایی های طبیعت و قابلیت انسان را تمثیل و تبارز بدهند.

مثال می گوئیم اگر نجاری يك الهی را به

منتهایی زیبایی آن که استعداد و هنر دست اوست بسازد اما پایه اش را میخانگی بیاندازد مورد پسند کس نخواهد شد پس معلوم است که هنر با پیشرفت همه انواع ساینس و تکنالوژی مقام خود را از دست نخواهد داد امروزه هنر در همه انواع تولیدات هم آهنگ پیش می رود اگر شخصی مودل يك ماشین را درست تجربه زیاد از هنر سینما بدست آمده که هنر سینما در شرایط حاضر تدریجاً از هنر روی صحنه تغیر یافته که تأثیر شعروادب در آن نیز کم شده که در صنعت هنر تلویزیون نیز از همین شیوه کار می گیرند این خصوصیت با پیدایش هنر جدید یکجا به پیش می رود هنر مندان سعی به آن دارند که



ساختمان های آینده برای مردم

می کند دیزاین کننده در باره مقبولی آن نظریه می دهد چنین همکاری اگر در همه ساحات حیاتی به پیش برده شود قبول می کنیم که همه جهات زندگی زیباوارتر شوند خواهد گردید عمده آن است که با وجود پیشرفت علم و تکنیک باید این همکاری و احساس طوری تنظیم گردد که هر شخص قبول آنرا بنماید که او ایجاد گر چنین تولید است.

قبول باید کرد که مردم دنیای آینده در جهان مثال ها زیست خواهند نمود و هنر مندان و ایجادگران هر نوع صنایع که کیفیت تولید انبیا را در نظر داشته باشند احترام و مقام ارزشمند خواهند داشت و ارتقای صنعت آنها مستقیماً مربوط به پیشرفت تکنیک خواهد بود بوجود آمدن تولیدات دارای خصوصیات عالی که توام با زیبایی باشد امکان آترامیدهند تا اطراف و جوانب خود را بخوبی مسلط شویم و آگاهی قابل ملاحظه در تمام زیبایی های طبیعی و ضمنی بدست بیآوریم با ارزشیابی جهان

و جنبه های هنری امروزی در میابیم که در پیشرفت و جریان هنر دو جریان اساسی متقابل باهم قرار دارند یکی پیدایش انواع جدید هنر و دیگر هنر اصیل است که تمیز پایا کردن هر هنر مخصوص بخودش و تلفه عمده هنر شناسان است.

با وجود همه تغییراتیکه امروزه در هنر پیداست باید روح اصیل هنری در قالب هر نوع نوسازی هنر تغیر پیدا نکند و بدان معتقدند که هنر اصیل و واقعی در وجود انسان روح هنرمند را زنده میسازد.

هنر آینده منعکس کننده تمام پیشرفت های اجتماعی زمان خواهد بود. یکی از هنر مندان میگوید هنر در جهان آینده چنان خواهد بود که اگر تماشاچی در پرده سینما کلی را ببیند شاید بوی آنرا در صحن سینما احساس نماید.

تأثیر پیشرفت علم و تکنیک بالای هنر تأثیر عمده دارد که حتی امروز آنرا به چشم دیده می توانیم مثلاً پیدایش سینماها، ستودیوی فیلم های رنگه و بسیاری دیگر که خصوصیت هنری داشته و در لابلاهی علم و تکنیک نهفته است که تا حال از آن استفاده نشده به این لحاظ ملتفت می شویم که پیشرفت علوم تأثیر اصلی و مستقیم بالای هنر دارد.

در بسیاری از ممالک امروز در تئاترها و روی صحنه ها از پیشرفت و امکانات تکنیکی استفاده بسیار زیاد نموده اند ساختن دیگورهای زیبا تمثیل ماه و سیارگان و تاریکی شب، نشان دادن مناظر و دیگر زیبایی هادر تئاترها این حقیقت را ثابت میسازد که هنر امروزی دنیای آینده بدون استفاده از تکنیک چندان

بقیه در صفحه ۱۱



شهر های مردمان آینده زمین چنین شکلی را خواهد داشت



# بزرگشی

در شماره گذشته زوندون داستانی را مطالعه کردم از قهرمانی و عشق دو چاب انداز سوار کار ماهر. به سابقه آن و بنا بر علاقه به زندگی تاریخی مردم خویش و علاقه به سیورت بزرگشی اینک مایه تاریخی این سیورت ملی را جهت معلومات خوانندگان ارجمند تقدیم می‌کنم.

یکی از بازی های ملی که از رو کاران قدیم طور عنعنوی مراتب تحول خویش را در افغانستان پیوده بزرگشی است که مبداء تاریخ آن با سه کلمه: آریا، اسپ، باختر آغاز یافته است.

بزرگشی که امروز شکل بازی ملی اختیار کرده است باریکه اسپ شروع و با اسپ سواری و کله دازی و اسپ دوانی و سوار کاری و کشیدن عراده های جنگی و حمله های دسته جمعی سریع بردشمن شکل تکتیک و فن جنگی اختیار کرده و باقتضای زمان در مرور ادوار تاریخ که مختصری از آن را شرح میدهم در صفحات شمال افغانستان در باختر زمین بصورت یک بازی ملی واجتماعی درآمد.

قرار عقیده عمومی دانشمندان اهلی ساختن اسپ بازا اول از طرف قبایل آریایی صورت گرفت و قبایل آریایی در سپید پرورش خویش در حوض: اکسوس (امودریا) در دامنه های پامیر و در صفحات وسیع (بلجیکا) (بخدی) و «باختر» از اسپ چه در سواری چه در مهاجرت چه در حمل و نقل و حمله های جنگی کار می‌گرفتند - اصلا کلمه (آریا) که بحیث یک کلمه با افغانستان قدیم یا (آریانا) اختصاص ویوستکی تاریخی دارد نجیب و ازاده معنی داشت و قراریکه پایان تر شرح میدهم از نظر فرق اجتماعی تریه اسپ و استعمال اسپ برای سواری و کشیدن عراده های جنگی بردیکران رجحان پیدا کرده بودند.

آریایی ها باستانگان قدیم افغانستان در مراحل زندگی اولیه خود در ادوار قبل تاریخ به روش عمومی همه قبایل و عشایر سایر کتله های بشری که به برخی از حیوانات و پرندگان از نظر سنگون نیک می‌نگریستند پیش خود مفکوره های داشتند که یادگار دوره (توتم) میباشد.

تا جائیکه سوابق امر در دوره (پروتو هستری) یعنی دوره پیشتر از آغاز عصر تاریخی نشان میدهد و انعکاس آن از لایله سرود ویدی و متن اوستا بگوش میرسد. آریای افغانستان در صفحات شمال هندو کشی به مقتضای عصر (توتم) به سه حیوان که ارتباط خاص به سر زمین مسکونه ایشان داشت ویوستگی داشتند.

یکی (اسپ) دوم (اشتر) سوم (گااو). ارتباط این سه حیوان به باختر چه از خلال داستانهایی فولکلوری و چه از روی اشاره های تاریخی واضح و هویداست به نحوی که افلاوی آن یعنی اسپ و اشتر را علامه فارقه آن نواحی

غرب اقصی) میخواندند بدست آرند. پس به اساس این همه داستان و اشاره های تاریخی میتوان (اسپ) ویا (اسپ طلائی) را علامه فارقه بلخ و باختر شناخت.

عنه میدانیم که در اوستا و متون و ماخذ دوره های بعدتر از (زراتشتر) یعنی زر دشت و از دودمان های سلطنتی (کاوی) و (اسپه) ذکر شده. زراتشتر با زردشت مصلح و قانونگذار بزرگ اجتماعی بلخی کسی است که در نامهش کلمه (شتر) دخیل است و او را به صفت مالک اشتر زرد شناخته اند که باز اشاره های به همان اشتر های دوکوهانه بخدی یا باختری است.

دودمان های (کاوی) یا (کوانی) یا «کیانی» و دودمان شاهی (اسپه) که بعد از پیشدادیان بلخی به سلطنت رسیده اند هر کدام پادشاهی دارند که نام هاوکار نامه های ایشان در تاریخ و ادب پیش از اسلام و بعد از اسلام معروف است.

میتوان خواند. اشتر بخدی و اسپ باختری در داخل خاک ماوراء خراج حدود و نفوس کشور ما در شرق و غرب شهرت داشت. اشتر بخدی (که حتی امروز اطفال ما شتر شتر بخدی میگویند) و آن خاطره قدیم را ناخفیه تکرار میکنند شتر های دو کوهانه بود که امروز نسل آن سوار کم شده و در تمام جهان به صفت شتر بلخی و باختری معروف است و در چین هنوز مجسمه های آن دیده میشود. همین قسم اسپ های اصل بدخشان و بلخ و هرات چه در قرون قدیمه، چه در قرون وسطی و چه در حال حاضر همه جا معروف بوده و هست و جینی ها از قرون قبل از مسیح تا عصر تیموری های هرات و متک های خود شان در آرزوی استحصال آن بودند.

اصلا از روی داستان های فولکلوری برخی ماخذ تاریخی و از روی اقلیم مساعد محیطی استنباط میتوانیم که اسپ پرورش یافته صفحات باختر بود. یکی از داستان ها چنین معنی است که دریاچه (شیوا) که در شمال بدخشان قرار دارد زادگان (اسپان یا دار) بود.

در حوض غربی بلخ در منطقه ای که به (شاه جوی) موسوم است شهری داشتیم که یونانی ها از آن به صفت (زر اسپه) یاد کرده اند که برخی آنرا (هزار اسپ) و برخی دیگر اسپ طلالی ترجمه کرده اند و هر دو تعبیر صحیح و بجا است و اکثر تعداد و اصالت نژاد اسپ های آن منطقه را در نظر مجسمه میسازد.

تاثر این داستان ها در قرون قبل از میلاد از کشور ما بطرف شرق تا دیار (ختا) یا چین رفته و پادشاهان سلاسه (هان) چین بسیار می‌گوشیدند تا از این اسپ های اصل که آنرا (اسپ های آسمانی) یا (اسپ های غرب اقصی) میخواندند بدست آرند. پس به اساس این همه داستان و اشاره های تاریخی میتوان (اسپ) ویا (اسپ طلائی) را علامه فارقه بلخ و باختر شناخت.

عنه میدانیم که در اوستا و متون و ماخذ دوره های بعدتر از (زراتشتر) یعنی زر دشت و از دودمان های سلطنتی (کاوی) و (اسپه) ذکر شده. زراتشتر با زردشت مصلح و قانونگذار بزرگ اجتماعی بلخی کسی است که در نامهش کلمه (شتر) دخیل است و او را به صفت مالک اشتر زرد شناخته اند که باز اشاره های به همان اشتر های دوکوهانه بخدی یا باختری است.

دودمان های (کاوی) یا (کوانی) یا «کیانی» و دودمان شاهی (اسپه) که بعد از پیشدادیان بلخی به سلطنت رسیده اند هر کدام پادشاهی دارند که نام هاوکار نامه های ایشان در تاریخ و ادب پیش از اسلام و بعد از اسلام معروف است.

اصلا از روی داستان های فولکلوری برخی ماخذ تاریخی و از روی اقلیم مساعد محیطی استنباط میتوانیم که اسپ پرورش یافته صفحات باختر بود. یکی از داستان ها چنین معنی است که دریاچه (شیوا) که در شمال بدخشان قرار دارد زادگان (اسپان یا دار) بود.

این نام ها به شکل اوستایی از قبیل: اروت اسپه (صاحب اسپان تند رو) پوروش اسپه (صاحب اسپان پیر) ارجت اسپه (صاحب اسپان گرانبها) کرساسپه «صاحب اسپان لاغر» خواسپه (صاحب اسپان خوب) شیدا سپه (صاحب اسپان زیبا و درخشان) معروف است. یکی سر حلقه دودمان شاهی خاندان اسپه بلخی، دیگری وزیر و سومی یکی از پهلوانان معروف کابلی بود.

عین همین نام ها با تحویل تلفظ در دوره های بعدی در ادبیات و تاریخ ما آمده و نامهای دیگری هم در آن قطار جا گرفته است از قبیل: لهر اسپ، گرشاسپ، جاهاسپ، شیداسپ، طیماسپ، آذرکشیب و غیره که بیشتر تاثیر لجه پهلوی در آنها مشهود است و در زبان دری هم اکثرا به همان ذیافه قبول شده است.

در زمانه های اسلامی: ابوالقوارس، ابوسوار، که رنگ عربی گرفته همان مفهوم قدیم پیش از اسلام را ارائه میکند و پدر اسپ اصطلاحی است که به روش قدیم مالکان و صاحبان اسپ را خاطر نشان میسازد.

این مفکوره و روش عنعنوی به تدریج با ذهنیت های جدید پیش رفته و در ختم ادوار پیش از اسلام و در آغاز قرن های اسلامی و جنبش ادب دری در میان طبقات اجتماعی به طبقه ازادان و «سواران» مواجه می شویم.

طبقه ازادان همان (آریاسپه) قدیم و طبقه (سواران) طبقه (اسواران) پیشین است که خاطره آن در ادب پهلوی تبارز وارد و در مفهوم آنها همان مفهوم نجابت قدیم آریایی دیده میشود. آریاسپه عبارت از همان آریاهای سوار

کار میباشد که بصورت مشخص تر در ذیل یک طبقه معین نجیبانام (اسواران) یا (سواران) درآمدند و در در جامعه مادر ذیل طبقات اجتماعی طبقه اشرافی را تشکیل میدادند. بدین طریق به نحو یکه بیشتر اشاره شد و جود اسپ در تشخیص یک طبقه نجبا از همان روزگار

قدیم دخالت کلی داشت و این طبقه در روزگار قدیم در باختر بشکلی و در بدایش دوره اسلام و بعد از آن در قرون وسطی به نحو دیگری تحول نمود و در مقابل آن در قرون وسطی اروپا طبقه (سوالیه ها) را ملاحظه میکنیم که در نام و نشان آنها هم کلمه (سواران) فرانسوی دخیل است. باقییادار



# ژوندون و مردم



عبدالهادی با همسرش که جایزه درجه اول هنری را گرفت

در شبکه کاری؛ لیتوگرافی،  
فو تو گرافی، زنگو گرافی و پلیت  
سازی عبدالوهاب هنرمند  
آزموده است



عبدالوهاب با استادش سیف



عبدالوهاب با گروه شاگردانش که کارهای هنری را انجام می دهند



عبدالوهاب با شاگردانش که مستعد از هنری و تعلیم او مستعد می شوند

## استاد یکه شاگرد سپاسگذار است

مردی که ۲۲ سال در صنایع مختلفه زنگوگرافی  
کار کرده و تمام رنگه کاری های مختلفه و دیگر  
انواع مطبوع نامست های کلامی و استخوانی وی  
و در برتر استعدادهای او را به هر سو  
وی عبدالوهاب نام دارد که در صنایع مختلفه  
مطایعه کار کرده است از درجه اول هنری و نگارگری  
خردم ۴۹ سال دارم و دارای دو پسر و سه دختر  
میباشم همکار طی دوره اشتغالیه در مکتب عالی  
صنایع درجه اول زنگوگرافی و کورس طباطبائی به  
اعت از شماره هجدهم که تمام هنر زنگوگرافی  
و چاپ بالایی است که بود تحصیل نمودم وی  
علاوه بر این از مقام هنری و علمی زنگوگرافی  
زنگوگرافی زنگوگرافی، بنام سازی و حروف  
چینی و حکاکی بوده بصورت نظری و عملی  
درس رشته چاپ نمودم. بنا علی عبدالوهاب  
علاوه کرد و قتی که من از سن ۱۲ مکتب صنایع  
فارغ گردیدم به مطبوعه جری شدیم که در آن  
زمان استادان من مرحوم سید علی طباطبائی خان  
عسقلی سیف و کریم سوری بود. همچنین  
رشته زنگوگرافی را در کورس طباطبائی تعلیم  
نمودم و در سال ۱۳۲۲ در سال ۱۳۲۲  
در ماه جوزای آن سال موفق به سیادت نامه شدم  
که تا حال به همین شغل سر و کار دارم و نظری  
به سون و علاقه زیادی که در کندن کاری کارت  
ها، نقاشی و سرلوحه و غیره داشته به شعبه  
کلیشه سازی در آن شعبه که تا حال تمام  
رنگه کاری ها را با خودی رنگی را برای مجلاتی که  
در مطبوعه دولتی چاپ میشود به همکاری  
سازیدم کیه و از همه امور هنری و علمی آن



عبدالوهاب با فرزندانش آثار او در دست او



امثال عبدالوهاب که از معانی و مزدورانی در هنرمند خویش سعادت نصیب

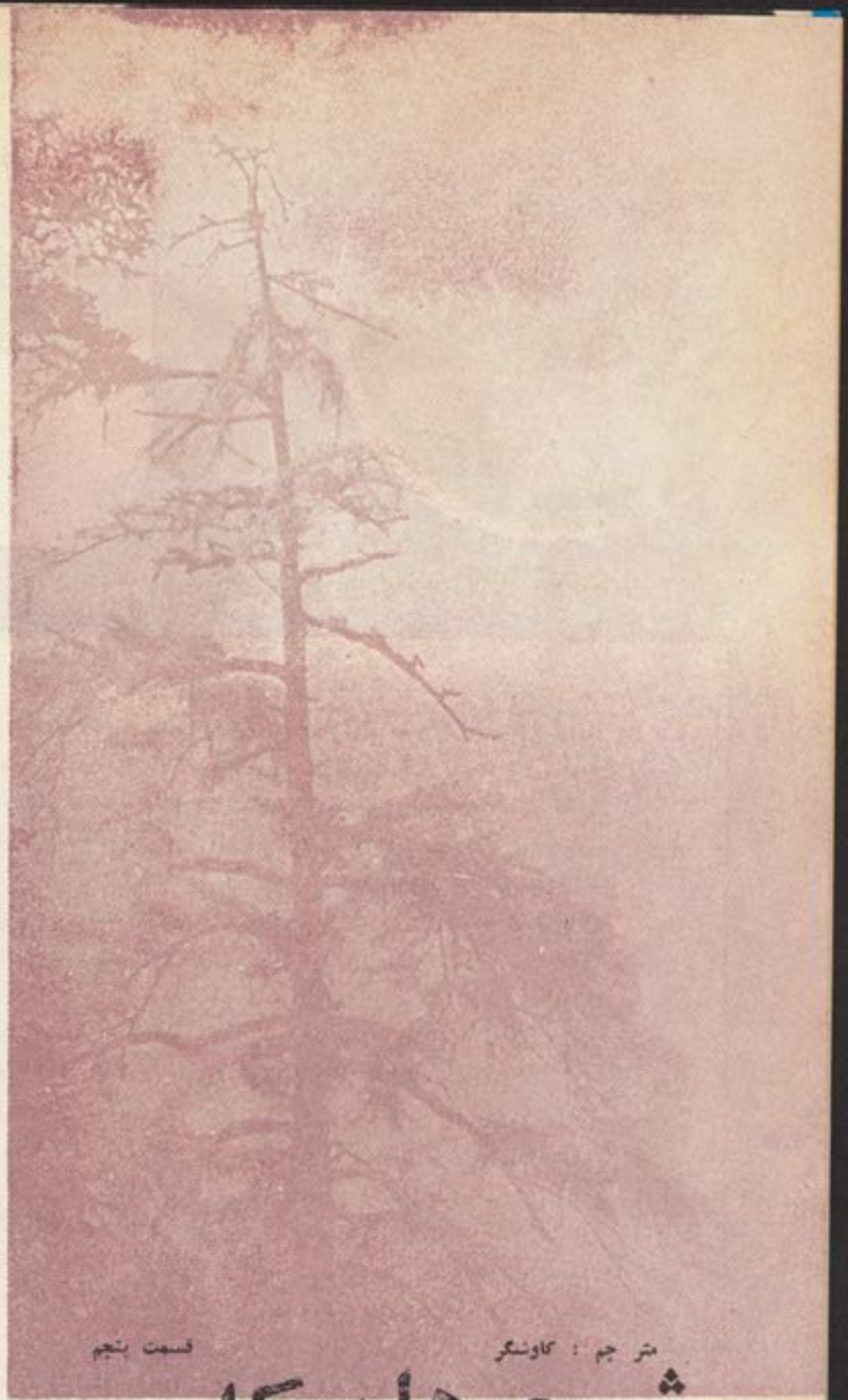
مراحت میباشد. عبدالوهاب به گفتارش استادانه  
فادومثال آورده نمونه های کارم را خوانندگان  
ژوندون میتوانند از تحولات اخیریکه در مجله  
ژوندون استگار گردیده از زبان معانی  
وی ادامه داده گفت:  
به تاسی از این علائق و حب و طبعه در کار  
های شعبه زنگوگرافی یا نهایت قدرت، تلاش  
و سعی کرده و امیدوارم این احساس همیشه  
با من باشد و در تمامی من در کار و خدمت گردد.  
فعلا بیخ شاگرد دیگر نیز در همین رشته  
رنگه کاری تریبه نمودم که اگر روزی خودم  
نیاستم می توانم بحدت یک استاد ماهر و وظایف  
خود را پیش ببرم.  
و این امر برای من کمال افتخار و عاملی است  
که موجب شادمانی و رفاهت شعیرم میگردد.  
شاملی عبدالوهاب راجع به دوره خدمت و  
مادوریت خود بدینگونه معلومات داد:  
در سال ۱۳۲۵ بحدت مامور ریه ده سال  
خدمت شدم و اکنون به ریه جارم رسیده ام  
در دوران خدمت باخذ توسط لایق یافته ام  
و فعالیت معاون شعبه زنگوگرافی هستم.  
وی چنین گفت:  
در خطاطی نیز دسترس دارم زیرا در مکتب  
صنایع سه سال تحت تریبه سید محمد ایشان  
خطاط تسبیح گسود خطاطی را فرا گرفته ام که  
نمونه خط و مشالی من چاپ شده است در قسمت  
شبهه کاری نیز دسترس دارم.  
وقتی در قسمت شبکه کاری بالای چوب ازین  
هنرمند سابقه دار سوال شد چنین توضیحات  
داد:  
شبهه کاری بالای چوب که میتواند در قالب  
هنرهای ظریفه حساب شود زیاد مورد علاقه  
من است این تعلق روزی در وجود احساس  
من جوانه زد که روزی یکی از استادان نمونه ای  
چوکات شبکه کاری را در شعبه برای نمایش  
آوردند. همیشه تقرب به صنعت استاد افتاد  
سعی کردم این فن را با خودم. همانطوریکه  
میکویند خواستن توانستن است سر انجمن  
باین آرزو نایل شدم و بعد از تلاش زیاد شبیه  
کاری را یاد گرفتم و این آموزش و طلب هنر در  
شبهه کاری منجر به آن شد که بتوانم از روی  
خدا حافظی میگویم ...

نمونه مشالی شاملی عزیزالدین و کتبی سوره  
ال حوالله شریف را در سال ۱۳۲۶ بالای چوب  
شبهه کاری و در جواز مطبوعاتی کاندید معاین  
این امر موفقیتی را برایم باز آورد که فراموشش  
نمیرم زیرا محصول کار و زحمتم نتیجه داد  
و دریافت جایزه درجه اول شبکه کاری نایل  
شدم باید توضیح معاین که در هنر شبکه کاری  
نیز شاگردانی را تریبه نمودم که آنها بویجه  
میتوانند از این مدرک احتیاجات زندگی خود را  
رفع و تامین معاش نمایند.  
و قتی که در قسمت خاطرات زندگی وی سوال  
شد گفت: عاملی که در خوشبختی و در زندگی  
من اثر گذاشته و هرگز فراموشش نمی شود  
استاد آقای سیف است. سیف که یکی از  
استادان وزیده و شخص حلیم طبیعت بسود  
نوشش ها و دانش خود را بی ریا و بدون تنگ  
نظری که متاسفانه بعضی هنرمندان را الهوسا  
میکند بمن عرضه کرد و او بود که دستم را  
بحدت یک فرزند گرفت و قسم بلغم رهبری نمود  
تا کمالی بیاموزم و هنری فراگیرم. این واقعیت  
است که در بر لوان زندگی و راحت و لذت های  
نقشی از انجام خدمت خود را هرگز فراموشش  
نمیشم.

علاوه بر این از مقام هنری و علمی زنگوگرافی  
زنگوگرافی زنگوگرافی، بنام سازی و حروف  
چینی و حکاکی بوده بصورت نظری و عملی  
درس رشته چاپ نمودم. بنا علی عبدالوهاب  
علاوه کرد و قتی که من از سن ۱۲ مکتب صنایع  
فارغ گردیدم به مطبوعه جری شدیم که در آن  
زمان استادان من مرحوم سید علی طباطبائی خان  
عسقلی سیف و کریم سوری بود. همچنین  
رشته زنگوگرافی را در کورس طباطبائی تعلیم  
نمودم و در سال ۱۳۲۲ در سال ۱۳۲۲  
در ماه جوزای آن سال موفق به سیادت نامه شدم  
که تا حال به همین شغل سر و کار دارم و نظری  
به سون و علاقه زیادی که در کندن کاری کارت  
ها، نقاشی و سرلوحه و غیره داشته به شعبه  
کلیشه سازی در آن شعبه که تا حال تمام  
رنگه کاری ها را با خودی رنگی را برای مجلاتی که  
در مطبوعه دولتی چاپ میشود به همکاری  
سازیدم کیه و از همه امور هنری و علمی آن

مرد یکه امور رنگه کاری مطابع  
دولتی را از ننگ و رونق میدهد  
در پایان صحبت بیاد مادرش  
اشک ریخت





قسمت پنجم

مترجم : کاوشگر

# شمع های پیکه

نوشته الکساندر منزوس

## در قلبم میسوزد



(این گوشت بسیار خوش مزه است و من فکر می کنم گوشت گوسپندی باشد که در خانه پرورش شده است ؟)

بزودی سرگریگ رشته صحبت را بدست گرفت و راجع به کارهای زمین و مزرعه داد سخن داد. من از فرصت استفاده کرده پرسیدم . (راجع به این قلعه مر دم انسانه هایسی می گویند ؟)

سکوت باز بر همه جا بال گسترده .  
لنوکس بالاخره خاموشی را شکستاد :  
(بلی، همینطور است . ولی بسیار مشکل است که از کدام قصه سخن را شروع کنیم.)  
ایزابل درحالی که شیرینی بعداز نانش را تمام نمود گفت :

(بهتر است از جشن هالووین شروع کنیم . این مطلب برای پیغله فورد هام دلچسپ می باشد. همینطور نیست جانی ؟)  
چشمان سبزش مرا بیاد گذشته انداخت .  
یادم از لباس سبز رنگش که با پوست سیاه پشک تزئین شده بود دست سرگریگ که گردن سپیدش را نوازش میداد، آمد .  
(چند وقت پیش بود که ما این جشن را برگزار کردیم و پس از آن ....) صدای جانی دیگر شنیده نشد .  
لنوکس بزودی داخل صحبت شد .

(چرا گپ را قطع کردی ؟)  
(ما از وقتی که آن حادثه بد برای لوسی بیچاره بوقوع پیوست. دیگر جشن نگرفتیم . و آن آخرین وقتی بود که این خانه صدای خنده و خوشی شنید. همانطور نیست پدر ؟)  
چهره سرگریگ درهم فشرده شد و گفت :  
(من از شما خواستم تا با من راجع به اوصحبت نکنید. ما باید رنج خود را خود تحمل کنیم . نمی توان این رنج را با سکوت برد ؟) تمام خود سازی ها و نخوت از لحن صدایش رخت بسته بودند . او بیبر و شکسته بنظر می آمد. در سالون کسی با صدای آرام و طفلانه می سرود. این آهنگ موی های تنم را ایستاده نمود . به لحن آهنگ آشنایی داشتم و زمانی پدرم آنرا بمن یاد داده بود :

(درخت چار مغز کوچکی داشتم،  
و ثمر نمی داد ،  
بجز سبب نقره بی ،  
و ناله طلایی .)

به حلقه از چهره های اطرافم نظر انداختم: از سرگریگ خاموش و خاکستری، از خانم گرانث تکیده، لاغر و مستاصل ، از جانی وحشی و ناخوشحال ، از دنیس بیچاره و از لنوکس کس سرد و دردناک .

بعد، به آهستگی ، دروازه باز شد و لوسی مانند شعبی ظاهر شد. او بانگاه خالی و تابینا بطرف مادید. لباس سپید با آستین های پف کرده و دامن چین دار پوشیده بود و به شدت برایش شکل طفلانه می بخشید .

بعد دیدم چیزی را در دست هایش گرفته بود. یک گدی چینی بزرگ با چشمان بزرگ تصویری رنگ همراه با مژه های بلند .

موج سردی به سراپایم دوید . لوسی چند سالی از من بزرگتر بود ولی هنوز به طفلسی می ماند . و حالا دانستم که چرا پدر و مادرش راجع به مریضی اونگران اند .

بروی اتاق بی اراده راه میرفت و به عقبش زن سیاه پوستی بدون اتاق درآمد. و فریاد کرد :

(خانم من، حتی نمی توانم پشتم را بگردانم. ولی اوازیشم گریخت .)  
(خانم بست. تو گناه نداری ولی مهم نیست. من یقین دارم که ما پیغله فورد هام را بهتر شناختم و لازم نیست که در مورد رفتار لوسی متاثر باشیم .)

بزودی داخل صحبت شدم .  
(البته این گپ درست است .)  
لوسی گردن اتاق بدون اینکه متوجه کسی باشد جرخ زد و درحالی که دایه اش او را همراهی میکرد از اتاق بر آمد .

مالحظات طولانی بد و ن گپ زدن خاموش ماندیم .

لنوکس دفعتا بیا خاست و گفت :  
(می خواهید خانه ما را ببینید . ما حاضر هستیم آنرا برای شما نشان بدهیم .)

ایزابل گفت :  
(بلی، خوب است) سپس رویش را بطرف خانم گرانث گشتانده و گفت:  
(برای نوشیدن قهوه خواهیم آمد .)

با آرامش روی پایم ایستاده شدم . چند دقیقه آخر غیر قابل تحمل بود و اینکه از سرگریگ و خانم گرانث دور می شدم متاسف نبودم . بیرون هواسرد بود و از اینکه شال را با خود آوردم خیلی خوشحال بود. آن بلندی گذشته از دهلیز عارضت بر بسته بود زیرا اکنون خودم بزرگ شده بودم . و در اینجا متوجه شدم که دیدیک طفل بایک فرد بزرگ چه تفاوتی دارد. ولی آشنایی که به آن جاداشتم چنین احساس را برایم دست می داد که بعد از مدت طو لانی بخانه خود م بازگشتم، و یادیدن هر چیزیکه خاطره کودکی ام را زنده میکرد، قلبم تکان می خورد .

نیم حواسم بسوی تبصره های دیگران در مورد تاریخ قلعه بود بعد بگوشه بی دور خوردیم و من ایستادم : دروازه ای باز بود و با کمک روشنایی که به اتاق می تابید آنرا شناختم. اتاق لوسی بود. بنزدیک دیوار آنسوی اتاق مدیخانه قرار داشت اتاق کوچک و پر جمعیت آن برای تماشا باز بود گدی های دست دوزی شده بسویم می تگریستند. هر شمع دان کوچک، ظروف چینی خرد و ریزه و یا کوچ و چوکی کوچک همانگونه واقعی بنظر می آمدند که آنرا



در کودکی دیده بودم . اگر کمی چشم های را  
 تنگ میکردم میدیدم که این موجودات کوچک  
 زنده شده و بایکدیگر سخن می گویند .  
 بعد توجه نگاه پرتعجب لنتوکس شده و  
 گوشش کردم خود را به آنها برسانم . قلبم  
 به شدت میزد . دیدن این گدیخانه موجی از  
 تائر بمغزم راه داد . باخود فکر کردم که آن يك  
 گدیخانه بود . نبود ؟  
 بیش از ترك قلعه در آنشب دعوتی را از طرف  
 لنتوکس پذیرفتم که نان چاست رابا اودر کلبه  
 جویش در جنگل صرف کنم .  
 ولی فردای آن آرزوی کردم که کاش دعوت  
 را قبول نمی کردم . من باید وقت بیشتر  
 میداشتم تا در مورد خانواده گرانت زیاد تر  
 می اندیشیدم .  
 وقتیکه به نوکرم در این مورد سخن زدم  
 او بیشتر بر شکم افزود و گفت :  
 ( اگر جرات کنم باید بگویم که نباید با این

( فتن نام بدر برای تان کهای کنید . )  
 برسیدم :  
 ( توجه می گوئی ؟ )  
 رنگش سرخ شد .  
 ( او مانند پدرش شهرت بدر اینجا دارد و همه  
 می گویند که باز آنها روابط نادرست دارد  
 نمی داند ؟ )  
 ( نی نمی دانم ) .  
 ( زنهای می گویند که او بخانه دوسه نفر جنگل  
 بان و دهقان میرود . البته گناه هر دو طرف است  
 زیرا او بدون رضایت دیگران جرات نمیکند . )  
 با وجود بکه این تبصره حاجالب بود . من  
 نمی خواستم به شایعات نوکر ها گوش بدهم .  
 ولدا سیی را سوار شده و به آنسو روان شدم .  
 بسوی دریا که در کنار جنگل روان است ، اسب  
 تاختم . از آنجا ( کلبه جویی ) دیده مشد در  
 محلی که جنگل نانبوه تر بود ، قرار داشت .  
 ( رجوب های که کلبه رامی ساخت ورنش زده  
 بودند و خیلی زیبا معلوم میشد . مرد ها به  
 شدت مصروف بریدن شاخه از درختان بلوط  
 و غیره بودند . دوده تنبلی از سوراخ بخاری که  
 بر بام کلبه قرار داشت بسوی آسمان بالا  
 میشد . )  
 وقتیکه نزدیک کلبه رسیدم لنتوکس دستش  
 را دراز کرد تا در پیاده شدن از اسب کمک کند .  
 برای لحظه ای دستش قوی و گرم بود از من  
 برسید :  
 ( گرسنه هستی . امید می کنم بانس زیرا  
 برای ده نفر نان آورده ام . )  
 ( آیا اینقدر گرسنه معلوم میشوم ؟ )  
 ( شما استخوان بندی عالی دارید که فورا  
 اتم را جلب می کنید . )  
 در حالیکه تعقیبش میکردم پرسیدم :  
 ( آیا دلیلی برای این ستایش ها وجود دارد . )  
 از بالای سانه اش به عقب نگاه نمود و تبسم  
 کرد .  
 ( برایم گفتند که باید علودیشب را بخوام . )  
 ( خه ، تو خودت این فکر را نکردی . )  
 اودر استانه دروازه برگشت و نور آفتاب  
 چشمان آبی اش را آبی تر ساخت . در همانجا  
 یخ زدم . در همان لحظه ، به ذهنم آنچه برگشت که  
 آرزوی دوران کودکی بود .  
 زندگی او را بدل کرده بود همچنان که همه  
 ما را تغییر داده بود ولی هنوز کیفیت های  
 وجود داشت که دست نخورده باقی مانده بود .  
 او هنوز نیروی آنرا داشت که مرا بسویش  
 بکشاند . ممکن احساسات من او را از این امر  
 آگاه ساخته باشد زیرا تبسم ملایمی نموده  
 گفت :  
 ( خودم فکر کردم و همچنان مادرم وایزابل . )  
 بدرون کلبه رفتم . اتاق سرد و برهنه بود .  
 یک میز منسبت کاری نزدیک گلکین که از انجالی  
 شد بر عمق سبز جنگل سیاه نظر انداخت ،  
 گذاشته شده بود . روی میز دو گیلان بلوری  
 و این همراه با دستمال های دست پاک سپید  
 گذاشته شده بود .  
 گفتم :



( بلعاط خدا چپ بانس . این يك دعوت بزرگ  
 است . )  
 چشمانش برقی زد و گفت :  
 ( بعد من آهنگی خواهم خواند . )  
 ( میتوانی تمام وقت را ) .  
 ( ولی نه حالا ؟ )  
 ( نی حالا . بنشین . تو نمی توانی مطمئن  
 باشی . بایک چیغ کوتاه مردان به اینجا یورش  
 خواهند آورد . آنها در مورد بودن تو در اینجا  
 ناراضی اند . شراب می خواهی ؟ )  
 ( بلی تشکر ) .  
 سعی کردم لذت ببرم . و همچنان که مشغول  
 خوردن بودیم پرسیدم :  
 ( تو راجه واداشت که به اینطرف هایایی ؟ )  
 من در مورد اینجا از کسی که زمانی در این  
 محل زندگی کرده بود آگاه شدم .  
 ( این نفر کی بود ؟ )  
 ( من دختری را در ادنیورگ ملاقات کردم .  
 پیغله کاهرون . )  
 ( تو می گوئی فرانس ، دختر معلم قبلی )  
 ( فکر می کنم درست است . او در مکتبی بود  
 که من در آن درس خواندم . و بعد من فرانسه  
 رفتم . )  
 ( درست است . عجیب بنظر میرسد . آخرین  
 دفعه که فرانس را دیدم به مشکل شهر را  
 حاضر به ترك کردن بود . )  
 ( مردم تغییر می کنند . برخی بدنبال جای  
 های که بوده اند دق میشوند . )  
 ( تو بدنبال کجادق شده ای ) .  
 ( به عقب بسیار جای ها ) .  
 ( فرانسیس در مورد کاللو مری بتوجه  
 گفت ؟ )  
 ( اوه ... چیز های جالبی در مورد تاریخ  
 قلعه اوگفت که مردم می گویند در آنجا شبی  
 وجود دارد . شبی دختری که هنگام بناء یافتن  
 قلعه کشته شد . )  
 ( بلی ، این يك قصه است . البته شبی  
 وجود ندارد . ولی مایقین داریم که این افسانه  
 درست است . )  
 دنس يك نوشته بسیار قدیمی کلیسا را  
 یافت که در مورد هم شدن طفل چیز های نوشته  
 بود . نامش هلن بود . هلن کامین ممکن او به  
 جنگل هم شده باشد و حیوانات وحشی دریده  
 باشند . )  
 ولی کشش پیری که این خاطرات نوشته  
 است عقیده دارد که ممکن قربانی برخی افسانه ها  
 شده باشد . زیرا می گفتند که دفن يك طفل در  
 قلعه شگوم نیک دارد . تو میدانی که سسه  
 سازدهم يك وقت وحشی بود . )  
 ( ادامه دارد )



# لغات گوناگون

## قیمت این حروف را تعیین کنید

میدانید که از جمله رقصهایی که در سالهای اخیر در اروپا شایع شده است، چاچا و تویست نام دورقص است و هم میدانید که رقص را به اکثر زبانهای اروپایی دانس میگویند. منظور از این توضیح، آنست که یک نفر همساز با ذوق فرانسوی از کلمات چاچا و تویست و دانس، یک جمله حسابی ساخته است که معنی آن چنین میشود:

(چاچا) جمع (تویست) مساویست به (دانس).  
و این عبارت طوریکه ما ساز فرانسوی طرح کرده به حروف لاتینی چنین نوشته میشود:

اما این جمله طوری ترتیب یافته است که اگر برای هر حرف از حروف مذکور قیمتی تعیین کنیم و هر کلمه را به ترتیبی که ذکر شده به عدد تبدیل کنیم، تساوی فوق کاملاً صدق میکند. آیا شما می‌توانید قیمت هر حرف را تعیین کنید؟

## پیام به علاقه‌مندان این صفحه

محترمه نادیه سیفته!  
ممایی را که شما طرح کرده اید در صفحه آینده با مختصر تفسیری در شرح آن چاپ کردیم. شاعلی محمد یوسف لایض اگر توجه فرموده باشید در چند شماره قبل، به دوست شما که از سر بل چند جدول فرستاده بدون ذکر نامش یادآوری کردیم که یکی از قواعد جدول نگاری اینست که خانه های آن به یکدیگر راه داشته باشد، بطور مثال در جدولی که در همین شماره چاپ شده است، اگر رقم را از خانه (۳×۱) تا خانه (۱۳×۱۲) حرکت بدهیم، راه آن مسدود نیست، چون جدولهای دوست شما، بازهای بسته ساخته شده است، از نشر بازمانده امید است که به اطلاع ایشان برسانید.

- عمودی:**
- ۱- بزرگترین سیاره نظام شمسی - منظم آن معارف است.
  - ۲- دکان (انگلیسی) - زن نیست.
  - ۳- رطوبت - از آنطرف بمعنی چشم و نیروی دیدن می آید - عقب (پشت)
  - ۴- از خو شبو ترین گلهها - امتحان برای و رود به دور عالی تر.
  - ۵- باز عامیانه - هم بکار دوختن می آید و هم نواخته میشود - یکی از ماههای خارجی.
  - ۶- بیچاره بار میبرد و خسا ر میخورد - طعم نمک.
  - ۷- او - ریگ - مرغابی (عربی)
  - ۸- پخته نیست - سیب (انگلیسی) بود.
  - ۹- دریا (عربی) معکو سش سرخ است (پشتو).
  - ۱۰- اخیراً دولت در معارف کشور وارد آورد - کاشف اشعه ایکس.
  - ۱۱- از غذا های افغانی - بدگویی - از آن طرف خشک نیست.
  - ۱۲- اگر مرتب باشد طعمش شور است - حصر کلی را میرساند.
  - ۱۳- نیکان - از فرسانروا یا تیموری که مصلاهی هرات را ساخته بود.

## جدول کلمات متقاطع

افقی:

- ۱- یکی از میوه جات - از ممالک اسلامی
- ۲- از آنطرف درد است (عربی) - از حیوانات اهلی است.
- ۳- از جمله جهاز تنفسی است - این را هم در ختمها دارند و هم بعضی از حیوانات.
- ۴- یکی از انواع ادویه - کنیت یکی از طبیبان بزرگ که فیلسوف هم بود.
- ۵- عکس بر - معکو سش مادر است (پشتو) - ضمیر جمع متکلم.
- ۶- از آنسو آله ایست که چو بپا با آن می شکنند - یک دسته از حیوانات اهلی.

	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	
۱	X													X
۲		X												
۳			X											
۴				X										
۵					X									
۶						X								
۷							X							
۸								X						
۹									X					
۱۰										X				
۱۱											X			
۱۲												X		
۱۳	X													X

### طرح کننده: فدای محمد فارغ التصلیل لیسنه نادریه

- ۷- کلام صریح و آشکارا که جزیک معنی از آن استنباط نمی شود - و این هم مادر است (عربی) - اصطلاح عامیانه آب - محل.
- ۸- تازه و جدید و دست نخورده - درختی که شاخه های آن قد و قامت را به آن تشبیه میکنند.
- ۹- کاکا «عربی» - آبیاز - پلی عامیانه است.
- ۱۰- از رجال سیاست هسپانیه - در امریکای مرکزی واقع است.
- ۱۱- تردید - واحد پول اتحاد شوروی - از ادات حصر.
- ۱۲- منحوس - از غدد داخلی بدن است.
- ۱۳- مرکز یکی از ممالک اروپا - شاعر بزرگ ایتالیا.





1  
2  
3  
4  
5  
6  
7  
8  
9  
10  
11  
12  
13  
14  
15  
16  
17  
18  
19  
20  
21  
22  
23  
24  
25  
26  
27  
28  
29  
30  
31  
32  
33  
34  
35  
36  
37  
38  
39  
40  
41  
42  
43  
44  
45  
46  
47  
48  
49  
50



فهار  
وس  
شبه  
مرف  
حر  
می  
سان  
ومی  
مرف  
بده  
داخ  
ساک  
وقتی  
تکان  
که در  
یادار  
لدا  
گفت  
ضاه  
در ت  
جیب  
بود  
نوبت  
گذاشت  
جمع  
درین  
اتاق  
بطرف  
مرف  
ضمین  
علی  
شان  
است  
اشتر  
مذکور  
فعل  
شیر  
(دار،  
کاسه  
گذاشت  
میکرد  
بود که  
به هر  
نیز  
ساتن  
فهار  
من  
جریان  
معلو  
نقل  
که بو  
سیار  
گذاشت  
که ش  
سمت



از چپ بر راست : میر غلام حیدر - محمداسلم - محمدیاسین وحیدر یعنی آناز که کارشان در اوایل شب ختم وصحنه قمار را ترک گفتند.



نظر محمد قاتل واقعی در حالیکه به همین تفنگچه حیدر علی را بقتل رسانید

## قاتلان قمار باز

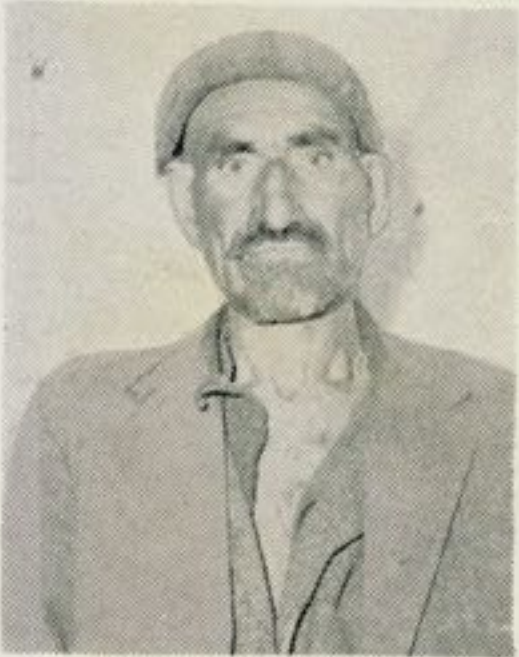
### چگونه نهر از قتل هر موزیک سائمن پولیس که تصور انتحارش می رفت کشف گردید

بقلم ضیا (روشن)

یکی دو شب در (لوگر) ببیند به هر صورت دو شب توانست در تجمع قمار بازان بیرونند، زیرا قمار خانه (انور دار، دار) حر یوسف زیاده بود تا آنکه اوایل پنج عصر جمعه... آن جمعه ای که گشت (دار، دار) حر یغان متعددی را جمع کرد و منزل خود را در اختیار شان - گذاشت و بساط قمار آغاز گردید، یکی رفت و دیگری آمد - و آنکه پول نداشت جنسی را در بدل پول نقد در گرو گذاشت و خودش را مشغول ساخت، انور (دار، دار) خودش

مذکور وظیفه گرفت تا در وهله اول - ببیند تا ملین این قمار خانه کدا مشخص است و ضمن قمار افعال دیگر شان چیست لذا با تغییر لباس کمرش را برای این وظیفه می - بندد، اسلحه اش را در جیب می گذارد (شمانگی) اش را بدور سینه خود می پیچسد و برای انجام این وظیفه، وظیفه ای که پولیس جمهوریت باید انجام بد هد روان میشود، او در انجام این راه واقف نبود، واقف از آنکه قبل از مه وقت خودش در وظیفه برای اودامی گسترده اند، دامی برای از بین بردنش و دامی برای سرنگون ساختنش، او پدر بود، چون دیگر پدران ولی او با این وظیفه و دیگر وظایفش مدتی بود فرزندانش راننده بود و آرزو داشت با انجام این وظیفه زنش را، فرزندانش را و با لخره پدر و مادرش را برای

حیدر علی دوم سائمن، عضو آمریت تعقیب و جستجو به قوما ندانی امنیه ولایت کابل ضمن راپور های متعددی که همیشه به شعبه مربوطه خویش ارایه میکرد راپور داد که یک دسته قمار بازان حر فوی از طرف شب و روز در تپه ای عقب مسجد هو لوی صاحب در منزل محمد انور مشهور به (دار، دار) در سیاه سنگ تجمع میکنند و بساط قمار را بسپار می سازند روی این راپور باز هم سائمن



انور، مشهور به (دار، دار) که دهن سائمن را محکم گرفت



شیر آقا که دوم سائمن را بغل زد و نظر محمد او را بقتل رسانید

باروی کار آمدن رژیم جمهوریت، پولیس مجادله علیه مفاسد اجتماعی و ناپسندانه های محیطی را داخل اجرا آن و اقدامات جدی میگردد، دست کسه بر از جیب مردم کوتاه می شود - دست رهزن از سر راه عانه گرفته میشود و دست قاجاقیر از شکست - اقتصاد کشور را لاخره همه و همه مفاسد اجتماعی تحت کنترل گرفته میشود برای موافقت ازید درین راه پولیسان جوانو - مجرب در هر گوشه و کنار شهر موظف شدند، از جمله یکتن از پولیسان سابقه دار و حماس در منطقه سیاه سنگ و شاه شهید وظیفه دار شد تا قانون شکنان و آنبهای را که با مفاسد اجتماعی سرو کار دارند به پنجه قانون بسپارند، او که حیدر علی پسر رمضان علی دوم سائمن، عضو آمریت تعقیب و جستجو بود با وظیفه ای که به او سپرده شده بود موفق گردید با مهارتی که وظیفه اش از او خواست عضو چندین قمار خانه شده و بعدا به مرور ایام در محو و از بین بردن آن قمار خانه ها با دیگر همکاران پولیس قومانده امنیه ولایت کابل داخل اقدام گردد.

چگونه وظیفه گرفت و چرا بقتل رسید: یک منبع قوما ندانی امنیه ولایت کابل جریان این قتل را به خبر نگار ز و ندون اطلاعات داده گفت:





مرحوم حیدر علی دوم ساتمن پولیس که دراه انجام وظیفه شہید شد

برای آنکه تصور قتل نرود وانتحار تلقی شود تفنگچه رابطرف راست جسد مقتول قرار دادند بطرف راست جسد مقتول قرار وهر کدام پسی کار خود رفتند ، صرف نظر محمد قتل واقعی آهسته ، آهسته به طرف حمام رهسپار شد . باقیدارد



عبدالکریم شریک جرم قاتل

راتایید کرده گفت : در خلال قمار چندیس مرتبه متوجه حیدر علی شده که درجیب بغل خود دست برده وامکان دارد که او تیب ریکا ردی کو چکی داشته باشندو صدای فاعلین قمارا ثبت کند از طرف دیگر انور (دار، دار) همه را خاموش ساخت و آهسته گفت: در کمرش قطار وزمه باچندین مرمی وجود دارد که این نیز پو لیس بودن او راتایید میکند که برای غافل گیر کردن ماو شما آمده است: همه هر چیز گفتند بجز آنکه کسی بگوید حیدر علی پو لیس نیست و برای تعقیب آنها نیامده است ، همه در فکر این خطر بودند که حیدر علی داخل اتاق شد و بساط قمار دوباره جلان شد و این بار پو لهای بیشتری مورد باخت و برد قرار میگرفت و در یک چشم برهم زدن چند قمار باز پو لهای شان را باختند و از صحنه قمار متقاعد شده رهسپار منزلشان شدند و صرف نشی تن باقی ماندند که در جمله حیدر علی نیز بود اما باینهم حیدر علی نتوانست راپورش را در همان شب بدهد و فاعلین قمار را دستگیر سازند، زیرا دیدند قمار بازان برای فردا شب نیز در همین خانه وعده قمار را گذاشتند و رفتند فلذا ساتمن مذکور هم را پورش را به تعویق انداخت تا روز شنبه جریان را به امریت تعقیب و جستجو در میان گذاشته فاعلین را حین ارتکاب جرم به جنگال قانون سپارد و در همین گیر و دار اندیشه های خود بود که بساط قمار خانه یافت و شش نفر بعد اندکی استراحت حیدر علی ساتمن را دعوت کردند تا با آنها به حمام برود حیدر لعظه بیرون از اتاق رفت و ایمن همان لعظه بود که شیر آقا - نظر محمد انور (دار، دار) و کریم جلسه کردند که هر گاه حیدر علی بدسلامت از آن اتاق بیرون شود صد در صد زندانی شدن آن چهار تن حتی است فلذا فیصله کردند در وهله اول تیب ریکاردر باید ازجیب او کشیده شده بعدا به جزای اعمالش رسانده شود، همه فرارگذاشتند و در همین لعظه حیدر علی از عقب اتاق صدا کرد برای رفتن حمام حاضر شوند ، همه



خلیل که کلید معما قتل را بدسترس پولیس گذاشت

قمار نمی زند، اما (تری گی) می گرفت و به این وسیله پول جمع میکرد تا اوایل ساعت ۹ همان شب هنوز قمار صورت حسابی بخود نسه گرفته بود، زیرا بگفته یکی از قمار بازان حریفان بعد از ساعت هشت شب خود شانرا می رسانند ، قمار جریان داشت و دوم - ساتمن پو لیس در گوشه ای تماشا میکرد و می اندیشید چگونه اطلاع اش را برای گرفتاری قمار بازان این منزل بعد از ده شب بدهد، در همین فرصت بود که تازه واردی داخل منزل شد به همه سلام کرد و همراهی ساکنین اتاق قمار را از نظر گذشتند ولی وقتی به طرف حیدر علی ساتمن پو لیس دید تکان خورد، لعظه بفکر رفت و بعد بیادش آمد که در چند قمار خانه دیگر او را نیز دیده و باز به یاد آورد که بعضی او را ضابط هم می گویند، لذا با این یاد آوری سخت تکان خورد و باخود گفت ، چند تن رفقای قمارش ذریعه همین ضابط تعوییل محبس شده اند، به هر صورت در جمع قمار بازان نشست، پو لهایش را از جیب در آورد و شروع کرد و این همان لعظه بود که حریف دیگرش صدا آورد، (نظرس) نوبت خودت است (نظر) لیخندی زد و بسا گذاشتن چند عدد نوت فقط گفت : (برو) و در جمع قمار بازان پیوست ، مدتی گذشت و درین میان میر غلام حیدر از گوشه ای دیگر اتاق صد بر آورد و بعدا (شالکی) دورگوش را بطرف (نظر) بر تاب کرد و مبلغ چند از او گرفت و دوباره شروع کرد به قمار . امادر ضمن بعضی اوقات نظر محمد بطرف حیدر علی می دید و از او می خواست که در بساط قمار نشان بپوشد و لی او بیانه می آورد که گرسنه است و بعد از نان شب حتما در جمع آنها اشتراک خواهد کرد و باین حیل ساتمن مذکور که وظیفه دیگری داشت از اشتراک در فعل قمار خود داری کرد تا آنکه ساعت ده شب را اعلام کرد غذا از طرف برادر، انور (دار، دار) آورده شد، دستر خوان پهن شد و کاسه های دال پشاوروی مقابل حریفان قمار گذاشته شد، همه باولع اشتیاق غذا صرف میکردند تنها و تنها حیدر علی در فکر آن بود که بعد از غذا چه کند و چه بیانه بیاورد به هر شکلی بود، غذا تمام شد و بساط قمار نیز برداشته شد و در این فرصت حیدر علی ساتمن برای لعظه اجازه خواست و از اتاق قمار بیرون شد ..

منبع فو ماندانی امنیه ولایت کابل باقی جریان را از لابلای اوراقی اعتراضات متهمین معلومات داده علاوه کرد:

نظر محمد اشتباه اش را درباره حیدر علی که پو لیس است و آنها را در جنگال قانون می سپارد در غیابش با دیگر رفقای خود در میان گذاشت و از آن جمله شیر آقا، جوان تنومند که شغلش دریوری ، لاری های هفتن به سمت شمال کشور است نیز گفته نظر محمد



# ورزش

## تیم باسکتبال لیسه غازی قهرمان امسال شناخته شد

شدند .

رابدست آورد . در مسابقات امسال تیم های الف و ب اباسین تیم جوانان لیسه حبیبیه ، کلب خیبر ، کلب هندوکش تیم جت امریکایی های مقیم کابل تیم مکتب بین المللی ، تیم اردو و تیم سفارت امریکا اشتراك داشتند که تیم لیسه غازی با هر تیم مسابقه جداگانه نموده و بر تمام آنها پیروز گردید و به ترتیب تیم لیسه غازی اول ، تیم اباسین دوم و هندوکش سوم شناخته شد .

بناغلی اوریبا به جواب سوالی که مبنی بر اینکه از نظر يك ورزشکار این تورنمنت چگونه بود گفت:

از نظر يك باسکتبال لیست این تورنمنت يك تورنمنت عالی بود که پلیر های ورزیده و چهره های جدید به میدان آمده بودند و کپ های تشویقی به باز یکنان توزیع میشد تمام کپ هائیکه درین تورنمنت برای ورزشکاران گذاشته بودند ۲۹ عدد بود که تیم لیسه غازی به شمول کپ بزرگ قهرمانی شمش عدد کپ را هاینز گردید .

کپتان تیم لیسه غازی اظهار نظر میکند که موفقیت يك تیم بستگی به اتحاد نظر و اتفاق ، خو نسردی و تشویق از طرف علاقمندان ورزش و روش خوب در بین اعضای تیم است .

تیم باسکتبال لیسه غازی با لباس های آبی و سفید و تیم کلب اباسین بالباس های سرخ و سیاه در دو طرف میدان قرار گرفتند .

چینبال انداخته شد و مسابقه جریان نمود . تماشا چیان و علاقمندان با کف زدن ها و هلهله مسابقه را تعقیب می نمودند . بالاخره مسابقه پایان زسیدو تیم لیسه غازی با گرفتن کپ قهرمانی مقام اول را حائز گردید .

و اینک گفتگوی ما با کپتان تیم لیسه غازی پیرامون ورزش باسکتبال کپتان تیم باسکتبال لیسه غازی جوانی است که ۱۹۶ متر قد دارد و اسمش محمد نعیم اوریبا است . علاوه بر عضویت در تیم لیسه غازی او وسه نفر رفقای آن عضو تیم ملی اند . یکسال است که از لیسه غازی فارغ شده است .

بناغلی اوریبا میگوید : جای خوشی است که ریاست اولمپیک متوجه این امر گردیده که زمینه پیشرفت ورزش را در رشته های مختلف به علاقمندان ورزش محیا نموده است .

سیستم تورنمنت امسال به قسم سه باخت نکوت بود یعنی هر تیمیکه سه باخت می نمود از جریان مسابقات بیرون میشد . به این ترتیب تیم لیسه غازی بر تمام تیم های اشتراك کننده پیروز گردید و کپ قهرمانی



لبغند پیروزی و کپ قهرمانی

هفته قبل جمنا زیم بو هنتون کابل شاهد مسابقه هیجانی و تماشاایی باسکتبال بود . این مسابقه روز شنبه سوم حوت در حالیکه تماشا چیان و علاقمندان باسکتبال از هر وقت دیگر بیشتر بود انتظار شروع مسابقه را میکشیدند .

وقایع یکی پی دیگری میگفتند و هر لحظه شروع مسابقه را نزدیک تر میساخت . بالاخره آن لحظه به پایان رسید و زفری شروع مسابقه را اعلام نمود . از گوشه سالون دو تیم پیروزمند دو تیمیکه می خواستند عنوان قهرمانی را حاصل نمایند ظاهراً



محمد زوری (فارورد)

شا زمان (گارد)

وحید اله «نبات» (باینت)

ذبیح الله «نبات» (گارد)

محمد نعیم آریا کپتان تیم



به سلسله معرفی کلب های ورزشی

# علاقه، معیاری برای استعداد ورزشکاران شده میتواند؟

کلب ورزشی نیرو مند که مدت ده ماه از تشکیل و تاسیس آن میگذرد و بسیار سهل بدسترس این عده قرار با وسایل ابتدائی توانسته است یک

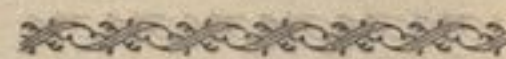
عده از جوانان علاقمند به ورزش را بد نیست بگویم که اگر ورزشکاران ما، با استعداد و علاقه که به ورزش دارند، بیشتر تمرین نمایند و از

آمر کلب ورزشی نیرو مند بناغلی محمد اکبر زلزاد درباره فعالیت های کلب ورزشی نیرو مند و ورزشکاران آن میگوید:

هدف از تاسیس کلب ورزشی اینست تا استعداد جوانان ما که در رشته سپورت علاقه دارند تبارز نموده و معرفی گردند درین کلب کوشش میشود تا استعداد ها ارزیابی گردد و پرورش شوند.

درین شکی نیست که اکثر از جوانان ما به ورزش علاقمند اند. اما این علاقمندی، آیا معیاری برای توانایی و استعداد ورزشکار محسوب

میکردد؟ مسلماً خیر، بدین جهت کلب ورزشی نیرو مند را برای اینگونه جوانانی که علاقه به ورزش دارند تاسیس نمودیم. و خو شبختانه دیده شد که یک عده از جوانان ما واقعاً میتوانند در رشته های طرف علاقه شان، ورزشکاران خوبی گردند و ما



از بالا به پایین: تیم بوکس کلب نیرومند والیبال و اعضای دایمی کلب





# هوس

تا اینجا داستان خواندید :

ترجمه و تنظیم از: قاسم صیقل-

(زان) به خانه دوستش (بیتی) میآید (بیتی) او را نزد دوستانش میبرد و او را به ایشسان معرفی میسازد در ضمن این معرفی (زان) با (سر نادر) دو ست صمیمی (بیتی) آشنا میشود. (برنارد) بعد از گفتگو با (زان) از وی خواهش میکند که به خانه‌اش برود. اما (زان) این خواهش را رد میکند. فردای آنروز (زان) به خانه میآید (بیتی) نزد وی میآید و از او میپرسد که آیا گاهی عاشق شده است و اینک دنباله داستان :



عادتاً او ساعت یک از خانه می‌برآید. در همین وقت تو برای تلفون کنی و بگو که «جارج» هست و هم نمره تلفون خود را برای من بگو.

نمره خود را؟



خوب نظریه است. یکی تان برآید. تلفون کنید و خود را «جارج» معرفی کنید.

از این چه بستر!

خیلی عالی میشود.



گفتید «جارج» لوردا... بله، گفتم است. نمره تان را بگوید... خاطر تان جمع باشد برایش هیچکس. با ما ن فرود.



فرود صبح.

بله؟ نه، دخترم نیست. هرگز. تمام را بگیرم.



نمره تلفون «جارج»... اینها ترتیباً او «جارج» - تلفون خود را کرد، تو چه شکر میکنی بار بار...؟

«بیتی»... تو واقعاً با من کن!



بله، اینها نوشته‌ام. گفتی که خود را برای «جارج» تلفون کنی... تا هوش «جارج» لوردا... است.

«جارج»؟



گفتم بعد «زان» میآید.

یکی از بچه‌ها یک سینه‌اش را تلفون کرده بود.

نمره این را نمانده؟





او خیلی مهربان بود

نیدانم از کجای نمزه تلفنم را پیدا کرده؟



همان بچه است که فرستاده  
دارم، جان؟

بله، فرستاده  
است



عجیب است، من باور کرده نمیشوم. آخر بین  
از یکبار او را نمردم.

دختر جان این چه حرفی است؟ او اصرار داشت  
که هر چه زودتر با تو حرف بزنم.



حقاً زنی بیست و نه پرستیده، میدانی وقتی  
یکت بچه بخواد دخترها را ببینند،  
بسیار تلاش میکنند.

او برایم تلفن کرده...



میخواهم هر چه زودتر با او حرف بزنم  
ما آزرده خاطر از هم جدا شدیم  
... از طرف دیگر او بمن تلفن  
کرده بود...



از آن طرف تلفن...

برادرم نیست... ببین سگای تلفنم را کرده؟  
غریب... سلطه دار... می توانی بمن اعتماد  
کنی.



... آن « بچه باج » تلفن میکند.

همه آن بزرگان با من... چشم... میخواهم  
با « باج » صحبت کنم.



# سپاسگزاران

از: میلان میلانوف

ترجمه: زلی نورانی

## وارث

خوانندگان عزیز ما، ممکن است تعداد بیشماری از داستانهای پلیسی غربی را خوانده باشند چنانچه اکثر پلیسی نویسان غربی امروز شهرت جهانی حاصل کرده اند. اما در مورد داستان های پلیسی در کشور های اروپای شرق آشنایی کمتری میسر بود زیرا از یک طرف داستان پلیسی در این کشور ها درین تازگی ها راه یافته و از جانب دیگر تا حال بقدر کافی ترجمه نشده برای آشنایی خوانندگان ژوندون اینک یک داستان پلیسی از اروپای شرق تقدیم میکنم

پتروف قصه میکند:

زمانیکه میخواستم دخترم را ترک بگویم یکی از مامورین بمن گفت: یکی از زنان شهراصرار دارد شمارا ببیند. به اشاره بوی فهماندم که حاضریم اورا ببینیم. دیدن آن زن چهل و پنج ساله بیوه که اسمش (سنیزانه پوپوه) بود برایم نسا خوشگوار و غیر مترقبه بود. عادتش همین بود از زمانیکه سارق اموالش رادستگیر و اموالش

رابوی باز گردانیده بودم همینطور گاهگاهی بعنوان قدر دانی نزد من می آمد و صرف میخواست با من گپ بزند. آن واقعه دوسال قبل اتفاق افتاده بود. بر حرفی های این زن مخصوصا بغاطر بکنواختی سخنانش بر ایم زجر دهنده بود اینبار هم بمجرد اینکه مقابلم قرار گرفت سیل کلمات از زبانش بطرف گوش های خسته ام سرازیر شد. حرفش را قطع نمودم و گفتم:

چه خدمتی میتوانیم بشما بکنیم؟

گفت: - آه بلی ... شما چقدر تیز هوش هستید من برای گرفتن مشوره نزد شما آمدم البته میدانید که من هیچ مشوره و نصیحتی رابه اندازه سخنان شما سودمند و پر ارزش نمی یابم. میدانید ... هه ... میخواهم ازدواج کنم فیصله ای که میتوانم بکنم بسته به نظر شماست. گفتم:

- اما درین مورد من چه اندوژی بشما داده میتوانم؟

میدانید ... او پیر تراز من است ولسی این موضوع آنقدر مهم نیست دردیوی لوگو موتیف کار میکند. زن ندارد در ضمن اولاد ندارد و انجنیر هم است.

حین صحبت بدقت مرا می پالید و همینطور ادامه داد:

- سنش از پنجاه و پنج تجاوز نمیکند. اسمش کنورگی ایوانف است.

اسم آن شخص را بسیار با طعنه قرائت کرد. ولی چون مرا خونسرد و جدی یافت آهی کشیده بازهم ادامه داد:

- آوه. میدانید ...؟ البته جوانک خوش قیافه ای نیست ولی بسیار جدی و مطمئن و مهمتر از همه ثروتمند است. گفتم:

- زیاد عجیب نیست. شاید بسیار پس انداز کرده باشد و ثروتی گرد آورده باشد. - بلی اما پول هایش پول وطنی نیست... او سی هزار دالر دارد. در ابتدا من هم بساور نمیکردم ولی وقتی که اسنادش را دیدم ... - چه قسم اسناد؟

- او اسنادی از بانک های خارجی را بمن نشان داد که از آن فهمیده میشد (گبورگی ایوانف) سی هزار دالر از امریکا به ارث برده و بحساب وی انتقال داده شده است.

بیر زن جمله (سی هزار دالر ... رایبیک نفس ادا کرد.

من گفتم:

- تو خودت اسنادرا دیدی؟

- بلی بچشم خود دیدم.

- خوب ... پس چه میخواهی ...؟ همه چیز برایت روشن است و میتوانی تصمیمی بگیری.

- من برایش سه هزار لیوه (معادل یکتیم هزار دالر) دادم

- آخر برای چه؟

- با این پول تصمیم گرفتم تمام اتالیبه خانه را تجدید کنیم و با دالره های او و ویلای دیگری بایک موتر بخریم.

- این پول را چه وقت برایش دادی؟

- چند روز پیش.

- و بمجرد اینکه پول را گرفت غیب شد هوم؟

- ها ... دیگر ندیدمش

فهمیدم که ما چرا از همین جا بایست آغاز شده باشد. گفتم:

- از کجا میدانی که او آدم رندو کلاهبر داری نباشد؟

باشنیدن حرف هایم تکانی خورد و چشمانش تمسک شد.

آهسته گفت:

- من چه میدانم ... اسنادی راکه بمن نشان دادند و مهر داشت رسمی بود. علاوه از آن قیافه او طوری بود که ...

من نمیدانم پوپوه ... شاید هم من در اندیشه ام بغلط رفته باشم خوب بیاز سر شروع کنیم.

من تمام مطالبی راکه پوپوه از ایوانف میدانست بروی کاغذ یاد داشت کردم و وعده دادم که بمجرد کشف موضوع وی رادرجریان بگذارم. در ضمن دوسیه ای را که حاوی معلومات در مورد مجرمین سابقه دار بود بوی نشان دادم. پوپوه نتوانست در میان عکس های متعدد ایوانف را بمن نشان بدهد فکر کردم که ممکن است واقعیت همان باشد که ظاهر امر نشان میدهد ولی این، مطلب که ایوانف خانه خود رابه این زن نشان نداده و صرف آدرس اورا گرفته و به انتظارش گذاشته بنظرم غیرعادی بودن مسأله را واضح میساخت.

فردا صبح در موضوع مذکور روشنی بیشتری بدست آوردم.

مامور سرویس اطلاعات پولیس بمن خبر داد که دو شکایت نامه از دولفر بدست دارد که در آن گفته شده شخصی بنام ایوانف از آنها مبلغ پنج هزار لیوه پول گرفته است.

این دو نفر که یکی آن میخانیک انجنی موتر و دیگری مامور بوده است جهت خریدن موتر آلمانی به دالر ضرورت داشتند و جهت بدست آوردن دالر به ایوانف پول داده اند.

من اولتر از همه به دیویوی لوگو موتیف تیلیفون کردم و در مورد ایوانف سوال نمودم در جواب بمن گفتند که شخصی را بنام کنورگی ایوانف اصلا نمی شناسند و به این اسم ماموری ندارند.

مرجع دوم من بانک تجارت خارجی بود. خواستم در مورد اسناد بانکی بنام ایوانف معلوماتی حاصل کنم.

جوابی که در یافت نمودم چنین بود: - به اسم کنورگی ایوانف اسنادی که وراثت او را در مورد سی هزار دالر تأیید میکند مواصلت نموده است ولی تا هنوز اصل پول انتقال نیافته.

گفتم:

- پس روی چه اساسی بوی سند داده اید؟ - شاید مکتوبی بمنشی بردیافت چنین بولی درآینده از بانک در یافت کرده باشد و کسی این، مکتوب یا خبر نامه نمیتواند حیثیت چکی راداشته باشد.

این مطلب بر ایم مسلم ساخت که ایوانف واسناد دالری او وجود خارجی دارد اما چرا او خود را مغفل ساخته است؟ آیا شخص دیگری این اسناد را از ایوانف بدست آورده به نفع خود از آن اخذی میکند؟ بایست این ایوانف را هر طور است پیدا نمود.

روز دیگر دو شکایت دیگر رسید. شاکمی اول داکتر یارموف نام داشت و سنش رادر اطراف پنجاه و پنج تخمین زدم. او مقابلم قرار گرفت و گفت:

- من داکتر امراض داخله هستم و درجاده (خان کروم ۱۰۳) زندگی میکنم. آدم خاموش ولی اجتماعی هستم و تا حال بکسی بدی هم نکرده ام و کسی ببیند ... ببیند که مرا فریب داده اند مرا که در همه حال در خدمت مردم هستم و حتی خواب و راحتم را نیز فدای خدمتگزاری نموده ام.

باگفتن این جملات خشمش لزونی گرفت و در حالیکه ابرو هایش آویزان شده بسود



دستش را بسویم دراز نموده تکان داد و گفت: به هیچکس اعتماد نباید کرد ... به هیچکس. من بالحن ملایمی که عصبانیتش را کاهش دهد گفتم:

- آرام باشید و بمن بگوئید چه کسی فریب تان داده است؟ او شتابزده گفت:

- ایوان گنورگی ایوانف... پلی حرامزاده‌ای به همین نام فریبم داده است. او بمن گفته بود سی هزار دالر دارد. من که آرزوی خریدن موتوری را داشتم پنج هزار لیوه برایش دادم. - جالب است ... معامله تان بچه شکل فیصله شده بود؟

داکتر در حالیکه نگاه مستقیم خود را از من دریغ می نمود جواب داد: - بایک قرار داد.

- ولی طبق قانون موتور خارجی را کسی تا پنج سال فروخته نمیتواند.

داکتر دست و پاچه شد و جملات پریده و نا تمام مبنی بر فریب خوردن خود اظهار نمود. خلاصه فهمیدم که آنها در یک رستوران آشنا شده اند و بعد از دیدن اسناد مربوطه دالر های خود ایوانف پنج هزار لیوه از داکتر گرفته و سندی پوی داده است که در آن نوشته (متعملم که اینجانب گنور گی ایوانف امروز ۱۵ جون از داکتر دو برو میرپاونوف یار موف مبلغ پنج هزار لیوه را در عوض موتور بیژو ۵۰۴ سفید چهار دروازه بی در یافت نموده تعهد می نمایم که بیست روز بعد موتور مذکور را برایش تحویل بدهم (ایوان ایوانف) پرسیدم:

- این سند را که نوشتی؟ - خودم نوشتم ... او تنها در آخرش امضا کرد.

- این سند هیچ ارزش ندارد. چون اولاً کمالاً رسمی نیست و در گنم مرجع رسمی تصدیق هم نشده و امضای شاهد دیگری در آن بنظر نمیرسد.

فقط ما ازین امضا برای پیدا کردن صاحبش استفاده میکنیم. حالا شما مشخصات چهره آن مرد را برایم تشریح کنید.

\*\*\*

زن و مرد دیگری در برابرم قرار گرفتند، زن و شوهر فریب خورده ای که تقریباً گریه آلود شرح میدادند که چگونه از هر لقمه خود مقداری کاسته پس انداز کرده بودند و عاقبت هفت هزار لیوه خود را که برای خریدن موتور و آپارتمان جمع نموده بودند از دست داده‌اند. زن هر باری که شرح میداد غضب آلوده شوهرش تگریسته او را ملامت می نمود و شوهر متقابلاً از خوش آمد هائی که زنش در برابر ایوانف هنگام پذیرائی وی در خانه بعمل آورده بود یاد می نمود. آنقدر همدیگر را ملامت میکردند که ترسیدم مبادا از همدیگر طلاق بگیرند لذا فوراً پرسیدم:

- آیا از ایوانف سندی دارید؟ شماره ۵۰

گفتند: - پلی داریم.

و سرعت سندی را مقابلم گذاشتند. سند از نگاه جملات خوب ترتیب شده بود و حتی دو

پرسیدم:

- شغل شما چیست؟ - فعلاً متقاعد هستم

نفرم بعنوان شاهد آنها امضا کرده بودند. زنش ادامه داد:

- خیلی وکیل مدافع بود یعنی آنوقت ها اینقدر احمق نبود.

بقیه در صفحه ۱۱





# عروسی در زندان



میخا نیسل ایرد من با همسرش در میز شب عروسی ناین محفل در سالون مجبوس برگزار شده بود درین محفل تنها سی تن مهمان حق اشتراک داشتند آنانیکه با میخائیل یکجسامحبوس هستند گلهای در یخن کرتی شان زده اند.



مادر زن میخا نیسل ایرد من بعد از انجام عقد نکاح به دامادش ایمن ازدواج عجیب راتبریک میگوید .

زمان دوام نکرد. مراد این است که هرکس ازین تصمیم اطلاع حاصل میکرد دختر را بیاد انتقاد میگردفت ولی چون وی در تصمیم خویش پابرجا بود میگفت من پوره آگاهم که تصمیم دشواری است و برخی اوقات مردم ما را مسخره خواهند کرد چه فرق میکند هرکس بنده تصمیم سرنوشت خویش است ممکن است این چنین وصلت هایگروز بجدایی منتهی گردد تا اینکه بالا خره مطمئن شد که تمام شکاکان رابه نیروی تصمیم خویش قناعت داده است حتی مادرش که فقط یکشب قبل ازعید میلاد مسیح نریزد .

# ناتالی

ناتالی دریافت نمود که مراقبت کودکی آسان تر است زیرا اوتچاربی را درمورد تربیه طفل، هنگام پرورش ناتاشا بدست آورده بود. درمورد آینده دخترانش ناتالی میگوید : فکر میکنم ویقین دارم که آنان تجارب بهتری را نسبت به ما داشته باشند. دوست دارم تا دخترانم احساس اخلاقی بیشتری داشته باشند ونباید فقط حرف های جامعه را پیروی کنند. سعی میکنم با آنها اقتدر که بتوانم مهربان باشم.

و بانهم ناتالی نمیخواهد که دخترانش ردبای او را تعقیب کنند. نمیخواهم تا اطفالم فرزندان ستاره های سینما باشند. من بسیار وقت شروع بکار کردم. ولی هنگامیکه آنان بزرگ شوند نمیخواهم راه معین زندگی را برآنان تحمیل کنم.

با وجود بیچیدگی های زندگی نوسان خانواده واگتر یقین دارند که ازدواج دومشان سعادتبارتر خواهد بود.

اکنون بازی کردن نقش در سینما اقتدرها که در گذشته ساده بود آسان نیست وگسار بیشتر می خواهد .

ناتالی درمورد فلم دیگرش سخن میزند ولی میگوید که این بار باشوهرش هم بازی خواهد شد. اونمی خواهد تا از طفل شیرخوارش جدا شود. میگوید: حتی اگر به استدیو فلم برداری هم شود او را با خود خواهم برد. ولی تا آن زمان او خودش از طفل مراقبت میکند.

ناتالی میگوید : وقتیکه رابرت مصروف کار نیست مافقط استراحت میکنم، آب بازی میکنم، بایسکل سواری میکنم، به آفتاب دراز میکنم و تفریح میکنم .

به این ترتیب ایندو نفر علی رغم سنت های عالیه مبنی بر اینکه ازدواج های پاره شده باهم بیوند نمی خورد، دوباره باهم یکجاسته و زندگی آرامی را از سر می گیرند.

سپرتم به سوی پایین نزل نموده و این ضربات شدیدی را بروحیه ام وارد کرد. یک دوست خوب بمن توصیه کرد و کمک زیاد نمود. ناتالی هم اقرار می کند که او هفت سال را در یک حالت روانی سخت گذرانده است .

تا آن زمان کار تمام زندگی ام را میساخت به سختی کسی را می شناختم که درسوداگری نهایش شرکت نداشته باشد. به همکاری یک متخصص روانی درک نمودم که واقعا چه میخواهم و این زمانی رسید برای شناخت خودم. سعی کردم بدنای غیر از خودم چشم بیندازم.

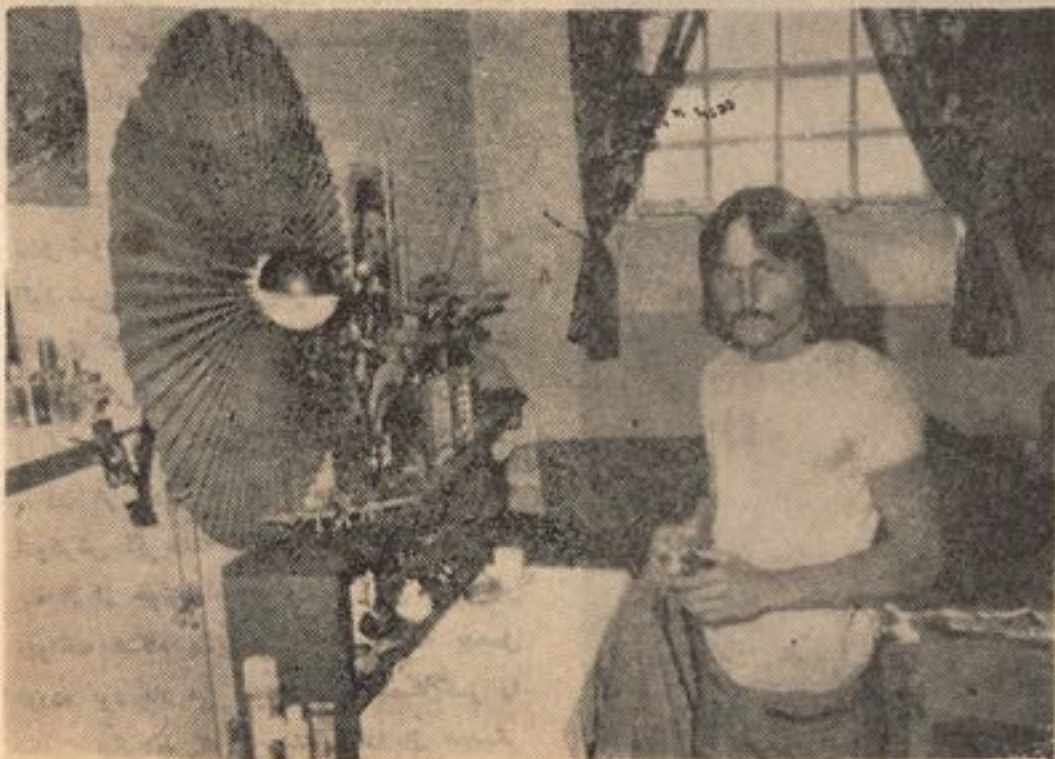
اکنون واگتر کار را بازندگی بهم آمیخته است و مصروف تهیه فلم تلویزونی حوادث می باشد .

بعد از آن ناتالی خانه شان را واقع در پالم اسپرینگ آفرین نویست . و بعد به انگلستان رفتند زیرا واگتر در فلم تلویزونی بریبری شرکت نمود .

ناتالی میگوید : ما طفل میخواستیم و هنگام سالگرد تولدم در سال پاردریاستم که حامله دار هستم. به شدت خوش بودم.

واگتر پیش از تولد کودکی از لندن برگشت روز تولد کودکی رسید و به زایشگاه سیدارس بستری شد. طفل به صورت نورمال تولد شد و عمل سزارین انجام دادند. ناتالی شش روز را در زایشگاه ماند در حالیکه مادرش از اطفال دیگر در خانه مراقبت می کردند .

ناتالی میگوید : زمانیکه خانه آلمن آنها به شدت منظم بودند و ناتاشا تحفه ای را برای طفل تهیه کرده بود .



گیردا ایرد من برای نخستین مرتبه باشوهرش از طریق پسرده تلویزیون آشنا شد. شوهرش در یک فلم بنام ملت بازی میکرد .



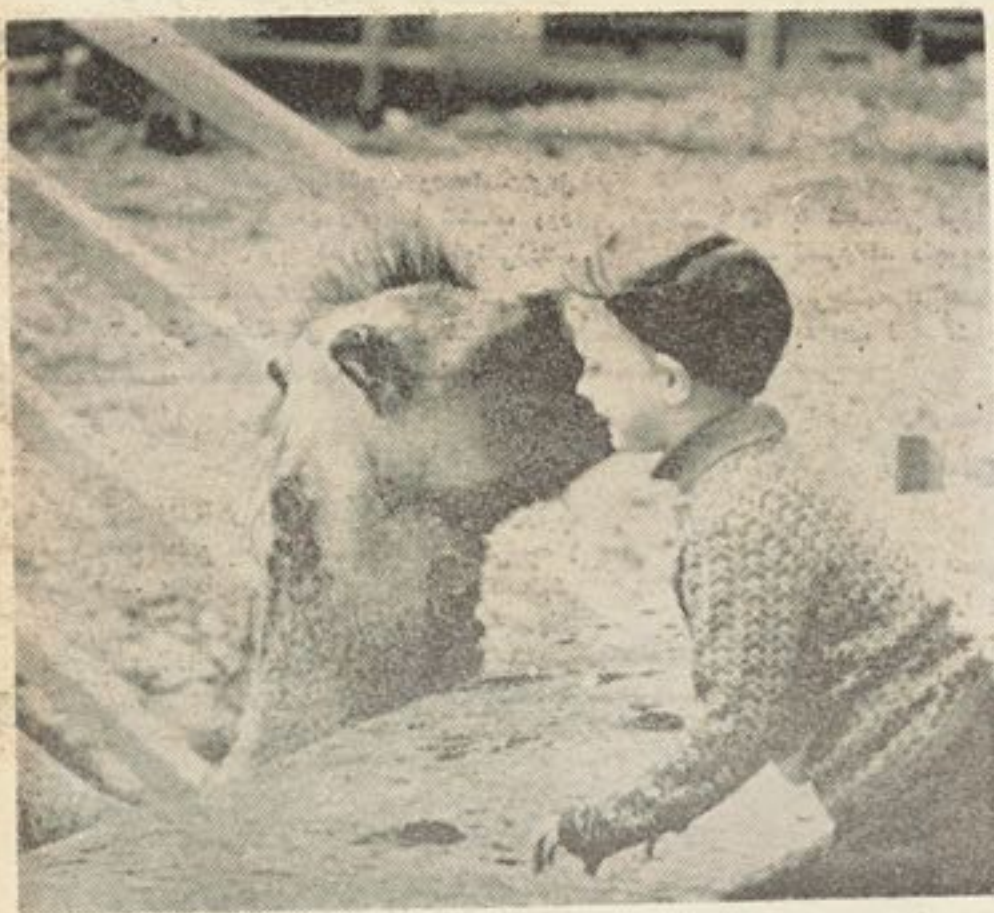
# معمای منظوم

## معمای منظوم

شاید گوینده این بیت، اصلاً فکر معما سازی به خاطرش خطور نکرده باشد، زیرا او در فکر بکار بردن صنعت تقریب بوده که از جمله صنایع شعری است و آن چنانست که شاعر الفاظ درونی را بر اسلوب عربی نظم و بیوند میدهد و خواننده گمان میکند که شعر عربی سروده است. مابین بیت او را که مانند یک بیت عربی جلوه میکند، درین هفته بعنوان معمای منظوم تقدیم میکنیم و از شما معنی آنرا میخواهیم باز هم تکرار میکنیم که اصل این کلمات درونی است ولی طرز جمله بندی به شیوه عربی میباشد.

ان الا ناگیر ساعت بعد ما سبوت  
واشر و رنت بعد ما کانت تراشیشا

## عکس جالب



گردن دوازی در حریم دیگران؟؟ استقبال از مهمان ناخوانده است

## توضیح

### در داستان تاریخی علیمشیر نوایی

در شماره ۴۸ این مجله یک بخش داستانی از چاپ بازمانده است. خوانندگان محترم برای اینکه تسلسل حوادث را بدرستی تعقیب کرده بتوانند، لطفاً پس از پاراگراف دوم صفحه ۲۸ شماره مذکور که با جمله (حاضرین از شدت خنده روی شکم های خود دست گذاشتند) ختم میشود، مطالعه منتشره درین شماره را دنبال نمایند و پایان آنرا که با گذاشتن سه ستاره نشانی میشود، با آغاز پاراگراف سوم صفحه مذکور یعنی (او پیرمردی فروتن و بی پیرایه است) متصل بخوانند.

## آیا این نویسنده معروف را می شناسید؟

برای اینکه او را بشناسید ذیلاً چند نکته در باره زندگی و آثارش به اطلاع شما میرسانیم!

- در سال ۱۹۱۵ میلادی در ترکیه متولد شده است.
- بعد از ختم دوره تحصیل، مسلک عسکری اختیار نموده و تا سال ۱۹۴۴ در خدمات عسکری شال بود.
- مدتی هم روزنامه فروشی، کتابفروشی و عکاسی میکرد.
- اما در حال حاضر شغلش نویسندگی است و در حدود هزار داستان کوتاه و تقریباً شصت جلد رومان نوشته است که اکثر آنها به چندین زبان و از آن جمله به زبانهای پشتو و دردی ترجمه شده است.
- چهار بار به دریافت جایزه طنز و کلامی نویسی از ممالک دیگر موفق شده است.
- باین نشانی هادیگر شناختنش مشکل نیست با وجود آن اگر نتوانستید اسم و شهرت او را بیدانید به شماره آینده مراجعه فرمایید.

## نود در نود

۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰
۹۰	۹۰	۹۰	۹۰

عدد (۶) و مضربهای آن تا (۵۴) را در این ۹ خانه بطوری قرار دهید که مجموع اعداد هر سه خانه چه افقی و چه عمودی و چه مایل (۹۰) بشود.

طرح کننده: نادیه شیفته

## جواب سوالات گذشته

پاسخ دهندگان این هفته که جواب سوالات را درست داده اند عبارتند از:

محبوب، بناغلو غلام صفدر راین، میر غلام حسین

هاشمی، علی اصغر عباس زاده، نور آقا محبوب،

مدنی کافقار، عبدالغفار سواد، سلیمان

عبدالباقی، سید اسدالله محبوب، غلام مصطفی

کتابفروش، محترمان فرزانه بصیرزاده، قمر

سلطان طلعتی، و بناغلی غلام نبی یعقوبیار،

امرالله سنگری، عبدالرحمن صلح.

چهار شخص معروف:

دوان رولان - ابوعلی سینا - سامرست موم ارتشمنس.

معمای منظوم:

اول شمع (ش) و میان چمن (م) و دامن نرگس

(س) و مجموع این سه حرف (شمس) است.

مؤلف کتاب:

نام کتاب زادالمسافرین و مصنف آن حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی است.



# قال حافظ

## شنبه

گفتم گنا یستی و مکرر نمی کنم  
۶- مراد دل ز تما شای باغ عالم چیست  
به دست مردم چشم از رخ تو گل چین  
۷- در ره منزل لیلی که خطر هاست دران  
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

ای بیخبر ز لذت شراب مدام ما  
۴- خیال خو صله بحر می یزیم هیبت  
چهاست در سر این قطره محال اندیش  
۵- تلقین و درس اهل نظریک اشارت است

۱- دلم زحلقة زلفش به جان خرید آشوب  
چه سود دید ندانم که این تجارت کرد  
۲- مرا و سرو چمن را زدل بسرد آرام  
زمانه تالصب نوکس و قبیای تو بست  
۳- ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

## یکشنبه

غم اغیار مغور تا نکنی نسا شادم  
۶- می خواه و گل افشان کن از دهر چه میجویی  
این گفت سحر که گل بلبل توجه میگوید ؟  
۷- در اوج نسا زو نعمتی ای آفتاب حسن  
یا رب مباد تابه قیامت زوال تو

من آن نیم که ازین عشقبازی آیم باز  
۴- در بیابان طلب گرچه زهر سو خطر نیست  
می رود حافظ بیدل به تو لای تو خوش -  
۵- یار بیگانه مشو تا تبری از خویشم

۱- زیر بارند درختان که تعلق دارند  
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد  
۲- ترک درویش مگیر از نبود سیم و زوش  
در نعمت سیم شمار اشک و درخش رازرگیر  
۳- اگر چه حسن تو از عشق غیر مستغنی است

## دوشنبه

جای دلپای عزیز است به هم بر مژنش  
۶- گرم از سر زنش مدعیان اندیشم  
شیوه مستی و رندی سرود از پیشم  
۷- به رحمت سر زلف تو وانقم ورنه  
کشش چون بود از آن سو چه سود کوشیدن

که با شکستگی ارزد به صد هزار درست  
۴- ز سرو قد دلجویت مکن محروم چشمم را  
بدین سرچشمه اش بنشان که خوش آبی روان دارد  
۵- به ادب نافه کشایی کن از آن زلف سیاه

۱- طریق عشق بر آشوب و فتنه است ای دل  
بیفتد آنکه درین راه بسا شتاب رود  
۲- در بیابان گریه شوق کعبه خواهی زد قدم  
سر زنسیا مگر کند خار مغیلان غم مغور  
۳- بکن معامله ای وین دل شکسته بخر

## سه شنبه

ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد  
۶- بگرفت کار حسنت چون عشق من کهالی  
خوش باش زانکه نبود این هر دورا زوالی  
۷- خوش چمنی است عارفانست خاصه که در بهار حسن  
حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو

به بساد دار محبان بساد پیما را  
۴- هر سر موی مرا بانو هزاران گار است  
ما کجاییم و ملا متگر بیکار کجا ست ؟  
۵- صبا بر آن سر زلف ، اردل مرا بینی

۱- زلف در دست صبا گوش بفرمان رقیب  
این چنین با همه در ساخته ای یعنی چه ؟  
۲- می دادم چون صافی و صوفی می کنند پیش  
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی  
۳- چو با حبيب نشینی و باده پیما یسی

## چهارشنبه

بهر آسایش این دیده خونبار بسیار  
۶- کس نیارد بر او دم زند از قصه ما  
مگرش بساد صبا گوش گذاری بکند  
۷- در طریقت رنجش خاطر نباشد ، می یار  
هر گدورت راکه بینی چون صفایی رفت رفت

گو بر فرود مشعله صبحگاه از او  
۴- منم مکن ز عشق وی ای مفتی زمان  
معذور دارم که تو او را ندیده ای  
۵- گردی از رهگذر دوست به گوری رقیب

۱- ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز  
فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری  
۲- آنکه فکرش گره از کار جهان بکشاید  
گو در این نکته بفرما نظری بهتر ازین  
۳- ساقی چراغ می به ره آفتاب دار

## پنجشنبه

هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن  
۶- هر که خواهد که جوحافظ نشود سرگردان  
دل به خوبان ندهد وز پی ایشان نرود  
۷- ساقی بیاکه یار زوخ پرده بر گرفت  
کار چراغ خلصو تیان بساز در گرفت

که من این ظن به رقیبان تو هرگز نسیرم  
۴- حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار  
کار ناکرده چه امید عطاسی داری  
۵- پیران سخن ز تجربه گویند کلمت

۱- در دم نهفته به ز طبیبان مدعی  
باشد که از خزانه غیبم دوا کنند  
۲- به درد عشق بساز و خموش کن حافظ  
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول  
۳- دلبرا بنده نوازیت که آموخت بگو

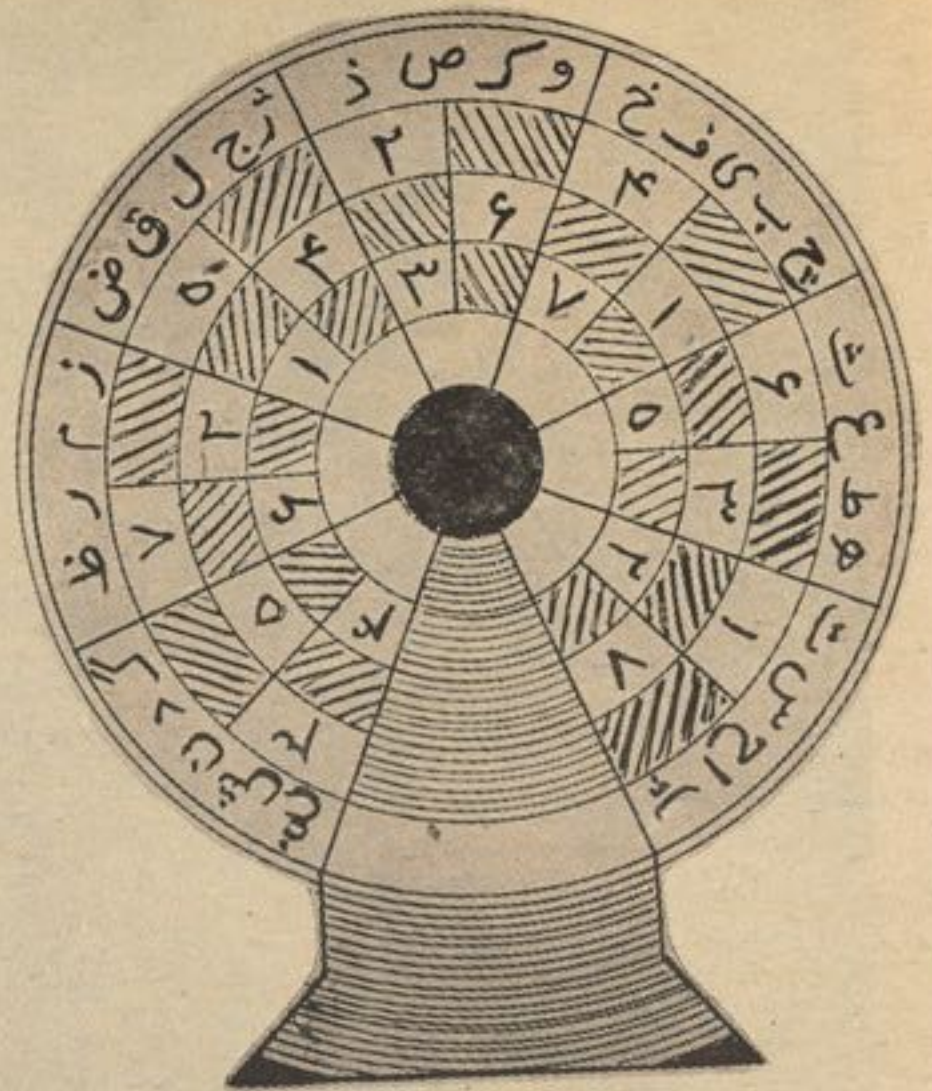
## جمعه

خواجه آنست که باشد غم خد متگارش  
۶- سخن درست بگویم نمی توانم دید  
که می خوردند حریفان و من نظاره کنم  
۷- حافظ وصال می طلبید ازوه بهما  
یارب دعای خسته د لان مستجاب کن -

بود که بر تو نوری به پام ما افتد ؟  
۴- عالیت می طلبید خاطر ام بگذارند  
عجزه شوخش و آن طوره طرار دگر  
۵- دلر بایی همه آن نیست که عاشق بکشند

۱- مستی به چشم شاهد دلیندا خوش است  
زائرو سیرده اند به مستی زمام ما  
۲- از آن به دیر مغام عزیز میدا رند  
که آنش که نمیرد همیشه در دل ماست  
۳- شبی که ماه مراد از افق شود طالع





ترتیب از: ص، به، ثام

خوانند گمان گرامی !

در هر روز از هفته که میخواهید فال بگیرید به تصویر بالا توجه نموده یک حرف از حروف نام خود را انتخاب کنید و آنرا از دایره بزرگ پیدا نمایید. (فرق نمی کند که حرف اول باشد یا دوم باشد یا سیم یا چهارم). در زیر همان حرف مثلی قرار دارد که دارای خانه های سفید و سیاه میباشد و در داخل خانه های سفید آن سه عدد ثبت شده است از آن سه عدد هر کدام را که دلخواه شماست انتخاب کنید و آنگاه به همان شماره در زیر نام همان روز از هفته مراجعه کنید و جواب خود را از زبان حافظ شیرین سخن دریافت نمایید. مثلاً روز یکشنبه حرف چهارم خود را که میم است انتخاب و از جمله سه عددی که در زیر قوس مربوطه به این حرف دیده میشود عدد «۷» را اختیار نموده اید. باید به بیت مربوط به روز یکشنبه در صفحه فال حافظ مراجعه کنید.

بقیه صفحه ۲۵

## عاشیر نوایی

نوایی در برابر هر یک از اعمال ناروای دشمنان که بر ضد منافع دولت و مردم انجام داده میشود، بشدت ابراز تنفر و خصومت مینماید. دشمنان با اینکه مجبور بودند بانوایی حساب خود را تصفه نمایند، باز هم میکوشیدند شمشیر شکسته خویش را بر زمین نیندازند. روزی نوایی بعد از یک برخورد شدید با مجتهدین روی مسایل مربوط به مالیات، نزد حسین باقر رفت. سلطان او را مانند همیشه با لطف و مهربانی پذیرفت. شاعر تمام کارهای پلیدی را که بنام خاقان انجام داده میشد مفصلاً توضیح نمود و مشوره داد تا جای زخم لبل از آنکه ناسور گردد بریده شود. حسین باقر با سخنان او را بدقت شنید اما با گفته های نامشخص در مورد اینکه باید عده ای مورد

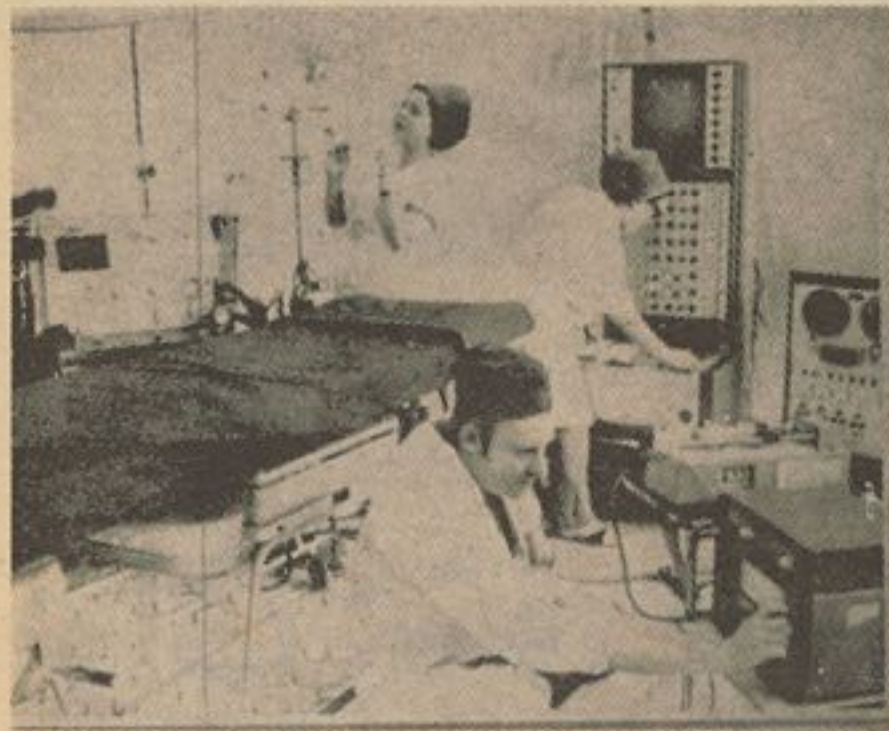
باز پرس فرار گیرند. و اما نباید مایه آزار خاطر عده ای دیگر گردید، اکتفا کرد و از جابر خاسته نوایی را به محفل باده گساری دعوت کرد. نوایی معذرت خواست و پس از وداعی خشک از سرای خارج شده، بسوی (سرخیا بان) راند و در نزد مزار سعدالدین کاسفری که در میان انبوه درختان درسگوتی عمیق فرورفته بود و بادهای خنک از خلال درختانش عبور میکرد، از اسب فرود آمد. به محض دق الباب خدمتکار آشنا بیرون آمده جلو اسب وارد دست گرفت. نوایی به خانه پستی که باد دریاچه در نهایت حویلی بیرون واقع بود و کمتر مورد توجه قرار میگرفت، قدم نهاد. پیر مردی در حدود شصت ساله که هنوز نشیط و استوار بنظر میرسید، بدون توجه به اعتراض نوایی از جا برخاست

شماره ۵۰

## آیامی توان از مرض سرطان ...

سرطان از آن بروز مینماید رو برو است و آن عبارت از دود بنزین و مواد کاربونیکی است که از اثر فعالیت وسایط نقلیه و فعالیت کارخانجات بوجود می آید و هوارا مکرر میسازد بدیسی است که در اثر تنفس چنین هوای آلوده یکنوع سرطان مخصوص بوجود می آید و تعداد سلول های سرطان متناسب به درجه کثافت هوا میباشد. موادیکه در اثر فعالیت وسایط خاصاً در چهارراهی ها، ایستگاه های موتورها به وجود می آید خیلی زیاد بوده و تنفس چنین هوا خیلی مضر و خطرناک محسوب میگردد به این لحاظ در ممالک پیشرفته جهان در ساختمان شهرها زیادتر از راهروهای زیرزمینی استفاده میکنند تا از این خطر محفوظ باشند. همچنان در کاربراتور موتورها از فلترهای مخصوص استفاده میکنند تا زیادتر هوارا کثیف نسازد. همچنان جهت اینکه از بوجود آمدن مسوادم کاربنی جلوگیری نمایند برای گرم کردن مرکز گرمی ها و بخت و یزها از گاز استفاده می کنند. برای اینکه محلات مسکون از دود فابریکات و شیوع سرطان در امان باشند اکثراً کتوشش میشود که فابریکات و کارخانجات از این محلات اکثر کوشش میشود که سرگارا نیز از این بعد از بتون آره بسازند زیرا سرگارا های غیر چون مواد کار بونی دارد باعث تولید

سلولهای سرطان شده میتواند. در جاپان در تمام مراکز صنعتی و سرگارا دستگاه های مخصوص فلتر دار نصب گردیده تا هوای کثیف را تصفیه کند. امروز در تمام ممالک برای حفظ سلامتی مردم وسایل زیاد بکار انداخته شده تا صحت مردم را از مرض خطرناک سرطان وقایه نمایند. ارقام دیگری نیز موجود است که برای نشو و نما و تولید مرض سرطان خیلی کمک مینماید. چنین معلوم گردیده که اگر شخصی در طول ۲۵ سال هر روز ده عدد سگرت دود کند امکان پیدایش سرطان در وجودش یازده بار زیادتر نسبت به شخص است که سگرت نمی کشد. اگر روزانه ۲۰ تا ۳۰ یا زیادتر از آن در یک روز سگرت کشیده شود این امکان به ۲۲ تا ۲۵ مرتبه زیاد میشود. تنها کشیدن سگرت یا پیدایش مواد کاربونیکی باعث یا عامل پیدایش سرطان نیست بلکه هزارها عامل دیگریست که تا حال کشف نشده. همچنان از دید تلفات از ناحیه سرطان در بین اشخاص فربه و چاق زیادتر است. موفقیت عمده برای جلوگیری از مرض سرطان به خود انسانهاست که در خوردن غذا، کشیدن سگرت و دیگر مسایل زیاد روی نکنند و همیشه از رژیم های سیورتی استفاده کنند.



برای تشخیص حجیرات و سلول های سرطان در مسایل الکترونی استفاده میشود.

نه تنها عموم علماء شعرا، اکابر و اعیان مملکت، حتی سلاطین، شهبازگان نیز بوی تقرب میجستند و با اخلاص و ارادت در برابرش خم میشدند. حالا هدف خدیجه بیگم برای پروانه چسی کاملاً روشن شده بود. او خنده گنان گفت: فرزند فرمانروا به کشور و سپاه فرزند درویش به خانقاه نیازمند است!

(باقی دارد)





سیدونی از تشناب کردن دو روز در هفته رضوئیت ندارد مگر بامن : چه آدم شناسی اوزاب می ترسد و آب بازی را یاد ندارد .

## برای عشق يك طفل گوريلا . . .

از پاری مج بقلم کلود رئیس کمیته حمایه گوریلا ها

مترجم محمد قسیم عثمانی

تاریخچه ایست تحت تصاویر که کلود «تک» از سه سال به این طرف چوچه گوریلا را به اسم سیدونی مانند طفل خودش تربیه میکنند : يك خانمك خورد سیاه پانزده روزه را تصور کنید که در بین يك قطی گك خورد قطعی جا گرفته باشد مشتم های کوچکش کنار های قطی را محکم می فشرد . کله طفلانه اش به اندازه ای کوچک بود که به مشکل قیافه عجیب گوریلا را شناختم اینطور پر خورد اول من با «سیدونی» اتفاق افتید .

بفرزندی گرفتن يك چو چله گوریلا از طرف مدیر يك باغ وحش مسئولیت بزرگ و قلبی می باشد چه گوریلا ها والدین بسیار مهربان

ژوندون

صفحه ۵۰





و دقیق‌اند . چنگالهای قوی آنها  
تیر های بزرگ لا ری ها را که  
برای ساعت تیری آنها گذارده شده  
است به آسانی خم می دهند در حالی  
که باطفلك خویش جقدر ملایم و  
مهربانند .

در وقت تولدی طفلك گوریلا  
يك ونیم کیلو وزن داشت آنقدر  
ضعیف بود که يك ذکام عادی یا  
ناراحتی جزوی امعاء سیدونی را از  
خود ببرد . مگر وی از عشق و علاقه  
پدر و مادر خوانده خویش به اندازه  
عشق میرائی خویش مهربانی نمی  
بیند از غم و غصه هلاک شده و برای  
خوابیدن ، سیدونی گرمی يك قلبی را  
باید در پهلوئی خویش احساس نماید  
که پاره اش که برای دو شب اول بکار  
رفته است هنوز در اطاقم است مگر  
شب سوم دفعتا باهراس بیدار شده  
و قیاس کردم که خرسک نمدی ایام  
طفولیتم را در آغوش دارم . سیدونی  
در بستر آمد و در بغلم جا گرفته  
بود ، وی را آهسته به گهواره اش  
بردم مگر طفلك بیدار شده ، وحشت  
سرا پایش را گرفت . روی زمین  
نشسته و به فریاد آغاز نمود که به  
خیالم تا آن زمان کلمه فریاد راشنیده  
اما احساس نکرده بودم . بعداً خشم  
سرا پایش را گرفته دست و پا زدن  
آغاز ، چهره خویش را پرت و با مشت  
روی گوشه های خویش زدن گرفت  
بالاخره روی زمین افتاده و همان جا  
قرار گرفت .

هنگامی که خود را خم کرده و می  
خواستم بگیرم ، جستی زده و  
دست هایش را بگردنم حلقه داد اولین  
بر خوردم بايك گوریلا خاتمه یافته  
و از رفتار خود پشیمان بودم .

هر گاه می خواهم جانی بروم وی  
موضوع را قبلا درك کرده و در هر طرف  
دنبالم میکند .

بالاخره سیدونی موفق شد تا در  
طول سه سال ازمن پدری جور کند  
که شريك تمامی ناراحتی هایش کردم  
که دوستی وی مرا دوست هم نژادانش  
گردانیده بالاخره محبت سیدونی بود  
که بنده به حیث رئیس اتحادیه نجات  
گوریلا ها انتخاب گردیدم .

لطفا ورق بزنید

سیدونی خیلی محتاط بنظر میرسد مگر  
زمانی که وی تحت نظارت گرفته شود خود را  
بایات روی اتاق می لغزاند .





در بستر خوابش تا ساعت نه صبح به مثال يك طفل خورد، می خوابید و بعضا در بستر با چشمان باز آرام می گیرد، خیلی خواب می بیند و اکثر اوقات خواب تقلید صدا ها را به زبان می آورد. در یازده ماهگی با شیرده و لسی (بیاتریس) رژیم ولی عبارت از شیر و شوربای ترگاری درین سن به چارپا حرکت می کند. نیکول معلم وی توالتش را اجرا می کند. سید ونی مالش آب کلونیا را در چهره اش خیلی بدهیستند، در بین العاری چندین جوهر لباس و یک لباس خواب دارد مگر با آنهمه از احتیاط کار گرفته برایش يك نیکر پلاستیکی نیز می پوشانند.



در میزبان با خانم الیزابت و من، نان می خورد و از فاشق و پنجه بعد از عمرش ماهگی استفاده می کند، ولی صد صد خوراکی باب نباتی را استعمال می کند اما یک شوق فراوان به خوردن ماست نیز دارد. تجربه عکس العمل در مقابل لوازم بازی تربیوی. فی الفور دریافت که اجزاء باید با هم ملحق شوند. ولی توجه قابل تغییر از خود نشان میدهد، از پنج دقیقه الی یک ساعت، با ازدیاد سن سپورت ها ترجیح میدهد بایسکل سه عرابه ای گاز، و خیز و جست زدن مورد علاقه ای اوست. ولی دستها پیش به تناسب يك طفل هم سنش به طول يك لثت دراز تر می باشد. برایش همیشه پیراهن های آستین کوتاه می خرم ....



به جزء در سپورتهای زمستانی ولی در دیگر مواقع خنک خورنیست. يك بدهضمی خطرناک پروگرام سفر مارا در هم زد. او موفق به زدیدن شیرینی ها شده بود، اسپهال زیاد آب وجودش را کاملاً خلاص میگردوی رانزد. دکتور پردم - تزریق سیرم، تغذیه توسعه نزل تیوب، بالاخره صحت یاب گردید.





به مثال تمام دخترک های کوچک، ولی پدرخوش را ترجیح میدهد از جمله بیگانه گمان، خانم ها توجه اش را زیاد جلب می نماید، او که از گدی هانفرت دارد، باموها و زیورات خانم ها بازی می کند. در سن دوسالگی وی را عادت دادن تا در بستر غلیظه بخوابد مگر او هنوز هم نمی خوابد تا زمانیکه من دستش را در دستم نداشته باشم. تمام بیگانه ها ولی را عضو فامیلش قیاس می کند: اینجا کاترین دخترک کاتب شعبه ام.



عقب کیک دومین سالگیره اش، خیلی مؤدب است. ابتداء جرات دست زدن را نداشت مگر هنگامی که کیک را پاره کردیم یک چارموش را نوش جان کرد. دور سرولی برای سنش نور مال است، برعکس متبانی سادی ها، هنگامی که خود را در آینه می بیند. عقب آینه را برای دریافت حیوان داخل را نمی پالد. در لباسهای خود خیلی جذاب معلوم می شد. مگر خرسک فوق را دقیقه از خود دور نمی کند وقتی خاموش می شود که من برایش میگویم: (خود را آرام بگیر.)



در پیراهن خواب خود، مقابل درخت نویل، ولی حیوانات مندی را با ذیروح یکی نمی شمرد. زنگ نیلفون به هیجان می آوردش اما زمانیکه من نیلفون را می گیرم وی گوتی فرعی را گرفته و صدای آشنایان خویش را می شناسد. ولی با ۲۵-۳۰ آواز های مختلف مفکوره خود را تفهیم می نماید. ابتداء ولسی با یات خویش هوا خوری می نمود مگر همگه مدرک استفاده آنرا دانست بعد از آن همیشه پاک بوده است به غیر از مواقعی که هراس مندی باشد.





احتیاج به مطالعه

خاطر ایجاد کند و برای خویشتن قدر و منزلت قابل شود ولی نباید این وضع منجر به لغزور گردد . دانستن احتیاجات روانی شخصی زابر آن میدارد که در معاشرت با دیگران زیرک و هوشیار باشد و بداند که دیگران هم همان نوع احتیاج که ما داریم دارند . و بکوشد که نسبت به حیثیت دیگران لطمه نزد و آسایش آنها را به مخاطره نیاندازد .



احتیاج به داشتن طفل

احتیاج به اطمینان خاطر ، احتیاج به مورد قبول قرار گرفتن ، احتیاج به مراوده با دیگران و غیره و احتیاجات دیگر روانی عبارتند از : احتیاج به تفریح ، احتیاج به استقلال و آزادی ، احتیاج به داشتن ثروت ، احتیاج به راحتی و آرامش فکر و غیره .



احتیاج به آرامش روحی



احتیاج به ورزش

## احتیاجات اصلی بشر و طرق ارضاء آنها

### روان شناسی جوانان

آنچه که درباره احتیاجات بشر گفته میشود مطالبی نیست که ماوشما از آنها بی خبر باشیم زیرا هر کس میداند که جسم برای بقا خود نیازمندیهای دارد که باید ارضا شوند . این احتیاج ها بطور خلاصه عبارتند از :  
غذاء ، آب ، هوا ، خواب ، دفع ، فعالیت ، حرارت ، تندرستی و غیره . ولی ممکن است آگاه نباشیم که تنها این احتیاجات جسمی و ارضاء آنها نیست که باعث دوام و موجودیت بشر است بلکه بشر برخی احتیاجات روانی دارد که خواه ناخواه باید ارضاء شوند . این احتیاجات عبارتند از :

# چهرانات

# چهرانات

## سینه را اما چیست؟

چشمان مان بفاصله چند سانتی متر دور از فم به سیستم سینه را ما نمایش داده شد . هم قرار گرفته و هر وقت منظره را تماشا میکنیم این فم بوسیله کمره های فم برداری در حقیقت دو تصویر از آن منظره و از دوزاویه مخصوص که دارای سه عدسیه که هر یک مختلف می بینیم و آنچه را که با چشم راست می بینیم با چشم چپ فرق دارد . اگر آنچه را که با چشم چپ می بینیم و اگر ممکن باشد در فم برداری از این اصل استفاده شود ، تصویری که روی پرده ظاهر میشود دارای عمق خواهد بود . نظریه همین مقوله فم برداری بشکل (سینه را ما) پیدا شد و بار اول در آمریکا اولین



موتور جالب

این موتور جالب در انگلستان ساخته شده و دارای شش دروازه میباشد . طول موتور مذکور که به پنج متر و چهار سانتی میرسد حاوی ۹ سیل و یک انترفون جهت برقرار نگه داشتن رابطه میان دریاور و راکبین میباشد .

## رسالت تاریخی جوانان در نظم جمهوری

نوشته ر: اشعه

پیروزی افغانستان تحت رهبری بشاغلی محمد داؤد بادردگ دوست حقایق تاریخی به یقین با ادامه منطقی رسالت و وظایف جوانان ما از عصرهای طی شده تاریخ بوده که تاکنون در جهت ارتقا و ترقی در تحکیم رژیم جمهوری جوان مددگاران می کوشند . البته قابل یادآوریست که گذار از مراحل عقب مانده اجتماعی به مراحل پیشرفته و ارتقا در عرصه تاریخ با موانع و مشکلات عدیده ای مواجه میباشد که فقط با اتکا به نیروی آگاه جوانان در گذشته تسلسل منطقی پیروزی های امرنوبر کهنه را می رساند و آینده هم در چهره آگاهی های تاریخی در جهت پیروزمندی عقاید و نظریات پیشرونده از خود پیچیدگی ها و فراز و نشیب های دارد که باروجه از خود گذری و فداکاری جوانان در کار و بیکار روزانه فعالیت های عملی به نفع وطن که عمده ترین وظایف

بقیه در صفحه ۲۲



# چون سعی و آرزو مندی ما نمیتواند نقطه انجام داشته باشد دوام این همکاری از طرف همه افراد؛

## خاصه طبقه جوان کشور از تمنیات قلبی همه ماست و بدر یافتن آن امید قوی دارم

از بیانات رئیس دولت و صدرا عظم



همهنگی و هم فکری در بین خانواده خوشبختی می آورد .

### طرز و پیشبرد - زندگی

ممکن است بسیاری از مردم از طرز و شیوه زندگیان انتقاد نمایند و یا برعکس عده از مردم از طرز پیشبرد زندگیان خوششان آمده و از آن تقلید نمایند. بهرحال چه خوبست که زندگی انسان به نحوی باشد که دیگران از آن پیروی نموده و سر مشق برای آنها باشد. و این واضح است که هرکس زندگی خوب و آرامی را آرزو دارد اما چگونه میتوان که زندگی را با شرایط دست داشته به میل و خواسته خویش اعیار سازد؟ و کدام زندگی را خوب و ایده آل گفته میتوانیم ؟

زندگی ایده آل زمانی برآورده میشود که انسان متکی بخود باشد و از مشکلات تبراسد.

زندگی ایده آل آن زندگی



### این دوستان نوشته اند

بناغلی شرف الدین مامور هوایی ملکی و توریزم درباره مصارف بیجا مطلبی نوشته اند که يك قسمت از مضمون شان اینست: (...قلت مواد غذایی، مواد سوخت و دیگر مواد اولیه که امروز در جهان محسوس است مشکلاتی برای جوامع مختلف خلق نموده است ... با صرفه جویی و اقتصاد ممکن است تا اندازه ازین مشکل نجات یافت ...)

بناغلی همایون افروز درباره جوانان و شجاعت نوشته است: (... يك جوان باید بداند که چطور می تواند رفتار خود را در برابر اجتماع طوری اعیار سازد که شایسته يك جوان است ...)

بناغلی عبدالرحمن (حکیمی) از مطبعه دولتی درباره نقش جوانان در پیشبرد مملکت نوشته است: (... جوانان بحث نیروی پیشواز میتوانند در بسیاری از امور مملکت جهت پیشبرد وضع اقتصادی و اجتماعی سهم فعالانه بگیرند...)

بناغلی صالح محمد «هجرا» نوشته است: (... مجادله علیه خرافات و بیسوادی وظیفه هر جوان است ...)

بناغلی عبدالرحیم افغانیار معلم صنف ۱۲ لیسه حبیبیه مضمونی تحت عنوان جوانان و مسئولیت های آن نوشته است: (... در نظام مترقی جمهوریت وظیفه هر جوان است تا به مسئولیت خویش متوجه باشد ...)



بناغلی صالح محمد داؤد



بناغلی همایون افروز



بناغلی صالح محمد هجرا



بناغلی عبدالرحمن حکیمی



# ازدوستان

(از فضل هادی محصل طب)

## ماه لب بام

خال او خانه زلف او دام است	گر همتگونه حاصل از کام است
و آنچه گفتیم معنا نام است	آنچه او آرزو ست تا پیداست
عشق من پادشاه لب من جام است	پادشاه و جام دیگرم نبوده
شعر من پخته شعر تو خام است	گفته شعر مرا مگو دیگر
که در آغاز هم سرانجام است	من ندانم شروع و فرجامی
زمن اینگونه مطلب و کام است	من بقا جویم از جهان فنا
سایه پخته عقل ها خام است	گر قضاوت برنگت محض آید
ماه روی تو بر لب بام است	ناظر جلوه بلند تو ام
چه از این گمرو فار ایام است	دل که در بند تار زلفی نیست

به کس آهوی چشم او (هادی)  
 رام کسی میشود که نارام است

از محمد کریم (واکل)

## «سکوت»

قله های دور دست گوهسار  
 گشت خولین از شمع آفتاب  
 ابر های سرخ رنگ در آسمان  
 می کشیدند خط بدور مهتاب

...

شب سیه کرد کند گردون را  
 ماهتاب تیره گون آمد پدید  
 در میان دره های دور دست  
 شد صدای آن سکوت شب دریده

...

دخترک ناگه نگاه کرد سوی من  
 شد لرزان قامت موزون او  
 عکس مهتاب از میان جوی ما  
 کرد روشن چهره گلگون او

...

لاله نرد در میان گوهسار  
 نقش می بست در سکوت دره ها  
 مهتاب باطراوش های خود  
 سیر میکردش بروی دشت ما

...

باد های خوشگوار لبه شب  
 میوزید اندر میان لاله ها  
 دختران روستالی مست و شاد  
 کوزه بر سر در کنار جوی ما

...

چهره گلگون او چون شکفت  
 گفتمش نیست آکه کسی زین راز ما  
 گفت مهتاب تیره گون شد باخبر  
 زین همه راز و بلند آواز ما

از: شاه امیر (فروغ)

## غربت

کلان پوشیده صحرا	کلاغ شادو بی پروا، میکشاید بال قبری سوی
طبیعت خفته همچون مردمان آرام	جفتش میکند پرواز
در آغوش سکوت گنگ و مرگه المذا	و آنسو خسته و گلبا .
وباد این وحشی سر مست و بی آرام	تک مسافر می رود سولی
به روی سینه صحرا و کوه و دره و دریا	وروی شانه او
اسب سر گش می دهد جولان ...	گنده چوب سخت سنگین است
و آنجا در میان دره دلننگه	آه چه گویم ای برادر
ز روی شانه پر برف	زلهگی این است .



# بيلتون

مینی می وکینی دنن پوستکی  
بيلتانه وسوم ، لکه وچ دکسی  
مرنگ دی که ژواک دی بکینی به رنگم  
اوس به پری نه پنم ستا درتگی  
«حسین»



# د زلفو مار

چی دزلفو سیه مار په رخسار پوریدی  
دعرق ددانو درله بیهه رپریدی  
گویا صبح دقیامت شوه هسی شوریدی  
چی خپل تیغ لکه خورشید په خرڅ کېریدی  
«کاکم خان شیدا»

متصدی : زهس

ادبی توتنه:

## زما وستامینه

هو ! هغه ورځی تیری شوی ، چی دواړه به د یوی پاکي مینی په فضا کی یویل ته سره  
مغانخ ناست وو ،  
دواړو به په مینه مینه یویل ته گتل ،  
دواړه به د یویل په دیدن نه مریدو .  
کله به چی یوله بله سره جلاکیدو ، نو داجلاکیدو ، به هسی عارضی جسمی بیلتون وو ،  
او ددواړو په زړونو کی به لیونی مینی به خپو وی !  
خوا ! یوه ورځ دی ناخپه اود توقع پر خلاف به دی سیخلی مینه ..... توروته ولگول ،  
اوله هماغی ورځی د بیلتون تندی او زورونکی سیلی دی نری درزته لاروموند له .  
اخ ! کاشکی هغه ورځ نه وای راغلی ، اوه ! دا هغه ورځ وه چی زما په ټولو پاکو ارزو گانو  
وارمازونونی ، لکه دتوری شپې وژی خپری گپری .  
اوله هماغی ورځی وروسته ، چی می ته په یادشی ، نوسملاسی می ورسره مغزوکی دالتنی  
هررا وگرځی :

مادقیامت ته لرله

تارانه واخیستل په دی دنیا لاسونه

غیشی

لر غونسی ادب:

## دناز خبری

جانم ولی می سیخه به اور دسری  
درقیب سره چی گری دناز خبری  
خود په خوددی دهجران له غمه مریسم  
نرناحق ته په خه بولی لبتگری  
سپین غامبونه دی به خوله کی هسی زب کا  
نشته زیبدا هسی شان دمرغلری  
ماهغه ساعت خپل خان پر مریوشمارکه  
چی رقیب ته شوی زردی له مانه لری  
ورقیب و ته دعیو جام په لاس وری  
خواد عاشقونه دزهرو پیاله نفری  
هسی خونندی دی داشنا دسرو لبانو  
چی تری هخدی همگی شپد وشگری  
عبد ددوولسمی پیری شاعر

## مینه

مینه آشنالی ده سرو لمبو سره  
سوو، لوو سر یکو اوسیلو سره  
سترگوته چی وگورمه غلی شم  
بعث لیوتوب دی لیونو سره  
شمعی که خوب دغلی اوده شه ته  
زه به مشغو لیرم اندیشنوسره  
بیادی جوړ بیلتونه رابلیلی دی  
توری اوږدی شپې له شو گپرو سره  
خیال چی دیار راشی قرار وتبشی  
داسی خو خولانه گری میلمنو سره  
خوبه لږ راجوخت شه درته خو است گپره  
ولی هسی خپل گوی لیمو سره  
«مفتون»

گرځی ادب :

## بابو لالی

خوری سره شوه سره غرمه شوه  
لاری ژر ژر جوړوید  
نن بیادرباندی شپه شوه  
خوری سره شوه سره غرمه شوه  
ناوکی مویه لاس راکه  
تربینولاندی مو مخکسره شوه  
خوری ورا راغله پرغولی  
پرغولی را خپره شوه  
دغری ترزبه پوری

اولسمی ادب :

## شوخی

کی نظرمی شپه سترگو تاز په تاز شوخی  
باسی سترگی له هرچانه په پیوار شوخی  
دمخ حسن نی شنبلی چمن کی وچ کرل  
سوزوی دخلکو زړونه په دی نار شوخی  
چری زلفی نسیم کیننه پورته بیایی  
ته واوخویم ددنگو غرو بشامار شوخی  
هخ ملهم می په ټپولو اغیزنه کا  
په ماهسی جاری گری دی خپل یار شوخی  
محمد حسن سیماپ دخاخو اولسی شاعر



## لمستی ستوگی

گلی ! خه چادودی ستا په سترگو خوبولو کی  
زړه دی رانه یوو په خوړو خوړکتلو کی  
سترگی دی نرگس که دشرابو کاسی وپولم  
رنگ خمارنی نسته نه په میو نه به مگلو کی  
گل دی له رخساره به گلشن کی شرمنده بیکاری  
حسن دی دلسوز نفی خپری گری په بلبلو کی  
تودنظردی تل لکه شپباز دزړونو بشکار گوی  
کینسوته مرغی دزړه می ستا به سرو منگولو کی  
مینه دی دیوه دما دژوندزه نی پتنگ بیه  
عمری لوگی سو جوړ لیدلو ، سوخا بیلو کی  
ستادستو سترگو شوخی کانه می الهامونه سی  
زیری تری رنگین رنگین خیالوته په غزلو کی  
عنایت الله محرابسی



# کشوری در قارۀ سیاه



زنان الجزایری دارای موهای سیاه درشت و جلد گندمی می‌باشند  
 پنجشنبه روز بازار مردان مجلس بالیاس و تنگی سفیدی خود را بی‌بازار رسانیده دامنه خرید و فروش تانزدیکی کوه معروف جبل امور برسد. از اموال مهم این بازار قالین و بشم، از سبزیجات گلپی و از میوه جات آن انگور معروف و وافر است.

در الجزایر زمین داران و مالکین زیاد اکثرًا صحنه از بازی های محلی مردم الجزایر

شهر مزابوشکل دیگری بخود داشته از شهر های ساحل بحیره مدیترانه فرق فاحشی دارد این شهر خشک و سوزان در میان ریگستانها و بیابان قرار گرفته یکی از جمله پانزدهمین ولایات الجزایر محسوب میشود که دارای نخلستانهای قشنگ و زیبا می باشد خرما از پیداوار عمومی این شهر است اکنون از ۷۰-۸۰ هزار نفر درین شهر زندگی می‌کنند در حالیکه ۷۰۰ سال قبل جمعیت آن به ۱۰۰ هزار میرسید. اکثر مردم شهر زارع بوده و از طرف دیگر تجارت پیشه عمومی مردم این شهر بوده با کاروانهای خویش تجارت خود را تا اروپا و مصر می‌رسانند.

قسمت بیشتر ساحه الجزایر را صحرای خشک و سوزانی تشکیل داده است این صحرا که بنام (صحرای اعظم) معروف است از معروفترین صحرای جهان بشمار میرود ۲۰۳ حصه آنرا سنگلاخ های خشک دربر می‌گیرد در بعضی حصص این صحرا نخلستانهای خرما وجود دارد. یگانه وسیله ترانسپورتی این محل را شتر تشکیل میدهد در شمال صحرای مذکور بعضی قسمت ها از سطح بحر پایین تر واقع شده دارای آب فوق العاده شور میباشد و از نگاه زراعت قابل استفاده نیست از چندین سال باین طرف پلانی موجود است تا از بحیره مدیترانه کانالی کشیده و شط ملخیر الجزایر آب را جاری ساخت چون سطح زمین مذکور ۳۰ متر از بحر پایین تر واقعست از اینرو در ختم کانال بتدریج آبی باقوه بلندی تعمیر میگردد بعد از پاک و فلتر کردن آب از نمک میتوان آنرا جهت آبیاری آماده ساخت.

اهالی صحرا را کوچی ها تشکیل داده که

در شهر هازندگی می‌کنند آنها صرف جهت اخذ حاصلات خود از دهقانان که زمین های شانرا اجاره گرفته اند بالای زمین آمده و دیگر از هیچ چیزی واقف نیستند بالاخره در ۸ نوامبر ۱۹۷۱ ریفرم زراعتی و اراضی از طرف دولت جمهوری رویکار شد.

الجزایر امروزی میخواهد معارف راهبردی صنایع انکشاف داده و تا سال ۱۹۷۶ تمام جوانان بین سنین ۶-۱۴ حتما در مکاتب شامل شوند تا بسوادی از مملکت ریشه کن گردد.

الجزایر بیا جای خوشگوار و شیرینی بانی در هر خانه آن دیده میشود. خانه های شهرگینه تنگ و تاریک بوده و کوجه هائیشی زیادی دارند در جاده ها امته، میوه جات و خوراکی ها بالای تکی ها و در غرفه ها دیده میشوند که هر کدام به آواز بلند جنسیت و قیمت اشیای خود را اعلام میکنند. در میان موترهای مدرن و جاده های قشنگ سلسله کاروان و حیوانات باربر آنها دیده میشوند همه عمارات سفید و براق ملی الجزایر بالای آن در اهتزاز است.

الجزایری ها دارای قدیانه، موهای سیاه درشت و جلد گندمی بوده زنان دارای روپوش و چادری سفیدی که تنها چشمان شان دیده میشود در خارج از منزل و بازار ها گشت و گذار می‌کنند در پهلوی آن لباس اروپایی نیز عمومیت داشته با جدیدترین مدروز آراسته و آرایش میشوند.

با کاروان شتر هزاران کیلومتر را طی و تجارت می‌کنند این مردمان دایما اسلحه با خود دارند جنگجویان ماهری می باشند که دارای جلد سیاه و اندام قوی می باشند.

تحقیقات و سروری صحرائی حیات ایشا تغییر داده جهت استخراج نفت سرکهای طولی احداث گردیده و ساحل را با صحرا وصل کرده اند استخراج نفت امکانات کار بیشتری بر سر اهالی صحرا پیدا کرده است و همچنین امکانات استفاده از آبهای تحت الارضی را پیش ساخته است. چاههای ارتزین در نخلستان حفر و مردم را بزراعت مشغول ساخته است مخصوصا در شمال شرق صحرا با بکار بردن این پلان باغهای خرما و سبزیجات بوجود آورده که تعداد درختان خرما به ۵ میلیون رسیده ۱۸ هزار تن خرما سالانه بخارج فرست میشود.

ریاست نخلستانهای الجزایر برای ۷ هزار نفر از اهالی این ناحیه دره فابریکه پاک کرده و بسته بندی خرما کار تهیه کرده اند و بر سر رفع بیکاری دولت به تاسیس فابریکهای صنعتی بیشتری اقدام کرده است.

در شب های مهتاب تماما الجزایری ها میرقصند این شب هادر الجزایر منظره خاص داشته و از شب ها خوش این سرزمین بشمار میرود. رقص ملی الجزایر خیلی زیاد است منجمله رقص شمشیر از معروفترین رقص های این کشور باستانی بشمار میرود لباسهای حریری و نفیس با رنگهای مرغوب و دوشیزگان مقبول بادسته های مردان بادستار و شلوار شمشیری بدست و برقص می‌پردازند.





# اینجا کلمه مرشد

## دانشنامه

رولف پستر  
مترجم ژرف بین

ما در بین کافه دور میزی نشسته بودیم. این شخص را هیچگاه نمی‌شناختم و سرسخن بامن باز کرد و خوان صحبت هموار نمود.

او با چنان کلمات غیر عادی و ماهرانه داخل صحبت شد که تا آن وقت در عمرم حتی تصورش را هم نکرده بودم. او راجع به دفلما سیون پاریس، سیون، سترانگو لاسیون، و دو پلیکا سیون سخن زد و با لایحه به آرامی روی مسایل بکلی عادی و معمولی و مفهوم گفتارش را لغزاند. از بیانش دهنم باز مانده بود. من حتی يك کلمه اش را نمی‌دانستم. ولی رفیق دانشمند که در کنار من نشسته بود آنقدر صحبتش را آتشین ساخته بود که حتی فراموش کرد لا اقل يك گیلان مشروب فرمایش کند.

ناگهان جناب شان تکانی خورد و چهره اش شکل ترسناکی به خود گرفت. این چه ماجرائی است که بر پا کرده‌ام، می‌گویم و می‌گویم و حتی راجع به پرگونی خودم نمی‌اندیشم. این دیگر غیر قابل عفو است، نه نه مطلقا غیر قابل عفو است...

پرسیدم: چه غیر قابل عفو است؟

چطور شما نشنیدید؟ به عوض اینکه استادشوم و برویم، همانطوریکه در همچو مواقع باید بکنم، به گیب گیر ماندم باشما به خورد و نوش برداختم و آنچه اساسی بود از یاد بردم... درحالیکه بکلی هوشی پرک معلوم می‌شد سرش را چندین بار تکان داده و به گفتارش ادامه داد. بلی، زندگی این چیزها را دارد، به صورت غیر منتظره انسان عاقل و تحصیل یافته این را پیدای کند که

اصلا صحبت کردن با آنها لذت بخش است و برق آسا همه چیز دنیا را به باد فراموشی میسپاری....

مردبانه داخل صحبت شدم: من هم در حصه خود با گفتارشما بکلی موافقم.

تبسمی کرد و با کمرونی خاص گفت: مهر بانی شماست. کلام شما بمن قوت قلب می‌بخشد و خودم را به تهلکه می‌اندازم که از شما سوال می‌کنیم، آنها سوالی که ممکن است هیچوقت دیگر به کسی ندهم... ازینکه بالاخره او را فهمیدم خوش شدم و پرسیدم.

مقصود شما چیست؟ یکبار دیگر خواهش میکنم که گستاخام را به دیده اغماض نگرید. و ادامه داد: لطفا بفرمائید شما در همین لحظه مسئولین تین هستند؟

از قعر دل بخود دشنام دادم. نه که این جانور حتی يك حمله را هم نمیتواند به زبان انسانیت بر زبان آورد. اما لازم بود که به همچو سوالی جوابی تهیه کرد. «سولودین تین» شاید لغتی باشد که به کرکتر و خصوصیات دیگر انسان ارتباط داشته باشد و یا شاید کدام چیز دیگری است از همین قماش. از همین لحاظ بود که شانه بالا انداختم و جواب دادم.

اوه بلی، کاملا. شش هایش را از باد خالی کرد و گفت:

چه انسان خو شبختی! شما بر من اعتراض نخواهید داشت اگر آنچه را مجبورم لباس عمل بپوشانم. با غرور خاص خودم جواب دادم: بلی، البته. او گیلان را سر کشید از جایش

بلند شد و دستم را فشرده و درحالیکه از مین دور میشد گفت:

خیلی ها متشکرم! شما واقعا انسان مهربانی هستید. امیدوارم که بزودی همدیگر را ببینیم. دیر مدتی مات و مبهوت در جایم میخکوب شدم و بالاخره از جایم برخاستم و به میز دیگری که عقب آن يك مرد مسن و معموری تنها نشسته بود نزد يك شنده احترام کارانه و خیلی و مودبانه پرسیدم:

معدرت می‌خواهم میخواستم چیزی از شما بپرسم فقط يك سوال میخواستم بپرسم شاید بدانید که «سولوین تین» چه معنی دارد؟ او با پیشانی باز جواب داد:

البته که می‌فهمم، سولوین تین عبارت از قدرت برداخت است به عبارته دیگر معنی آن با کلمات سواره اینست که آیا کنج جیبهای شما چیزی یا نیست میشود یا خیر؟ زبانم بند آمد ولی توانستم این کلمه را بگویم.

متشکرم. دو باره به میز خود برگشتم و کار سون را صدا زدم. درحالیکه پول گزافی به او برداختم دو باره به همسایه میز خویش نزد آن مرد مسن که تا هنوز سکوت خود را می‌جوشید رفتم و گفتم:

چقدر حسرت شما را می‌خورم فقط حالا می‌دانم که یادداشتن يك زبان خارجی چقدر دارای اهمیت است. معلوم میشود که شما زبان لاتین را در مکتب فرا گرفته اید؟

بد بختانه در مکتب یاد نکر فتم و بعضی آن در اثر ملاقات با همین هم صحبت شما که قبلا باشما دور يك میز نشسته بود دو هفته قبل این زبان را یاد گرفتم.



# اورپیدس

۴۸۰-۶۰۰ قبل

—المیلاد

اورپیدس در سن ۲۵ سالگی نخستین قصیده خود را نوشت، در عمر ۳۹ سالگی از طرف تمام مردم مفتخر باخذ يك جايزه شد.

اورپیدس هفتاد و چهار نمایشنامه و هفده تراژدی را تصنیف نمود که از آن جمله: (میدیا) (ایلی زینی) و (زن فنیقه ای) از معروفترین آثار او هستند.

چهره های ادبی اورپیدس همه مشخص باعلامت موثر عنعنوی هستند و از درجه ارباب انواع پالین آورده شده و مانند انسان آنروز گار

یونان، انسان معاصر او، جلوه گر شده اند. هیچ نمایشنامه نویسی قبل از اورپیدس، مانند او به بدبختی عمیق و متشنج، فقر، عشق و جنون، تصور نشده است.

(۱) « دروازه چشم های آب گرم» (ترمبولین) عبارت از يك کوتل باریک است که در نواحی مرکزی یونان واقع میباشد.

(۲) سه آفریننده تراژدی های یونان عبارتند از: ایشیلوس سو فوکلیس و اورپیدس. اینک کلامیک از این سه تن آفریننده های

یونانی هابعد از شکست شدیدی که در مقام (ترمبولین) (۱) دیدند ( در سال ۴۸۰ قبل از میلاد) برافروخته شدند و از همین جا حس آزادی و افتخار یونان بیدار شد و مردم آن سامان در نبرد بحری سالامیس به فتح قطعی و کاملی نایل آمدند.

در همین روز که پیروزی نصیب آنان شده بود بایستی اورپیدس، آخرین فرد سه تن از بزرگترین نمایشنامه نویسان یونان (۲) قدم بجهان گذاشته باشد.

او در خطرناکترین زمان نبردهای پارسی ها و عصر طلایی پریکلس نشو و نمایافت و این قرن طلایی همان دوره هایی میباشد که از فرهنگ و هنر زاده شده اند. علاوه بر آن در عصری که او پرورش یافت، یونان دستخوش ناآرامی ها و جنگ های سیاسی داخلی شده بود.

مانند تولد او، مرگ او هم سراسر معما می ورموز بود و در سفری که بصوب مقدونیه کرد، طوری که داستانی میگوید: پیکرش توسط سنگها پاره پاره گردید.

اورپیدس يك دشمن سر سخت شهرت و معروفیت کاذب نزد عوام الناس بود. شخصیتش از هر گونه عیبجویی و ایراد گیری بری، بنیان هستی او محکم و ناشناخته، حیانتش آرام، خویشتن ساکت و عاری از خوش مشربی بود. با اینهمه، بکمال عشق و علاقه در تجزیه عنوی عصر خود سهم بارزی گرفت.

او شجاعترین رهبر « جوانان عصری » به معنی واقعی کلمه بود و آشکارا سازگاری خود را با روحیه عصر جدید بیان نمود و با آمال و طرز تفکر های نسل های کهن به مقابله قیام کرد. او از متابعت عقیده کهن به ارباب انواع سرباز نافت و به اصطلاح پابندی او به موازین دینی سایر یونانیان شعیف و کم بود. و به همین جهت توانست نوبین در هنر، طرح کرد. او فقط يك چیز را می شناخت: انسان های عصر او، با اجتماعی که تساوی حقوق آنها در تمام ساحه ها تعیین شده و باغرایزی که از طبیعت بشری و خاکی آنها ناشی شده است و معضلات معنوی و روحی آنها.

یعنی عواطف و احساسات بشری، مهمترین چیز هائست که توجه این دراماتیسست ما را به خود جلب کرده بود.



تراژدی یا پیش آهنگان نمایشنامه نویسی یونان، بزرگتر و استاد تراست، کافیس (بقول سارتون) بگوئیم که درام های سوفوکلیس انسانی تر از نمایشنامه های ایشیلوس بود ولی آنچه اورپیدس نوشته پیش از نوشته های سوفوکلیس رنگ انسانی دارد. با وجود آن، نمایشوداین سه استاد بزرگ را طبقه بندی کرد.

ترجمه و نگارش: حسین هدی

## بلقیس ملکه سبا

در حدود ۹۵۵ قبل از میلاد



داستان ملکه سبا که از ملکه های اسرار آمیز تاریخ بشر است در قرآن کریم و تورات بتفصیل آمده است و این داستانی مذکور در هر دو کتاب آسمانی تقریباً یکسان است.

در قرآن مجید داستان ملکه سبا از آیه ۲۰ تا ۲۵ سوره نمل (بدون بردن نام) بشیوه صحبت از حضرت سلیمان و سپاه او آمده است. مفسران قرآن مجید که پیرامون این داستان با شباغ سخن گفته اند ذکر کرده اند که این ملکه «بلقیس» نام داشت و حضرت سلیمان او را بزنی گرفت و ازدواج شان مدت ۱۹ سال طول کشید.

قرار تحقیق حضرت سلیمان در دربار خویش از او پذیرایی شایانی نمود و بلقیس از اثر زیبایی سحر انگیز خویش سرودن «سرود سرودها» را باو

الهام کرد. این اثر از بدیعترین آثار انسانی در غزل سرا می و از شکارهای ادبی حضرت سلیمان شناخته میشود.

در «اولین کتاب سلاطین» تورات پیرامون سفر ملکه سبا در بار سلیمان چنین آمده است:

ملکه سبا اخباری از سلیمان حکیم شنید و با مو کبی عظیم به آتش حکمت او رفت و مقدار زیاد طلا و جواهرات و اشیای نفیسه و گرانبهارا بار شتران کرد و با خود بکشور سلیمان برد. حضرت سلیمان در دربار خود از او پذیرایی شایان کرد. بلقیس در زمینه حکمت از حضرت سلیمان پرسشهایی کرد و پاسخهای بی شمایی که برای فرو نشاندن عرش معرقتش مفید افتاد.

ملکه سبا پس از آزمایش حکمت سلیمان خانه ای را که او برای خدا ساخته بود و همچنین غذا ای سفره او و مجلس بندگان و خدمتگزاران و غذا پستان و شربت د هندگان و لباسهای ایشان را دید و قانع شد که آنچه درباره سلیمان و کشور او و جاه و مقام او شنیده بود راست است و از آن گذشته چه بسیار نکات دیگر و گفتنیها و دیدنیهای دیگر بود که کسی برای بلقیس درباره سلیمان نگفته بود و او خود رفت و بچشم خویش دید. ملکه سبا برای حضرت سلیمان دعا کرد که همواره سعادت مند و آسوده خاطر باشد و هدا یایی که با خود آورده بود با او تقدیم نمود و خدمتگزاران او را نیز انعام بسیار بخشید. حضرت سلیمان نیز لطف و کرم او را پاسخ داد. آنگاه آن ملکه زیبا از اوریشلیم بکشور خود باز گشت.

تحقیقات و تتبعات جدید و معاصر تاریخی نیز ملاقات ملکه سبا و سلیمان را تایید میکنند.

در کشور حبشه داستان ملکه سبا شکل دیگری بخود گرفته است. با اساس این روایت (بلقیس) نیز در



## قصه‌ای از غصه‌ها



خارج از منزل رو بروست و علتش را هم هرگز درک نکرده ام .  
 من ادعا نمی‌کنم که با دوستان و آشنایانش رفت و آمد نداشته باشد .  
 نمی‌خواهم که دوستانش وارد منزل دعوت نکند. نه بلکه می‌خواهم که شاد تر و خوشحالت‌تر از همیشه بینمش ، اما این عیش و عشرت و شبها بیدار خوابی کشیدن او را بکلی از من بی‌خبر ساخته است . در برابر خواسته‌هایم در برابر تمناهای ساده و بی‌پیرایه‌ام مانند اینکه می‌خواهم با او سینما بروم سردردی و کسالت را بهانه قرار میدهد و آن چنان از این نیاز من می‌هراسد و معلوم می‌سازد که گویی بفرار از منست اکنون بشما می‌گویم تا علتش را دریابید و مرا رهنمایی کنید .  
 و اما این حالت شکنجه‌ام میدهد، آزارم می‌نماید، بکلی گیج شده‌ام نمی‌دانم چه کنم؟  
 برادر محترم!

عمیقاً باندیشید و عاقلانه وضع و شیوه خود را ارزیابی کنید، شاید بتوانی علت سردگرای همسرت را دریابی : چون هیچ عملی را بدون علت نمی‌توان دانست و شما لطفاً ناسنجیده در کاری فغاننا را به آسمان‌ها بلند نکنید اگر اطراف موضوع را مورد ارزیابی قرار دهید . حتماً موفق بدریافت اصل این بی‌اعتنایی خواهید شد بدورن خواهد بود که عامل این مشاجرات خود شما نباشید: با انتظار سعادت تان .

از کجا باید نامه ام را آغاز کنم . از آن زمانیکه با نگاههای آتشین و مستانه اش، باطنازی هایش، لفظها مراد خود غرق می‌ساخت و پرشور تر و هیجانی تر و سوزاننده تر از لفظه‌های قبل آتش می‌زد و رها می‌ساخت . و یا از حالت سرد و منجمد شده اش . که اکنون در برابرم قرار دارد و از آن همه لطف و محبت در او اثری نیست ! کدامیک باید آغازگر نامه باشد .  
 من می‌گویم باید هر دو حالتش را بیان کرد .

وقتی با هم آشنا شدیم هر دو معصل بودیم هر دو فارغ و آزاد از غمها، اندوه ها و بیگانه از غمهای عاشقانه و آشنا با شادبیا و سرورها، وقتی این آشنایی به ازدواج منجر گردید خود را خوشبختتر از همیشه احساس می‌کردیم . صادقانه و بی‌ریا تهادب زندگی نوینی را هر دو با لطف و محبت سرشار خویش از پول کمی که فامیل به اختیار ما گذاشته بودند ، گذشتیم و شروعش چنین بود . . . . . و اکنون بعد از دو سال پایانش بابت تر از آن چیزیکه ما تصورش را نمی‌کردیم در شرف فرا رسیدن است .  
 در این اواخر رفتار و کردار همسرم با من چنان سرد و خشک گردیده که غیر قابل باور است . بی‌اعتنایی او در کارهای منزل و مهمتر از همه شأنه بالا انداختنش در برابر خواسته‌های من ، آتش زده و سراپا دودم ساخته است .  
 رویه‌اش چنان زشت و متضاد بسا گذشته‌هاست که گویی با بیگانه‌ای



# عکسنامه

لوحه‌ها از املحه



دستی از هنر مندان تياتر ترکیه

## دست بریده شده بار دیگر جان میگیرد.

موفقیت يك عمل جراحی ۶ ساعته :  
ارتو سنایدر جوان مکتبی ۱۶ ساله پس از  
يك هفته درمان در بیمارستان لئون برنگ  
(آلمان فدرال) سلامت خود را باز یافته و  
بیمارستان را ترک خواهد کرد .  
این جوان در کارخانه پدر خود بایک اره دوار  
برخورد کرد و پدش بلافاصله ساعد او را که  
بکلی قطع شده بو باندیجی کرده و آمبولانس  
راخیز داد .  
کمی بعد جراح بیمارستان دکتر رودلف شمید  
که از طرف پنج نفر از همکاران خود یاری میشد  
در يك عمل جراحی ۶ ساعته ساعد قطع شده  
جوان مزبور را بازویش دوخت .  
يك چنین جراحی باید حداکثر ۹۰ دقیقه پس  
از حادثه انجام شود و تازه در این عمل ریسک  
هم وجود دارد .

تشی روزیس از عمل جراحی جوان مزبور قادر  
شد با دست راست خود که قطع شده بسود  
اشياء را لمس کند. اکنون دوکتوران اطمینان  
کامل دارند که دیگر برداشت عضو مزبور  
شروعی نخواهد بود .  
با وجود این چنین بنظر میرسد که الکتروترابی

انجام شده باید پس از ترک بیمارستان نیز  
همچنان ادامه یابد .  
گذشته از تمریناتی که جهت مداوای اعصاب  
مریض انجام میگردد .  
حدود يك تا دو سال طول خواهد کشید تا  
بیمار سلامتی کامل خود را بدست آورد .  
دوکتوران امیدوارند که پس از آن بیمار ۱۶  
ساله قادر باشد از دست خود بطور کامل  
استفاده کند .

خوشبختانه بیمارستان این منطقه از سه سال  
است که از کمک های يك متخصص جراح عروق  
برخوردار است .

این حادثه در روز چهار شنبه اتفاق افتاد  
و با موفقیت مداوا شد مگر ریس بیمارستان  
عقیده داشت : در صورتی که این حادثه در روز  
یکشنبه اتفاق می افتاد، بهیچوجه قادر نبودیم  
دست باین عمل بزنیم . معلوم نیست چرا ،  
شاید بخاطریکه یکشنبه هاروز تعطیل است!؟



بایسکل است ولی باهنگل مانند چرخ  
تیز کاری

## تقلیل قند خون بوسیله پمپ و کامپیوتر

اولین لوزالمعده مصنوعی جهان :  
نوام با افزایش آسودگی بمرض قند بصورت  
یکی از وسعترین امراض رایج با عواقب وخیم  
در کشور های صنعتی در آمده است تنها در  
جمهوریت اتحادی آلمان ..... نفر با مرض  
قند دست بگریبان هستند گرچه تحقیقات طبی

از تزریق انسولین گرفته تا ادویه ضد قند  
همواره امکانات جدیدی برای تداوی این مریضی  
بدست آمده است لیکن باین ادویه هیچگاه  
جلوتغییرات خطرناک قند خون گرفته نشسته  
است در حال حاضر دورنمای جدیدی برای  
حل این موضوع ظاهر شده است بدین معنی  
که در بوختون اولم برای اولین بار در جهان  
لوزالمعده ای مصنوعی تهیه گردیده است  
تجارب اولیه کار با دستگاه مزبور این مسئله  
را که گفته است میتوان از قرص های مرض  
قند وسیله ای مناسب برای مداوای این مرض  
نیست کاملاً تأیید میشود پروفیسور ای . اف .  
فایفر رئیس شعبه طب داخلی بوختون اولم  
موفق شد طی دو سال همراه با همکاران خود  
دستگاهی تهیه کند که اندازه قند خون را مانند  
لوزالمعده میزان میکند .

بطور عمده دستگاه مذکور تشکیل شده از يك  
اتوانالیزه (نوعی آزمایشگاه کوچک کیمیاوی  
که بی دربی و بطور اتوماتیک تغییرات قند  
خون را تعیین میکند) يك کامپیوتر (برای ارزش  
یابی ارقامی که دستگاه آن انالیزه بدست  
میدهد) و يك سیستم پمپ (این پمپ از طرف  
محاسبه گر الکترونی هدایت شده و برای اساس  
نیاز انسولین یا گلوکوز از طریق لوله به جریان  
خون وارد میکند .



باتمام تغییراتی که درین عکس دیده میشود  
هر دو يك نفر است . مگر با هنر عکاسی

مان حکم  
تداوی  
بود  
و نیک  
بود  
ان ج  
سر  
ر  
و در  
س مری  
س بمان  
طی از  
طی منک  
ند  
طی از  
ستند  
ر که  
(س)  
ی او  
صری  
ی اس  
د  
نقات  
وما  
برای  
جت  
تاس  
برای  
ن گ  
ت شد





یکی از مجسمه های عاجی فوق العاده گرانبها که در موزیم کابل موجود است .

## بلیس ملکه سبا

ملکه حکیمه در اورشلیم رفت  
 و با او نمود و نمره این از دواج  
 بود که منلیک (پسر حکیم) نام  
 و منلیک اول بعیت پدر پادشاهان  
 مورد تکریم بوده است و همه  
 آن جنسی یکی ز القاب خویش  
 پسر بلیس یا منلیک

و در تواریخ و منابع دیگر تاریخی از  
 بلیس (بلیس سوریایی) و  
 بلیس (بلیس) ذکرهایی بعمل آمده  
 است از مصری و سوری و یمنی  
 بلیس ملکه سبا را از خویش

محققان و مورخان باین  
 هستند (بلیس) را نام الهه ای  
 که اعراب قدیم آنرا میپرستیدند  
 (عشتروت) و (آتور) و (مرب  
 (اوتوس) یا (زهره) است که  
 بابل، فنیقیان و  
 و سایر نژاد های قدیم

محققان جدید آرکیو لو جی و  
 و تحقیقات (سبا شناسی)  
 بر پایه مطالعه متون (بایروس  
 است) استوار است.

تاسان ۱۹۶۰ یک هیات معظم  
 برای تحقیقات مزید در این ساحه  
 ن گنجهای طلای سلیمان داخل  
 شد.

انلیس

ژوندون

تحریر: محمد ابراهیم عباسی  
 مدیر مسؤل عبدالکریم رو هینا  
 معاون: پیغله راحله راسخ  
 پنجم: علی محمد عثمان زاده  
 دفتر رئیس تحریر ۲۶۹۴۵  
 دفتر رئیس تحریر ۲۲۹۰۹  
 دفتر مدیر مسوول ۲۶۸۴۹  
 بلقون منزل مدیر مسوول ۲۳۷۷۳  
 بیورد ۲۶۸۰۱  
 دفتر ارتباطی معاون ۱۰  
 دفتر معاون ۴۰۷۶۰  
 قیمت توزیع ۲۳۸۳۴  
 دلس: انصاری واپ  
 چه اشتراک:

داخل کشور ۵۰۰ افغانی  
 خارج کشور ۲۴ دالر .

«عکاسی مجله از مقیم»

دولتی مطبعه





بر فباری فراوان امسال باز از سکی را برای خواهران ما، در دامنه‌های ارغنده گرمتر از پارها و بیرارها ساخته است.

پنجشنبه: ۱۵ حوت ۱۳۵۳ - ۲۳ صفر ۱۳۹۵ - ۶ مارچ ۱۹۷۵

چون واپورتر محترم قسمت دوم «قصه نویسان معاصر» را در موقع آن تهیه نتوانست لذا درین شماره دنبال مصاحبه شماره گذشته از نشر بازماند خوانندگان عزیز درین قسمت معذرت ما را بپذیرند.



**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**